توحید مفضّل

بیانات حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام
در شگفتی های آفرینش انسان و جهان

ترجمه علامه مجلسی رحمه‌الله

ویرایش محمد فربودی

بسم الله الرحمن الرحیم

توحید مفضل

فلسفه آفرینش و خلقت
در بیان حضرت امام جعفر صادق ﷺ
به روایت مفضّل بن عمر جعفی

ترجمه عالم ربّانی
علاّمه سید محمّد باقر مجلسی ﷺ
ویرایش و پاورقی: محمّد فربودی

مفضل بن عمر، قرن ۲ ق.
[توحید المفضل.فارسی]-توحید مفضل / تالیف مفضل بن عمر؛
ترجمه محمد باقر مجلسی (ره)؛ تصحیح و ویرایش محمد نبی فربودی.
قم: بقیة الله، ۱۳۸۸
۱٦۰ ص
۱۸۰۰۰ ریال: ISBN ۹۷۸-۹٦٤-۸۱۲۸-۲۷-۷
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا
مطالب این کتاب را حضرت صادق علیه السلام به مفضل املاء نموده است.
۱.خدا-اثبات.۲.خداشناسی.الف.جعفربن محمد(ع)، امام ششم، ۸۰-۱٤۸ق.
ب.مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ۱۰۳۷- ۱۱۱۱ق .مترجم .
ج. فربودی، محمد، مصحح. د.عنوان.ه. عنوان: توحید المفضل .فارسی
BP۲۱۷/۲/م۷ت۹۰٤۱
۲۹۷/٤۲
۱۳۸۸

توحید مفضل

فلسفه آفرینش و خلقت

در بیان حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام)



ترجمه : .... علامه مجلسی (ره)

ویرایش و پاورقی : .... محمد فربودی

ناشر : .... بقیت الله (عج)

ناشرین همکار : .... انصاری، دیوان، عقیق عشق

نوبت چاپ: .... اول

چاپخانه: .... سپهر

تیراژ: ۳۸۰۰

قیمت: ۱۸۰۰

شابک: ۹۷۸-۹٦٤-۸۱۲۸-۲۷-۷

برای تهیه کلی یا جزئی این کتاب و ارسال از طریق پست با شماره تلفن ۷۸۳۳۳۸۹ -۰۲۵۱ و یا همراه ۰۹۱۲۷۵۳۹۹۱۲ تماس حاصل فرمایید.

آدرس: قم، خیابان معلم، انتهای معلم ۱۲ روبه روی مسجد پلاک ۹٤

❀ آغاز روایت و سبب توفیق مفضل

محمّد بن سنان از مفضّل بن عمر روایت کرده است که روزی به هنگام عصر در روضه‌ای که میان قبر رسول خدا ﷺ و منبر آن حضرت قرار دارد نشسته بودم و در باره شرافت و فضایلی که حق تعالی به سیّد و سرور ما اختصاص داده و به آن حضرت عطا فرموده تفکر می‌کردم، فضیلت‌هایی که اکثر مردم از آن بی‌خبر و نسبت به آن جاهل هستند، و نمی‌دانند که حق تعالی چه منزلت بزرگی به آن بزرگ مرد عنایت فرموده است.

در این فکر بودم که ناگاه «ابن ابی‌العوجاء» که یکی از ملحدان و منکران خدا در آن زمان بود وارد شد، و در جائی که بر او مشرف بودم و کلام او را می‌شنیدم نشست، و چون آرام گرفت، مردی از یاران او آمد و در کنار او نشست.

ابن ابی‌العوجا ابتدا اشاره کرد به ضریح مقدس حضرت رسول ﷺ و گفت: صاحب این قبر کمال مراتب عزّت را دارا بود، و همه خصلتهای ستوده در او جمع شده بود و همواره منزلت او رو به فزونی می‌رفت.

رفیقش گفت: او فیلسوفی بود که دعوی مرتبه‌ای بلند و منزلتی والا کرد، و برای اثبات آن معجزاتی هم آورد، که باعث شد بر عقلها غالب آمده و فهم مردم در باره او حیران گشته و خردها در دریای فکر فرو روند. آنگاه چون دعوت او را اجابت کردند، عقلاء و فصحاء و خطبا به دین او فوج فوج داخل شدند، و چون نام

خود را در اذان قرار داد، مردم در مسجدها و عبادتگاه‌ها و در همه شهرهایی که دعوت او به آنها رسیده و آوازهٔ او در آنجا پیچیده بود بلند شد و حجت او ظاهر گردید، و در کوه و دشت و صحرا در هر شب و روز پنج مرتبه آن را در اذان و اقامه تکرار می‌کنند، نامش در هر زمان تازه می‌گردد و پیامبری‌اش در یادها باقی می‌ماند و همواره بر سر زبانهاست.

ابن ابی‌العوجا گفت نام محمّد ﷺ را واگذار که عقل من در آن حیران است و فکر من در کار او درمانده شده است.

این را گفت و سخن در وجود آفریدگار جهان آغاز کردند و تا آنجا که گفتند این عالم سازنده و مدبّری ندارد، بلکه همه چیز به طبیعت خود بدون هیچ مدبّر و صانعی بوجود می‌آید، و پیوسته چنین بوده و همواره چنین خواهد بود.

مفضل می‌گوید: چون این سخنان واهی را از آن ملعون شنیدم، از نهایت خشم و غضب نتوانستم جلو خود را بگیرم، و رو کردم به او و گفتم:

ای دشمن خدا! آیا در دین ملحد شدی و پروردگاری را که تو را به نیکوترین ترکیب آفریده، و به زیباترین و کاملترین شکل صورت بخشیده انکار کردی؟ خداوندی که تو را در اطوار و احوال مختلف پرورانده و به این حد رسانیده؟ اگر در درون خود تفکر کنی و به حس خود رجوع نمائی، خواهی دید که چگونه دلایل پروردگار و آثار صنع باری تعالی در وجود تو استوار است، و شواهد وجود و قدرت و براهین علم و حکمتش در تو واضح و روشن است.

ابن ابی‌العوجا گفت: ای مرد، اگر تو از متکلّمانی تا با تو به روش آنان سخن بگوییم، تا اگر بر ما دلیل و حجتی آوردی از تو پیروی کنیم، و اگر از آنها نیستی، پس سخن گفتن با تو سودی ندارد.

و اگر از اصحاب جعفر بن محمّد علیه السلام هستی، او با ما اینگونه سخن نمی‌گوید و به این روش با ما به مجادله نمی‌پردازد. زیرا آن جناب سخنان ما را بیش از آنچه تو امروز شنیدی، مکرر شنیده و هرگز در خطاب با ما، ما را دشنام نداده و ناسزا نگفته است، و در جواب ما از اندازهٔ سخن به در نرفته است، زیرا او صاحب حلم و آرامش، و عقل و متانت است، و به هیچ وجه سبک طبع، تند مزاج غضبناک و عصبانی نیست، و غضب او را از جا به در نمی‌برد، سخنان ما را گوش می‌دهد و حجت‌های ما را می‌شنود، تا آنچه ما در ذهن داریم بیان کنیم، و هنگامی که گمان بردیم که حجت خود را بر او تمام کرده‌ایم، حجت‌ها و براهین ما را با اندک سخنی ابطال می‌کند، و با کلامی مختصر حجت را بر ما تمام می‌نماید، و ما قادر نیستیم سخنان او را که شبیه معجزه است پاسخ دهیم.

اگر تو نیز از اصحاب ایشان هستی، باید آنطور که شایسته اوست، با ما سخن بگویی.

مفضل می‌گوید: از مسجد بیرون آمدم، و از آنچه مسلمانان از ناحیه کفر این گروه ملحد و بی‌دین و شبهات آنان در انکار آفریدگار آسمان و زمین، به آن مبتلا شده‌اند، اندوهگین و در تفکر بودم، به خدمت مولایم امام صادق علیه السلام رفتم و چون مرا پریشان خاطر دید، پرسید که چه شده است؟

چون سخن آن ملحدان را به خدمت آن حضرت عرض کردم، فرمودند: بزودی حکمت آفریدگار را در باره خلقت عالم و درندگان و حیوانات و مرغان و حشرات و هر صاحب روحی از حیوانات و چهارپایان و گیاهان و درختان میوه‌دار و بدون میوه، و سبزیهای خوردنی و غیر خوردنی، آنگونه که عبرت گیرندگان از آن عبرت گیرند، و به واسطه آن بر معرفت مؤمنان افزوده گردد و ملحدان و کافران در آن متحیر گردند بیان خواهم کرد.

آنگاه فرمودند: فردا صبح زود نزد ما بیا.

مفضل می‌گوید: از این مژده که تا آن زمان با مانند آن روبرو نشده بودم شاد و خوشحال شدم و به منزل بازگشتم و برای آن وعده دلنواز از شدت بی‌قراری شب بر من دراز گشت.



❀ مجلس اول

مفضل می‌گوید چون صبح شد، صبح زود خدمت آن خلاصه خاندان مجد و عظمت شتافته و پس از رخصت بر حضرت وارد شدم و ایستادم. تا اینکه حضرت مرا به حجره دیگری که خلوت بود طلبید، و من رفتم و در خدمت حضرت نشستم.

ابتدا فرمود: ای مفضل! گویا شب در انتظار وعده ما بر تو دراز گشت!؟

عرض کردم: آری، ای مولای من.

فرمود: ای مفضل! خدا بود و هیچ چیز پیش از او نبود، و او باقی است و وجود او را نهایتی نیست، و او سزاوار حمد و ستایش است، بر آن چه به ما الهام فرمود، و شکر و سپاس مخصوص اوست بخاطر آنچه به ما عطا فرمود، از آن علوم و دانش‌های والا و مقامات رفیع و بلند و اینکه ما را بر همه مخلوقاتش به علم خود برگزید، و به حکمت خود، ما را گواه بر ایشان قرار داد.

آنگاه از حضرت رخصت خواستم که آنچه می‌فرمایند بنویسم. و حضرت اجازه دادند.

❀ کسانی که به آفریدگار شک می‌کنند

سپس فرمود: ای مفضل! آنان که در وجود صانع و آفریدگار عالم شک می‌کنند، جاهل‌اند به اسباب اغراضی که در آفرینش عالم به عمل آمده، و فهمشان از دریافت حکمت‌هائی که باری تعالی در خلقت نمایان فرموده قاصر است، از مخلوقات دریا و صحرا و کوه و دشت، پس به سبب کوتاهی دانش خود،

راه انکار پیمودند، و به جهت ضعف بصیرتشان راه تکذیب و عناد گشودند، تا آنکه منکر شدند که موجودات را آفریدگاری است، و مدعی هستند که عالَم را مدبّری نیست، و آنچه واقع می‌شود، به سبب آفریدن و تقدیر و حکمت و تدبیر نیست. (و حق تعالی والاتر است از آنچه وصف می‌کنند).

و خدا لعنت کند آنها را که از حق واضح به کدام سو می‌روند؟ آنها در ضلالت و حیرت خود مانند کورانی هستند که داخل سرائی می‌شوند که در بسیار مستحکم و نیکو بنا شده، و فاخرترین فرشها در آن گسترده‌اند، و همه انواع خودنی‌ها و آشامیدنی‌ها و پوشیدنی‌ها و سایر چیزهایی که انسان به آن نیاز دارد در آن مهیّا کرده باشند، و هر چیزی را در جای خود و محل مناسب خود قرار داده باشند، به تقدیر و اندازه نیکو، و تدبیر صحیح، آن وقت آن کوردلان در آن سرای مستحکم رفیع به راست و چپ بروند، و با چشم بسته داخل اطاقهای آن شوند، طوری که نه بنا را مشاهده کنند و نه به آنچه برای اهلش مهیا کرده‌اند بنگرند، و ای بسا کورکورانه پا بزنند به ظرفی یا چیزی که در جای خود گذاشته شده، و به آن نهایت احتیاج باشد، ولی ندانند که به چه جهت در آنجا گذاشته‌اند، و برای چه آن را مهیا کرده‌اند، و از روی نادانی به خشم آیند و غضبناک شوند و سرا و بنا کننده آن را مذمّت کنند.

آری همین است حال این گروهی که منکر حسن تقدیر معبود، و کمال تدبیر عالم وجود هستند، زیرا که چون اذهان آنها اسباب و علل و فواید اشیاء را در نیافته، در این جهان نادان و حیران شده و نمی‌فهمند آنچه در این سرا به کار رفته از اتقان و استحکام خلقت، و حسن صنع و درستی نظام، چگونه و به چه کار می‌آید، و چون یکی از آنها از چیزی که سبب آن را نمی‌داند آگاه شود، ولی

عقلش به حکمت آن قد ندهد، به بدگویی و مذمّت آن می‌پردازد، و آن را به خطا و یا ناچیز بودن تدبیر در آفرینش وصف می‌کند، همان گونه که اصحاب «مانی»[1] و ملحدان فاسق از دین خارج، و گمراهانی مانند آنها که به خیال خام خود ترک بندگی خداوند بزرگ را کرده‌اند می‌پندارند.

پس لازم است بر کسی که خدا معرفت خود را به او عنایت فرموده، و او را به دین خود هدایت کرده، و او را توفیق داده، اینکه در تدبیری که در خلقت آفریدگان به کار رفته تأمل کند، و دریابد که برای چه آفریده شده، و دلایل و براهینی را که دلالت بر اثبات وجود آفریدگار و صانع آنها می‌کند پیش خود مرور نماید، و خدا را بسیار سپاس گوید، و مولای خود را بر این نعمت بزرگ شاکر باشد و به درگاه خدا تضرّع و زاری کند، تا او را بر این موهبت کبری ثابت قدم بدارد، و هدایت او را بیشتر گرداند، زیرا که حق تعالی می‌فرماید: «لَئِن شَكَرتُم لَأَزِيدَنَّكُم وَ لَئِن كَفَرتُم إِنَّ عَذابِي لَشَدِيدٌ»[2] یعنی اگر شکر بجای آورید بر نعمتهایم

---

۱ - نقاشی بوده در زمان اردشیر و به قولی در زمان بهرام، که بعد از نبوت حضرت عیسی علیه السلام ادعای پیامبری نموده و دین حضرت مسیح علیه السلام را با دین زرتشت ترکیب کرده و با تالیف کتابهایی عقاید خود را در آن‌ها منعکس کرده و مردم را به این دین ساختگی دعوت نمود.

از جمله سخنان او این است که جانهای پاک از آسمان نزول کرده و به تن‌های تیره می‌پیوندند، پس باید از زنان دوری کرد و با ایشان نیامیخت تا این راه بسته شود و ارواح پاک در آسمانها بمانند.

شاه ساسانی به او گفت: با این سخنانی که تو می‌گویی گیتی خراب می‌شود. بنظر تو آبادی بهتر است یا خرابی؟

مانی گفت: در خرابی تن آبادی روان است.

شاه گفت: اگر تو را بکشند در کشتن تو آبادی است یا ویرانی؟

گفت: ویرانی تن و آبادی روان.

شاه گفت: پس با تو به گفته خودت عمل می‌کنیم، لذا دستور داد او کشتند و جسدش را از دروازه شاپور آویزان کردند.

گفته‌اند در نقاشی از نقاشان روم و چین زبردست‌تر بوده است. «برگرفته لغت نامه دهخدا».

۲ - سوره ابراهیم، آیه ۷.

می‌افزایم، و اگر کفران ورزید بدانید که عذاب من بسیار شدید و سخت است[۱].

اولین برهان بر وجود آفریدگار جهان

حضرت فرمود: ای مفضل! اولین برهان و دلیل بر وجود صانع و پروردگار عالم «تعالی شأنه» تهیه و نظام این عالم است، و به هم پیوستن اجزا و بافت منظم آن بطور کمال و تمام، زیرا که اگر در باره این جهان تأمّل کنی، خواهی دید که این عالم مانند خانه و سرائی است که آن را بنا کرده‌اند، و هر چه بندگان خدا به آن احتیاج دارند در آن آماده و مهیّا شده است.

آسمان رفیع مانند سقف این خانه است، و زمین وسیع مانند بساطی است که برای آنان گسترده‌اند، و ستارگانی که با نظام نیکو چیده شده‌اند، مانند چراغهایی است که بر طاق این بنای عالی آویخته‌اند، و گنجها و جواهری که در کوهها و تپه‌ها پنهان شده است، مانند ذخایری است که برای آنها مهیا ساخته‌اند، و هر چیزی را برای مصلحتی قرار داده، و انسان به منزلهٔ شخصی است که این خانه را به او بخشیده‌اند، و آنچه در آن است را به او واگذاشته‌اند، و انواع گیاهان و نباتات را برای منافع او کاشته‌اند، و انواع حیوانات را به جهت مصالح او آفریده‌اند. پس این نظمی که در این امور است و این امور موزون و

---

۱ - علامه مجلسی فرموده: مانی ملعون در زمان شاپور بن اردشیر متولد شد و دینی تاسیس کرد که تلفیقی از گبر و بی‌دینی بود با مسیحیت، که در واقع نه این بود و نه آن، و به پیامبری حضرت مسیح علیه السلام قائل بود، ولی به نبوت حضرت موسی علیه السلام قائل نبود. و از جمله قائل بود که عالم مرکب است از دو اصل قدیم، یکی نور و دیگری ظلمت است، و هر خیر و خوبی که در عالم هست از نور می‌دانست، و هر شرّ و بدی را به ظلمت نسبت می‌داد، و می‌گفت درندگان و حشرات موذی و مار و عقرب‌ها را ظلمت آفریده، و بخاطر اینکه حکمت خلقت را نمی‌دانست، گمان می‌کرد که خلقت آنها عبث و بیهوده است، و در وجود آنها منفعتی نیست، و حکیم سزاوار نیست آنها را بیافریند. و بطلان این سخن در کلام سراسر اعجاز حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بزودی ظاهر خواهد شد.

منسجم دلیلی واضح است بر اینکه عالم به تقدیر و حکمت و نظام و مصلحت آفریده شده است، و خالق همه یکی است، که همه این مخلوقات را با یکدیگر پیوند داده، و بعضی را نسبت به بعضی نیازمند و محتاج قرار داده است.[۱]

«جَلَّ قُدسُهُ وَ تَعَالیٰ جَدُّه وَ کَرُمَ وَجهُه وَ لا اِلٰهَ غَیرُه تَعَالَی اللّٰه عَمَّا یَقُولُ الجَاحِدُونَ وَ جَلَّ وَ عَظَمَ عَمَّا یَنتَحِلُهُ المُلحِدُون»[۲].

سپس امام علیه السلام فرمودند: ای مفضّل اینک با ذکر خلقت انسان سخنم را آغاز می‌کنم، بفهم و از آن عبرت بگیر.

تدبیر خداوند در مورد جنین

اولین مایه عبرت، تدبیری است که حق تعالی در مورد جنین در رحم می‌فرماید، در حالی که او در سه ظلمت پوشیده و محجوب است، در تاریکی شکم، تاریکی رحم، و تاریکی بچه‌دان. قدرتی برای طلب غذا ندارد، و برای دفع بلاها، و جلب منفعت‌ها و دفع زیان‌ها از خود توانی ندارد، لذا از خون حیض آن

۱- علامه مجلسی می‌فرماید: این دلیل که در آخر کلام امام علیه السلام به آن اشاره شد، محکم‌ترین دلیل توحید است، زیرا که چون انتظام و به هم پیوستگی اجزای عالم و ارتباط آنها با یکدیگر و احتیاج هر یک به دیگری معلوم شد که همه لازمه یکدیگرند، و به برهان ثابت شده است که متلازمان یا می‌بایست یکی علّت دیگری باشد، یا هر دو معلول یک علت سوم باشند، و چون همه اجزاء عالم ممکن است و به علت نیاز دارند، پس باید همگی به یک علت منتهی شوند.

و ایضاً: عقل به وجدان خود حکم می‌کند که علّت یک نظام شخصی، یکی باشد و اگر در خانه دو کدخدا باشد، مسائل آن خانه مختل می‌شود، چه برسد به این عالم کبیر.

و ایضاً: عالم کبیر نظیر عالم صغیر یعنی انسان می‌باشد، و هر چه در عالم کبیر هست در عالم صغیر نیز نظیر آن هست، و چنانچه عقل سلیم بدون تامل و فکر حکم می‌کند که در بدن انسان دو نفس تدبیر کننده نیست، همین طور حکم می‌کند که در این عالم کبیر نیز دو مدبّر نمی‌تواند باشد.

۲- بزرگ و جلیل است قداست او، و بلند است اقبال او، و گرامی است وجه او، و خدائی جز او نیست، برتر از آن است که منکران در مورد او قائلند، و اجلّ از آن است که ملحدان و بی‌دینان به او نسبت می‌دهند.

مقدار که بعنوان غذای او لازم است، به تدبیر خداوند تغذیه می‌کند، همچنان که از آب تغذیه می‌کند، و پیوسته این غذا به او می‌رسد تا خلقتش به کمال برسد و تمام شود، و بدنش مستحکم گردد، و پوستش توان قرار گرفتن در معرض هوا را پیدا کند، و از سردی و گرمی زیان نبیند، و دیده‌اش تاب روشنائی را بیاورد، و چون به این مرحله رسید، مادرش را درد زائیدن فرا می‌گیرد و آنقدر بی‌تاب می‌کند، تا او را بدنیا آورد.

✿ تدبیر خداوند پس از تولد کودک

و چون از تنگنای رحم به وسعت جهان قدم بیرون نهاد، و به نوع دیگری از غذا محتاج شد، مدبّر حقیقی، همان خون کثیف را که در رحم غذای او بود، به شیر لطیفی مبدّل می‌گرداند، و کسوت گلگون خون را از او برداشته، لباس سفید شیر را بر او می‌پوشاند، و مزه و رنگ و صفاتش دگرگون می‌شود، زیرا که در این حالت این غذا برای بدن او از غذای سابق مناسب‌تر و سزاوارتر است، و در همان ساعت که به این نوع از غذا احتیاج پیدا می‌کند، به حکم تدبیر خداوند توانای حکیم، غذای شیر برای او مهیاست، و با الهام الهی زبانش را بیرون آورده، و لبها را می‌جنباند، و غذا می‌طلبد، و در همان وقت دو پستان مادر برای او مانند دو مشک کوچک آویخته، هر زمان که غذا بخواهد برای او مهیا است.

و مادام که بدنش تر و نازک، و روده‌ها باریک، و اعضایش بدنش نرم و لطیف است، و تاب غذاهای لذیذ را ندارد، به این شیر پرورش یابد و چون نشو و نما کرد و بزرگتر و قوی‌تر شد، و محتاج به غذائی پر انرژی‌تر گردید، تا بدنش محکم شود، و اعضایش قوت گیرند، برای او آسیاب‌هایی خرد کننده، یعنی دندانهای تیزی

می‌رویاند که غذاهای سفت را بجود و نرم کند، تا برای او فرو بردن آنها آسان باشد، و بدین منوال ایام کودکی و نوجوانی را سپری می‌کند تا به حدّ بلوغ برسد، آنگاه اگر مرد بود، مو بر روی او می‌رویاند، که علامت مردان و موجب هیبت و عزّت آنهاست، و به وسیله آن از حدّ طفولیت و شباهت به زنان خارج می‌شود.

و اگر زن بود، صورتش را از مو پاک می‌کند، تا حُسن و طراوتش باقی بماند، و موجب میل و رغبت مردان بسوی او گردد. و بدین وسیله نسل انسان منقرض نشود، و نوع بشر محفوظ و باقی بماند.

ای مفضّل! در این انواع تدبیرات خداوند تدبّر کن، و از احوال مختلفی که برای او به وجود آورده عبرت بگیر، آیا ممکن است که اینها بدون مدبّر به عرصه ظهور آید؟

اگر خون در رحم به جنین نمی‌رسید، مانند گیاهی که از بی‌آبی خشک می‌شود، خشک می‌شد، و اگر در هنگام رسیدن به کمال، درد زائیدن او را از رحم تنگ بیرون نمی‌فرستاد، همیشه در رحم زنده به گور می‌شد، و اگر بعد از ولادت شیر برای تغذیه او فراهم نمی‌شد، یا از گرسنگی می‌مرد، و یا غذایی می‌خورد که مناسب بدن او نبود، و بدنش به آن پرورش نمی‌یافت، و اگر هنگام احتیاج به غذاهای سفت و مقوی دندان برای او نمی‌روئید، جویدن غذا برای او ممکن نبود، و فرو بردن آن دشوار، و آن شیر اگر همیشه غذای او می‌بود، بدنش محکم و قدرتمند نمی‌شد، و نمی‌توانست کارهای سخت انجام دهد، و همینطور می‌بایست مادرش همیشه مشغول تربیت او باشد، و از تربیت سایر فرزندان باز بماند. و اگر ریش بر صورت او نمی‌روئید، همیشه مانند کودکان و زنان می‌ماند، و جلالت و وقاری که مردان دارا هستند نصیب او نمی‌گردید.

مفضّل گفت: ای مولای من! بعضی از مردان را دیده‌ام که بر آن حالت باقی می‌مانند و ریش در نمی‌آورند تا پیر می‌شوند، این چه حکمتی دارد؟

حضرت فرمود: اینها به سبب کارهایی است که پدران و اجداد آنها کرده‌اند و خداوند به بندگان خود ستم نمی‌کند.[۱]

سپس فرمود: کیست آن کس که در همه حال مترصد احوال انسان است، و آنچه مناسب اوست به او می‌رساند، جز آن خداوندی که او را از سرای عدم به ساحت وجود آورده، و متکفّل مصالح او گردیده.

اگر همه چیزها می‌توانست مهمل و بدون مدبر بر این نظام باشد، می‌بایست تقدیر و تدبیر باعث اختلال امور گردد، و این سخن در نهایت رسوائی و بطلان است، و دلیلِ جهل و نادانی گوینده آن، و هر عاقلی می‌داند که از عدم تدبیر چیزی نظم نمی‌یابد، و تدبیر موجب اختلال امور نمی‌شود، و خدا بسیار برتر و والاتر از آن است که ملحدان بدان قائلند[۲].

---

۱ - علامه مجلسی فرموده است: شاید منظور حضرت آن باشد که کرده‌های پدرانشان سبب شده که در فرزندان آنها این آثار ظاهر گردد، ولی برای عبرت مردم، حق تعالی در عوض به آن اولاد چیزی کرامت می‌فرماید.

و علاوه بر این، بر خدا بعد از نعمت ایجاد، بخشیدن حسن و زیبایی صورت واجب نیست، و از عدم آن ستم و جوری بر خدا لازم نمی‌آید.

و احتمال دارد مراد حضرت آن باشد که چون حق تعالی به علم کامل خویش می‌دانست که از آنها (با وجود این حالت) کارهای ناشایست صادر نخواهد شد، ایشان را به این حالت خلق فرمود.

۲ - علامه می‌فرماید: این سخن را به دو وجه می‌توان تقریر کرد: اوّل آنکه هرگاه اشیاء به اسبابشان وابسته نباشند، و چنین نظامی بدون تدبیر بتواند بوجود آید، پس جایز است که تدبیر نیز موجب دفع نظام و مزید اختلال گردد، و این مخالف مقتضای عقول همه دانایان و عاقلان است، که بنای امور خود را بر تدابیر می‌گذارند، و آن را موجب انتظام امور خویش می‌دانند.

دوم: آنکه عقل حکم می‌کند به اینکه آثار امور متضادّ و متناقض، می‌باید مخالف یکدیگر باشد، چنانچه در مورد آب و آتش این گونه است، چون در صفات ضد یکدیگرند و آثارشان مخالف یکدیگر است، پس هرگاه عدم تدبیر موجب نظم گردد، تدبیر متناقض با آن است، و باید موجب اختلال گردد.

اگر کودک دانا متولد می‌شد

امامؑ فرمود: اگر فرزند، دانا و عاقل متولد می‌شد، دنیا در نظرش بسیار غریب می‌نمود، و حیران می‌ماند، بخاطر اینکه ناگاه اموری را مشاهده می‌کرد که نمی‌دانست و به چیزهای غریبی برخورد می‌کرد که مانند آن را ندیده بود، از اختلاف صورتهای عالم و پرندگان و چهار پایان و مانند اینها، ساعت به ساعت، و روز به روز. و این مانند حال کسی است که او را اسیر کرده‌اند و از شهری به شهری دیگر برده‌اند، و او با آنکه اوضاع شبیه به آن را بسیار دیده، واله و حیران می‌شود و وحشت می‌کند، ولی کسی راکه در کودکی و نادانی اسیر کنند سخن و ادب زودتر می‌آموزد از کسی که در دانایی و بزرگی او را اسیر کنند.

و همین طور اگر کودک عاقل متولد شود، در خود احساس خواری و ذلّت خواهد کرد، که قدرت راه رفتن ندارد، و او را به دوش می‌گیرند و در پارچه می‌پیچند، و در گهواره می‌خوابانند، و بر رویش جامه می‌افکنند، و حال آنکه بخاطر نازکی بدنش و طراوتی که در هنگام تولد در اعضای اوست، ناچارند نسبت به او این مسائل را مراعات کنند.

و همچنین اگر دانا و کامل متولد می‌شد، از شیرینی و خوشمزگی کودکانه که در کودکان دیده می‌شود کراهت داشت.

از این رو انسان اول که به دنیا می‌آید نادان و غافل است از آنچه اهل دنیا درگیر آن هستند، و با ذهن ضعیف و معرفت ناقص با امور دنیا روبرو می‌شود و روز به روز اندک اندک با دیدن اشیاء معرفتش زیادتر می‌شود، و به امور عجیب انس و الفت می‌گیرد، و به مسائل مختلف عادت می‌کند، و بتدریج از حالت تأمّل

و حیرت به مرتبه‌ای می‌رسد که می‌تواند با عقل خود در امر معاش و زندگی خود تدبیر و چاره‌اندیشی کند، و از احوالی که مشاهده می‌نماید عبرت بگیرد و بدین ترتیب به سهو و غفلت مبتلا و به طاعت و معصیت مکلّف می‌گردد.

و همین طور اگر انسان در حین ولادت عقلش کامل و اعضای بدنش قوی، و در کار خود مستقل بود، حلاوت و شیرینی تربیت فرزند از میان می‌رفت، و آن مصلحتی که برای پدر و مادر در تربیت فرزند است حادث نمی‌شد، و حکمت پاداش تربیت که خداوند از جمله حقوق پدران و مادران قرار داده زائل شده و از میان می‌رفت، و پدران و فرزندان به یکدیگر انس و الفت نمی‌گرفتند، زیرا که فرزندان از تربیت و محافظت آنها مستغنی و بی‌نیاز بودند، و همین که از مادر متولد می‌شد، از آنها جدا می‌گشت و دیگر کسی پدر و مادر خود را نمی‌شناخت و نمی‌توانست از خواستگاری و ازدواج با مادر و خواهر و محرمان خود احتراز کند، و کمترین زشتی و قباحت این کار، بلکه شنیع‌تر و قبیح‌تر از همه آن که اگر با عقل و شعور از شکم مادر بیرون می‌آمد، با چیزی که دیدن آن حلال و نیکو نیست، یعنی عورت مادر روبرو می‌شد!

آیا نمی‌بینی که خداوند چگونه هر امری از امور خلقت را با نهایت درستی و حکمت آفریده؟ و امور کوچک و بزرگ عالم را از شوائب خطا و لغزش باز داشته؟

حکمت گریستن اطفال

ای مفضل! اینک به فایده گریستن اطفال بنگر و بدان که در مغز اطفال رطوبتی است که اگر بماند بیماری‌ها و دردهای بسیاری مانند کوری و امثال آن پیدا می‌شود. و گریه آنها این رطوبت را از سرشان خارج می‌کند، و باعث صحت

بدن و سلامتی دیده آنها می‌گردد. پس همچنان که می‌بینی طفل از گریستن نفع می‌برد، ولی این منفعت از دید پدر و مادر پنهان است، از این رو سعی می‌کنند که او را ساکت کنند، و به هر حیله‌ای می‌خواهند او را آرام نمایند، تا از گریه باز ایستد، چون نمی‌دانند که گریه به صلاح اوست، و برای او عاقبت خوبی دارد، همین طور که در بسیاری از چیزها منفعت‌هاست که ملحدان که تدبیر آفریدگار را نکوهش می‌کنند نمی‌دانند، و اگر این معنی را بفهمند، دیگر حکم نخواهند کرد که چیزی از پدیده‌های عالم منفعت ندارد، زیرا حکمت آن را نمی‌دانند، و بسیاری از کسانی که منکر هستند، انکارشان از روی نادانی است و اگر می‌دانستند، هیچ گاه نمی‌گفتند که فلان چیز بی‌ثمر و بی‌فایده است؛ زیرا آنان از اسباب و علل آگاه نیستند.

و چه بسیارند اموری که علم مخلوقات نسبت به آنها قاصر است، ولی علم حق تعالی به آن احاطه کامل دارد.

❀ حکمت آبی که از دهان کودک جاری می‌شود

و امّا آبی که از دهان کودک جاری می‌شود، اکثر اوقات سبب دفع رطوبتی می‌گردد که اگر در بدن آنها بماند، موجب بروز دردهای بزرگ در آنها می‌شود، چنانچه بعضی را می‌بینی که در اثر غلبه رطوبت یا دیوانه می‌شوند و یا پریشان خاطر و یا به فلج و لغوه[۱] و مانند آن مبتلا می‌گردند. لذا خداوند دانا در کودکی مقرّر کرده که این رطوبت از دهان آنها خارج شود تا موجب صحت و سلامتی آنها در بزرگی گردد، و با این موهبت و حکمت بر خلق خود، بدانچه از آن بی‌خبرند

---

۱ - رعشه.

لطف و تفضل فرموده است، و اگر نعمت‌های او را نسبت به خود می‌شناختند، هر آینه تفکر در آن نعمتها آنان را از ارتکاب معصیت و نافرمانی او باز می‌داشت. (منزه است خداوندی که نعمتهای او بر بندگان شایسته و ناشایست همگی ریزان است و والاتر از آن است که مبطلان و ملحدان در وصفش می‌گویند).

حکمت آفرینش آلات تناسلی

اکنون ای مفضل بنگر که خداوند قادر توانا چگونه آلات مجامعت را در مرد و زن آفریده، آنگونه که مناسب حکمت است! برای مرد آلتی آفریده که منبسط و بلند می‌شود، تا نطفه به وسیله آن به قعر رحم برسد، چون می‌بایست آب خود را در دیگری بریزد. و از طرفی برای زن، ظرف عظیمی آفریده که آب مرد و زن هر دو در آن جمع شود، و گنجایش فرزند را هم داشته باشد، و بچه در آن محفوظ بماند، تا هنگامی که بدنش استحکام یابد، و بتواند از رحم بیرون آید.

آیا اینها تدبیر خداوند لطیف حکیم نیست؟ «سُبحانَهُ وَ تَعالیٰ عَمّا یُشرِکُون»[1].

ای مفضل! در همه اعضای بدن و تدبیر آنها که هر یک برای غرضی آفریده شده‌اند فکر کن، دستها برای کار کردن، پاها برای راه رفتن، چشمها برای دیدن و دهان برای غذا خوردن، و معده برای هضم کردن، و جگر برای جدا کردن اخلاط بدن، و منافذ و سوراخهای بدن برای بیرون رفتن فضولات، و فرج برای تولید نسل و همین طور همه اعضای بدن را اگر در آنها تأمل کنی و فکر خود را بکار اندازی، می‌فهمی که هریک برای کاری آفریده شده‌اند، و برای مصلحتی مهیا

۱- منزه و برتر از آن است که برای او شریک قرار دهند.

گردیده‌اند.

مفضل می‌گوید: عرض کردم مولای من! گروهی می‌گویند که اینها کار طبیعت است.

حضرت فرمود: از ایشان بپرس آیا این طبیعت که شما می‌شناسید، علم و قدرت دارد؟ اگر بگویند آری، به خدا کافر شده‌اند، و او را طبیعت نام نهاده‌اند، پیداست که طبیعت شعور و اراده‌ای ندارد.

و اگر بگویند که طبیعت علم و اراده ندارد، پرواضح است که این کارهای محکم و مستقلّ که از روی حکمت و تدبیر بدون شرکت دیگری انجام گرفته، از طبیعت بی‌شعور صادر نمی‌شود، لیکن سیره خلقت بر این جاری شده است که اشیاء را به واسطه اسباب و علل بوجود آورد، و جاهلان به این اسباب نظر افکنده و از مسبّب الاسباب که آفریننده آنهاست غافل شده‌اند.

❀ تدبیر خداوند حکیم در مورد غذا در بدن

ای مفضّل! در تدبیر خداوند قادر حکیم در رسیدن غذا به همه بدن تفکر کن، زیرا اول غذا وارد معده می‌شود، و معده آن را طبخ می‌کند، و خالص آن را به کبد می‌فرستد، و در رگهای باریکی که در میان معده و کبد قرار دارد و بسمت پالایشگر برای غذا را دارند رفته و پالایش می‌شوند، تا ثقل و سنگینی غذا به کبد نرسد که باعث جراحت آن گردد، زیرا کبد لطیف و نازک است و تاب غذای خشن را ندارد. پس کبد غذای صاف را قبول کرده و در آنجا به لطف تدبیر خداوند حکیم مبدل به خون و بلغم و صفرا و سودا می‌شود[1] و سپس از طریق راهها و مجاری

۱- در طب قدیم حکما و اطبا به چهار مزاج قائل بودند که بر بدن حاکم است، خون که آن را مزاج

دیگر به سوی سایر بدن سرازیر می‌گردد، مانند جویهایی که در زمین برای آب مهیا شده تا به همه زمین جاری گردد، و مانند یک تصفیه خانه، آنچه زیادی و بدرد نخور بلکه مضر به بدن است به سوی او جریان می‌یابد، و ظرفهایی که برای آنها خلق شده است صفرا را بسوی زَهره (کیسه صفرا)، و سودا را به سوی سپرز (طحال)، و رطوبت را به سوی مثانه جاری می‌کنند.

وه که چه بلند مرتبه است خدایی که تقدیر را نیکو و تدبیر امور را استوار فرمود. سپاس و ستایش او را چنانکه شایسته و سزاست.

❀ ترکیب بدن و تناسب اعضا

آنگاه در حکمت و تدبیر حق تعالی در ترکیب بدن و گذاشتن هر یک از اعضا بر جای خود، و مهیا کردن ظرفهایی برای غذاها و خلط‌های اضافی بدن تأمل کن که این اضافات و کثافات در بدن پخش نشوند، تا مورث فساد بدن و باعث بروز دردها در آن گردند.

چه مبارک است خداوندی که تقدیر آنها را نیکو کرده و تدبیر آنها را محکم

دموی می‌گفتند، بلغم، صفرا و سودا. صفرا عبارت است از مایعی زردرنگ مایل به سبزی و تلخ که از کبد تراوش می‌کند و جایگاهش کیسه صفراست و یکی از طبایع چهارگانه بدن است.

بلغم مایعی سفید رنگ با طعم شیرین است که آن نیز یکی از طبایع چهارگانه بدن است.

سودا نیز یکی دیگر از اخلاط کبد است و از طبایع چهارگانه بدن، که گفته‌اند از بسیار گرم شدن کفک بدن پدید می‌آید که در صورت برهم خوردن هر یکی از این طبایع حالی بر انسان غلبه می‌کند مثلا در اثر غلبه سودا جنون عارض می‌گردد و...

هرچند در طب جدید چندان به آن توجه نمی‌کنند، اما این از ضعف طب جدید است زیرا به تازگی برخی از اطباء جدید نیز به همین نتیجه رسیده‌اند که علت بسیاری از بیماریها بخاطر غالب شدن یکی از این مزاجها بر بدن به علتهای گوناگون از جمله غذاست، و ائمه علیهم السلام به این نکته توجه داشته‌اند.

گردانیده است، و سزاوار حمد و ستایش است.

مفضل می‌گوید عرض کردم: ای مولای من! نشو و نمای بدن را در همه احوال تا به حدّ رشد و کمال برایم شرح دهید.

حضرت فرمودند: اولین تدبیر، صورت دادن به جنین است، در جائی که دیده‌ای نمی‌بیند، و دستی به آن راه ندارد، و در چنین جایی آن را تدبیر می‌کند، تا هنگامی که او را با خلقت تام و اعضای همگون و معتدل از رحم بیرون آورد. در حالی که آنچه مایه قوام و صلاح بدن اوست از اعضاء و جوارح گرفته تا جهاز داخلی و آنچه در اصل ترکیب بدن او سهیم است، مانند استخوان و گوشت و پیه و مغز و پی و رگ و غضروفها به او بخشیده و عطا فرموده است.

و چون به جهان خارج وارد شد، می‌بینی که چگونه با همه اعضا به یک شکل و هیئت، و یک نسبت رشد و نمو می‌کند، بطوری که هر نسبتی که هر عضوی با سایر اعضا در کودکی داشته، در بزرگی همان نسبت را دارد و تفاوتی نکرده، تا آنکه به حدّ رشد که نهایت قدرت بدن است برسد، اگر عمرش به آن حد برسد. یا آنکه پیش از آن حدّ مدت عمر خود را تمام کند.

آیا چنین امری جز به لطف حکمت و تدبیر خداوند توانا می‌تواند باشد؟

ای مفضل: بنگر به آنچه حضرت حق به انسان در خلقتش بخشیده، برای برتری دادن او بر سایر حیوانات، زیرا که بگونه‌ای خلق شده است که هم می‌تواند راست بایستد و هم درست بنشیند، تا کارها را با دستها و جوارح خود به انجام برساند و اگر به مانند چهارپایان به رو در افتاده بود، هیچ یک از اعمال را نمی‌توانست به تنهایی انجام دهد.

حواس پنجگانه و حکمت‌های آفرینش در آنها

اکنون ای مفضل بنگر به این حواس که در خلقت به انسان اختصاص داده شده است، و به وسیله آنها بر دیگر آفریدگان شرافت یافته، چگونه خداوند دیده‌ها را در سر او قرار داده است! مانند چراغهایی که در بالای مناره‌ای برافروزند، تا بتواند همه چیز را بنگرد و مطالعه نماید، و آنها را در اعضای پائین‌تر بدن مانند دستها و پاها قرار نداده، تا بسیاری از آفتها به آن نرسد، یا در اثر تلاش در کارهای مشکل و اعمال سخت به آنها ضرری برسد.

و همچنین در اعضای وسط بدن نیز مانند شکم و پشت قرار نداده که بکار گرفتن آن در دیدن اشیاء دشوار نباشد، و چون هیچ موضعی از بدن برای این حسّ مناسب‌تر از سر نبود، در آنجا قرار داد تا از همه اعضا بلندتر باشد، و آن را مانند صومعه‌ای برای حواس پنجگانه قرار داد، که محسوسات پنجگانه را ادراک نماید، و ادراک هیچ یک از محسوسات از او فوت نشود.

پس چشم را آفرید تا رنگها را ببیند، اگر چشم نبود که رنگها را حس کند، آفرینش رنگها بی‌فایده بود.

و گوش را برای ادراک صداها آفرید، اگر صدا بود و گوش نبود که بشنود، آفریدن صدا بی‌فایده بود.

و همچنین سایر حواس، که اگر محسوسات بودند و حواس نبود، خلقت آنها بی‌فایده بود، و از آن طرف نیز همین طور، چه اینکه اگر چشم بود و شیی رنگین که دیده شود نبود، خلقت چشم فایده‌ای نداشت، و اگر گوش بود و شنیدنی نبود، گوش بی‌فایده بود.

پس بنگر که چگونه هر چیزی را برای چیزی آفریده، و برای هر حسّ، محسوسی، و برای هر محسوس، حسی مقرر داشته است.

و همین طور در هر حسی اموری مقرر کرده که واسطه میان حس و محسوس باشند، بطوری که احساس بدون آنها حاصل نمی‌شود، مانند روشنی و هوا برای دیدن و شنیدن. اگر روشنایی نباشد، رنگ بر چشم ظاهر نمی‌شد، و دیده آن را ادراک نمی‌کرد، و اگر هوا نباشد که صدا را به گوش برساند، گوش صدا را ادراک نمی‌کرد.

آیا بر هیچ انسان سلیم الفکری که فکرش را به کار اندازد این اموری را که راجع به ادراک حواس توصیف کردم پوشیده است؟ و اینکه این اعمال حکیمانه جز به تقدیر و تدبیر خداوند لطیف دانا نیست؟

ای مفضل! در حال کسی که نابیناست فکر کن، ببین که چه کمبودهایی در زندگی او وارد می‌شود، پیش روی خود را نمی‌بیند، نمی‌تواند میان رنگها فرق بگذارد، صورت نیک و بد را نمی‌تواند از یکدیگر تمیز دهد، و اگر به چاله و گودالی مشرف شود، نمی‌تواند از آن دوری کند، و اگر دشمنی بروی او شمشیر کشد، نمی‌تواند او را دفع کند و از خود دفاع نماید، و هیچ شغل و صنعت متداولی را مانند نوشتن، درودگری و زرگری و غیره نمی‌تواند انجام دهد، حتی اگر تیز فهمی و ذکاوت او نباشد، بمنزلهٔ سنگی است که در جایی افتاده است.

و همچنین کسی که حس شنوایی ندارد، بسیاری از امور زندگی او مختل است، زیرا که از لذّت خطاب و سخن گفتن با دیگران و شنیدن نغمه‌های دلربا و الحان روح‌فزا محروم است، و در هنگام محاوره او با مردم، کار بر مردم بسیار دشوار است، و از سخن گفتن با او دلتنگ، خسته و ملول می‌شوند، و نمی‌تواند از

خبرها و کلمات مردم سخنی بشنود، گویا حاضری است مانند غایبان، و زنده‌ای است مانند مردگان.

و کسی که عقل ندارد مانند چهارپایان است، بلکه بسیاری از مصالح که چهارپایان آن را می‌دانند، دیوانگان آنها را نمی‌دانند.

آیا نمی‌بینی چگونه اعضا و جوارح و عقل و حواس و مشاعر انسان هر چه برای او ضروری است و از فقدان آن به انسان خلل و کمبودی وارد می‌شود، همه در خلقت و آفرینش او پدید آمده؟ اینها همه دلیل است بر اینکه به تقدیر و تدبیر خداوند دانای خبیر آفریده شده است.

❀ چرا برخی از مردم فاقد بعضی از عضوها هستند؟

مفضل گفت: پس چرا بعضی از مردم بعضی از این اعضا در آنها نیست ولی با این حال آن اختلالات که فرمودید در حالاتشان پدید نمی‌آید؟

فرمودند: اینها برای تأدیب و عبرت است، هم نسبت به کسانی که مبتلا می‌شوند، و هم دیگران، همانطور که مثلاً حاکمان مردم را تأدیب می‌کنند تا اعمال ناشایست را ترک کنند، و دیگران نیز از این احوال پند و عبرت گیرند، و مردم این گونه تنبیهات را می‌پسندند، و اعتراضی به آنها نمی‌کنند، و در این باب، رأی آنها می‌پسندند و تصویب می‌کنند.

و بعلاوه حق تعالی این گروه را به این بلاها مبتلا کرده تا اگر شکر کنند و بسوی خدا بازگردند، بعد از مرگ آنقدر ثواب به آنها کرامت می‌فرماید که ثوابهای دیگر در جنب آن بسیار ناچیز، و این بلاها سهل و حقیر بشمار آید. تا آنجا که اگر آنها را پس از مرگ مختار کنند که آیا دوست دارید با بدنی سالم به دنیا بازگردید

یا مبتلا، حتماً بلا را اختیار خواهند کرد، برای آنکه به ثوابهای بیشتری برسند.

حکمت آفرینش اعضای بدن بصورت طاق و جفت

ای مفضل! در اعضایی که طاق و جفت آفریده شده‌اند تفکر کن، و اینکه چه حکمت و تدبیری در آنها لحاظ شده؟ سر را یکی آفریده، زیرا که مصلحتی در آنکه آدمی دو سر داشته باشد نیست. نمی‌بینی اگر سر دیگری را با وجود این سر تصور کنی، آن دومی زیادی بوده و بدان احتیاجی نیست؟ زیرا آن حواسی که انسان به آن احتیاج دارد، در یک سر می‌توانند جمع شوند.

و همچنین اگر با یک سر سخن بگوید، سر دیگر معطل و بیکار خواهد ماند و دیگر احتیاجی به او نخواهد بود. و اگر با یکی سخن بگوید، غیر از سخنی که با سر دیگر می‌گوید، بر شنونده دشوار است که متوجه هرکدام از سرها شود. و فهم آن نیز دشوار می‌شود.

و دستها را جفت آفریده، زیرا یک دست بودن فایده‌ای برای انسان ندارد، چون باعث کمبود و خلل در انجام کارها می‌گردد. نمی‌بینی نجّار و بنّا اگر یک دست آنها شَل شود، دیگر نمی‌توانند کار خود را درست انجام دهند. و اگر با تکلّف و مشقّت هم بتوانند انجام دهند باز مانند کسی که دو دست دارد، و هر دستی دست دیگرش را کمک می‌کند، نمی‌تواند کار کند.

در عجایب آفرینش گوش و زبان

و بسیار تفکر کن در باره نعمت صدا و سخن و آلاتی که خدای توانا برای این منظور در انسان قرار داده است، حنجره که بمثابه لوله‌ای است برای بیرون آمدن

صوت و آواز، و زبان و دندان‌ها و لب‌ها آلاتی هستند برای جدا کردن حروف و ظهور نغمه‌های مختلف. نمی‌بینی کسی که دندان‌هایش ریخته، سین را آنطور که باید و شاید نمی‌تواند به زبان آورد، و کسی که لبش افتاده باشد، «ف» را درست نمی‌تواند ادا کند، و کسی که زبانش سنگین شده «ر» را درست نمی‌تواند اظهار کند، و شبیه‌ترین ابزارها به ادوات ادای حروف و اصوات، نای بادی است، زیرا که حنجره در شش جهت شبیه است به نای بادی که به آن باد می‌کنند، و عضلاتی که شُش را می‌گیرند تا صدا بیرون آید، مانند انگشتانی است که بر آن انبان (ساز بادی) می‌گذارند تا باد در نای داخل شود، و لبها و دندانها که حروف و نغمه‌ها را جدا می‌کند، مانند انگشتانی است که پیاپی بر دهان می‌گذارند، تا صدای آن به الحان مختلف در آید، و هر چند برای شناخت بیشتر محل خروج صدا را ما تشبیه کردیم به نای و انبانِ محفظه باد، اما در حقیقت آن وسایل را باید تشبیه کرد به گوش، زیرا که آفرینش این بر آن مقدم است.[۱]

و این منافع که ذکر شد که از آن برخاسته، همگی از خلقت خداوند صانع است، و این تدبیر را مخلوق از صنعت خدا یاد گرفته و اختراع کرده است.

حال که تو را آگاه نمودم از منافعی که این اعضا دارا هستند در صناعت و کلام و اخراج حروف بدان که علاوه بر آن منافع دیگری نیز در آنها هست، مثلاً نای مسیر جریان مداوم هوا و وسیله خنک کننده قلب است، و اگر این جریان اندکی قطع شود چه بسا آدمی به هلاکت افتد.

و با زبان مزه‌های مختلف را می‌چشد و آنها را از یکدیگر تمیز می‌دهد که کدام تلخ است و کدام شیرین و کدام ملس، و کدام آب شور است و کدام شیرین و

۱- یعنی نای بادی را از روی کیفیت خلقت گوش ساخته‌اند، نه گوش را از روی نای بادی!

کدام گندیده و کدام پاکیزه، و علاوه بر این منافع دیگری نیز دارد، مانند فرو بردن غذا و آب.

و دندانها غذا را خرد می‌کنند تا فرو بردن آن آسان شود، دندانها با این منافعی که دارند، پشتیبانی هستند برای لبها، که از درون دهان، آنها را نگه می‌دارد تا سست و آویزان نشوند.

آیا ندیده‌ای کسی که دندانهایش افتاده، چگونه لبهایش سست و لرزان است و با لبهایش آب را می‌مکد که تدریجا به گلویش برسد، طوری که اگر به یکباره داخل گلو شود نفسش بند می‌آید و یا درون او را مجروح می‌کند.

و با این منافع لبها به مثابه دو در هستند برای دهان، که بسته می‌شوند و هرگاه بخواهد آنها را می‌گشاید و هرگاه بخواهد می‌بندد.

پس با این توصیف دانستی که هر یک از این اعضا، چندین منفعت بزرگ دارند، چنانکه یک عضو برای چندین عمل به کار می‌آید، مانند تیشهٔ نجاری که برای کارهای مختلفی از قبیل تراشیدن چوب، کندن زمین و کارهای دیگر بکار می‌آید.

❀ مغز و جمجمه و محافظت از آنها

و اگر جمجمه را بشکافند و مغزی که در سر است را برای تو بگشایند، خواهی دید که به حجابها و غلافهای مختلف پیچیده شده است، برای آنکه آن را از عوارضی که موجب اختلال مغز می‌گردد نگه دارند، و نیز برای آنکه آن را از حرکت و اضطراب محافظت کنند.

و استخوان کاسهٔ سر به منزله کلاهخودی است برای محافظت سر، که اگر

صدمه‌ای به آن برسد، یا مثلا به جائی سائیده شود، ضرری به آن نرسد، و بر روی پوست سر، موئی رویانیده شده که بمنابهٔ پوستینی است برای سر، و آن را از سرما و گرما محافظت می‌کند.

حال این کیست که مغز را به این صورت زیبا محافظت کرده است؟ جز آن خداوندی که آن را آفریده، و آن را مرکز حواس آدمی قرار داده است؟ و این محافظت و حراست لازمه مغز و سر است بخاطر منزلت بلند و مرتبه والایی که نسبت به سایر اجزای بدن دارد.

❀ حکمت آفرینش پلک چشم

ای مفضل! در باره پلک چشم تأمل کن، ببین که چگونه خداوند آن را به منزله پرده‌ای بر روی چشم قرار داده، که آویخته می‌شود و کناره پلک چشم را حلقه‌هائی تعبیه کرده، که هر وقت که بخواهد آن پرده را بیاویزد و هرگاه بخواهد آن را بالا برد، و چشم را در میان حفره‌ای قرار داده و با آن پرده و موهای مژه که بر روی آن رویانده محافظت می‌نماید.

❀ شگفتیهای آفرینش سینه و قلب و دنده‌ها

ای مفضل! چه کسی قلب را در میان سینه قرار داده و پنهان نموده؟ و پیراهنی که بمنزله پردهٔ دل است بر آن پوشانده، و دنده‌نها را بالای آن بعنوان حفاظ قرار داده، و با گوشت و پوستی که بر روی دنده‌ها رویانیده، از اینکه از خارج چیزی به آن اصابت کند، که موجب جراحت آن گردد جلوگیری نموده است؟

چه کسی در حلق (گلو) دو منفذ قرار داده که یکی محل بیرون آمدن صدا و

نفس است که به معده متصل است و غذا را به معده می‌رساند، که آن حلقوم نامند و بر روی حلقوم سرپوشی قرار داده که در هنگام خوردن غذا، مانع از این می‌شود که به داخل شُش برود، و انسان را هلاک کند.

و چه کسی شش را بادبزن قلب قرار داده، که پیوسته در حرکت است و سست نمی‌شود و از حرکت نمی‌ایستد، برای آنکه حرارت در قلب جمع نشود، که انسان را از بین ببرد!

و چه کسی برای منافذ بول و غایط کیسه بندهایی مانند آنچه بر سر کیسه‌ها می‌زنند قرار داده، تا هر وقت بخواهند برای دفع فضولات بگشایند، و هر وقت که بخواهند ببندند، تا فضولات به آسانی دفع شود؟ و اگر اینگونه نبود همیشه این دو فضله جاری و در ریزش بودند، و قابل کنترل نبودند و زندگی انسان را مختل می‌شد.

آدمی چقدر می‌تواند از این گونه نعمتها بشمارد و توصیف کند! بلکه باید گفت آنچه به شماره نمی‌آید، بیش از آن مقداری است که برشمرده و آنچه مردم نمی‌دانند بیشتر است از آن مقداری است که می‌دانند.

چه کسی معده را اینقدر سخت و باصلابت آفریده تا غذاهای ثقیل و سنگین را بتواند هضم کند، و چه کسی کبد را نرم و لطیف قرار داده تا غذای لطیف را بپذیرد و در آنجا به گونه‌ای دیگر هضم و تحلیل نماید، لطیف‌تر از هضم در معده، جز خداوند قادر توانا؟

آیا گمان می‌کنی بدون تقدیر مدبری حکیم و دانا چنین اموری که انواع گوناگون از حکمتها و مصلحتها را دارا هستند می‌تواند بوجود آید؟ هرگز چنین چیزی قابل تصور نیست، مگر به قدرت خداوند توانایی که به همه اشیاء پیش از

آفریدن آنها عالم و دانا است، و هیچ چیز از حیطه قدرت او بیرون نیست و نسبت به همه چیز دقیق و از همه چیز باخبر است.

حکمتها در چینش بسیاری از اعضای بدن

ای مفضل! در حکمت آفرینش نخاع تفکر کن، و ببین که چرا نخاع را در میان لوله‌هایی از استخوان قرار داده، تا آن را حفظ نماید، که ضایع نشود؟

چرا خون روان را در رگها مانند آبی که در ظرفها جای دهند حصر و جاری کرده، آیا جز این است که خواسته آن را حفظ نماید، تا از بدن بیرون نرود، یا به جاهائی که نباید وارد شود، جاری نشود؟

چرا ناخنها را در اطراف انگشتان قرار داده است؟ جز اینکه خواسته بدین وسیله نگاهدارنده انسان و یاور او باشد در کارها؟

چران میانه گوش را مانند محبس‌ها و دخمه‌ها پیچیده قرار داده؟ آیا جز بدین خاطر است که صدا چون می‌خواهد وارد گوش شود، تندی و حدت آن بشکند و به پرده گوش آسیب نرساند؟

چرا خداوند این گوشت‌ها را بر ران و نشستگاه انسان قرار داده؟ آیا جز برای آن است که در هنگام نشستن آزار نبیند، مانند کسی که بدنش در اثر بیماری یا مسائل دیگر کاهیده و لاغر شده، اگر چیز نرمی میان او و زمین حائل نشود که سختی زمین به او اثر نکند آزار می‌بیند.

و چه کسی انسانها را از نر و ماده آفریده؟ آیا جز آن کسی که او را برای تولید نسل بوجود آورده است؟

و چه کسی او را قابل تولید نسل قرار داده؟ مگر آن خداوندی که او را

آرزومند ساخته تا بخاطر آن آرزوها، بدنبال اسباب تولید نسل برود؟

و چه کسی به او آلات و ادوات کار کردن عطا کرده؟ مگر آن کسی که او را کارکن آفریده؟ و چه کسی او را کارکن آفریده؟ مگر آن کس که او را محتاج و نیازمند به آن قرار داده است؟ و چه کسی او را محتاج قرار داده؟ مگر آن کسی که اسباب رفع حاجت و نیاز او را مهیّا و فراهم آورده است؟

و چه کسی او را به فهم و شعور از میان سایر حیوانات ممتاز گردانیده؟ مگر آن کس که او را مکلف کرده، و پاداش عمل نیک و بد برای او مقرر داشته؟

و چه کسی به او چاره و علاج آموخته؟ مگر آن کسی که او را توان چاره اندیشی عطا کرده است، تا حجت را بر او تمام کرده باشد؟

و چه کسی متکفّل اموری شده که انسان توان چاره جوئی در باره آن را ندارد،؟ جز آن خداوندی که به نهایتِ شکر نعمتهای او نمی‌توان رسید؟

ای مفضل! اینک در آنچه برایت توصیف کردم فکر و تدبّر کن، ببین آیا بدون وجود آفریدگار چنین اموری می‌تواند پدید آید؟ و چنین کارخانهٔ منظمی می‌تواند بوجود آید؟ «تَبارَکَ اللّٰه عَمّا یَصِفُون»[1].

قلب و کیفیت خلقت آن

ای مفضل! اکنون برای تو قلب را که منافذ بسیاری دارد وصف می‌کنم، در مقابل منافذی که در شش قرار دارد، که سمت بادبزن برای خنک کردن قلب را دارند، اگر اینها در مقابل یکدیگر قرار نمی‌گرفتند، هرگز نسیم هوایی که از طریق نَفَس کشیدن به دل می‌رسد، به قلب نمی‌رسید و انسان هلاک می‌شد.

۱- والاتر و بزرگتر است خداوند از آنچه او را وصف می‌کنند.

آیا هیچ اندیشمندی این گونه امور را بدون تدبیر حکیمانه ممکن می‌داند؟

در حکمت و مصلحت آفرینش نر و ماده

آیا اگر ببینی یک لنگه در راکه در آن قلابی قرار دارد، احتمال می‌دهی که این قلاب راعبث و بیهوده ساخته باشند؟ یا اینکه یقین می‌کنی که سازنده‌ای که این قلاب را ساخته، یک تای دیگر در را هم ساخته، و قلاب را برای آن ساخته که با تای دیگرش جفت شود؟

همچنین است حیوان نر که مانند یک لنگه در است، عقل حکم می‌کند که که را برای جفتی ساخته‌اند، که با او جفت می‌شود. و چون آلت او در آلت دیگری داخل می‌شود، برای مصلحت تولید نسل می‌باشد.

ننگ و نفرین باد بر کسانی که مدعی فلسفه و حکمت‌اند، ولی دیدگان دلشان از رؤیت این آفرینش شگفت کور است، و تدبیر سازنده و آفریننده هستی را انکار می‌کنند.

آیا نمی‌دانند اگر آلت مرد همیشه سست و آویخته بود، چگونه به قعر رحم می‌رسید تا نطفه را در آنجا بریزد؟ و اگر پیوسته ایستاده بود، چگونه انسان می‌توانست در رختخواب بگردد و غلت بزند؟ یا با چنین عمودی در پیش رو ایستاده، چگونه می‌توانست میان مردم راه برود؟ و با وجود این قباحت منظر، می‌بایست همیشه شهوت بر مردان و زنان غالب باشد.

پس حق تعالی اینگونه قرار داده که در اکثر اوقات خوابیده باشد، و در هنگام نیاز برای مصلحت دوام نسل برخیزد.

❀ نعمتهای خداوند در خوردن و خوابیدن و...

ای مفضل! بر نعمتهای عظیمی که حضرت حق به انسان بخشیده به دیده عبرت بنگر، در خوردن و آشامیدن، و دفع فضولات به آسانی، آیا این از مهندسی نیکوی طراح یک خانه نیست که توالت آن را در پنهان ترین جای خانه قرار دهد؟ همین طور آفریننده دیرین و مدبّر حکیم در خانه بدن محل خروج فضولات را که بمنزله توالت بدن است، در پنهان‌ترین اعضا قرار داده است، بطوری که از جلو و پشت نمایان نیست. بلکه آن را در جایی از بدن پنهان کرده که با دو قطعه گوشت (بنام باسن) پوشش گرفته، و در حالت عادی پوشیده و پنهان است، اما هرگاه انسان محتاج به دفع فضولات و کثافات گردد، چون می‌نشیند آن سوراخ ظاهر می‌شود، و براحتی فضولات دفع می‌گردند.

وه که چه مبارک و صاحب نعمت است خداوند والا مرتبه که نعمت‌هایش قابل شمارش نیست و رحمتش پیاپی و بی‌پایان است.

❀ حکمت خلقت دندانها

ای مفضل در این آسیابها که در دهان آدمی آفریده شده فکر کن، ببین چگونه بعضی را برای بریدن و جدا کردن غذا تیز کرده، و بعضی دیگر را پهن آفریده برای جویدن و خرد کردن غذا، چون انسان به هر دو نوع احتیاج دارد و آنهائی که برای بریدن ساخته شده‌اند در پیش دهان قرار داده، و آنهایی که برای خرد کردن است در عقب دهان، که با آنها میوه‌ها و گوشت و سایر غذاها را ببرد و چون داخل دهان شد با آن آسیابها خرد شوند.

در آفرینش مو و ناخن

و باز تأمل کن در آفرینش مو و ناخن‌ها که چون رشد و نمو می‌کنند و بلند می‌شوند باید به تدریج آنها را کوتاه کرد، و بدین سبب آنها را بدون حس آفریده، تا از چیدن و بریدن آنها احساس درد نکنند، و اذیت نشوند. و اگر چنین نبود، انسان میان دو امر ناخوشایند مردد می‌شد، یا اینکه بگذارد آنها بلند شوند، و این امر بر او سخت گران بود، و یا اگر کوتاه می‌کرد، باعث درد و رنج او می‌شد.

مفضل عرض کرد: چرا خداوند آنها را به گونه‌ای نیافرید که یک اندازه باشند و بلند نشوند؟

حضرت فرمود: خدا در بلند شدن و چیدن آنها نعمتهایی قرار داده که اکثر مردم قدر آن را نمی‌دانند، و شکر خدا را بخاطر آنها بجا نمی‌آورند.

بدان که درد و رنجهای بدن، با بیرون آمدن موها از منفذها و سوراخهای کوچکی که در بدن است و با دراز شدن ناخنها از سر انگشتان، از بدن خارج می‌شوند و به همین سبب انسان را به نوره مالیدن[1]، و سر تراشیدن و ناخن گرفتن در هر هفته امر کرده‌اند، تا مو و ناخن زودتر بلند شوند، و با بیرون آمدن آنها، دردها از بدن بیرون روند. ولی اگر بلند شوند و آن‌ها را کوتاه نکنند، دیرتر بلند می‌شوند و موجبات درد و بیماری در بدن می‌ماند و باعث بیماری‌های مختلف می‌گردند.

و همچنین خداوند مو را در جاهائی که برای انسان ضرر دارد نرویانیده، اگر مو در چشم روئیده بود، موجب کوری می‌شد، و اگر در میان کف دست و پا

۱- استعمال داروی نظافت.

می‌روئید، اشیاء را نمی‌توانست لمس و احساس کند. و بعضی از کارها به آسانی برایش مقدور نبود.

و اگر در آلت تناسلی مرد می‌روئید، لذت معاشرت با همسر از زن و مرد گرفته می‌شد. پس ببین که هرجا که مصلحت در روئیدن نبوده، نروئیده. و این مسئله نه مخصوص انسان، بلکه در چهارپایان و درندگان و سایر حیوانات نیز که تولید نسل می‌کنند، با وجودی که تمام بدن آن‌ها از مو پوشیده شده، اما مواضعی که ذکر شد، بخاطر این مصلحت که ذکر شد، از مو خالی است.

پس خوب در خلقت خداوند حکیم تأمّل کن، که هیچگونه خطا و اشتباهی در آن راه ندارد و همه بر وفق صواب و حکمت است.

و اصحاب مانی که خواستند در خلقت عیب و خطایی پیدا کنند، ایراد گرفته‌اند به موهایی که در پشت زهار و زیر بغل می‌روید، و نفهمیدند که روئیدن این موها به علت رطوبتی است که در این مواضع پدید می‌آید، مانند گیاهانی که در جاهایی که آب جمع می‌شود از زمین می‌رویند، ندیدی این مواضع پنهان، مناسب‌ترین جا برای قبول اینگونه فضولات هستند؟

و باز در روئیدن این موها منفعت دیگری نیز هست و آن اینکه انسان را مکلف می‌سازد به ازاله و برطرف کردن آنها، تا هم بعنوان اطاعت از دستور خداوند ثواب کسب نماید، و هم اشتغال به این گونه امور، انسان را از طغیان و فسادی که لازمه فراغت و بیکاری است مانع شود، زیرا اشتغال به نظافت و امثال این امور، انسان را از ارتکاب بسیاری از خلاف‌ها و نیرنگ‌ها و بدیها و گناهان باز می‌دارد.

❀ در آفرینش دهان و منافع آن

قدری در مورد آب دهان و منفعتی که در آن است تأمل کن، ببین چگونه حق تعالی چنین قرار داده که همیشه در دهان جاری باشد، که کام و گلو را تر کند، اگر این رطوبت نبود دندان‌ها فاسد و خشک و فاقد طراوت می‌شدند. اگر این رطوبت به غذا اضافه نمی‌شد، غذا برای انسان گوارا نمی‌شد، و این رطوبت به منزله مَرکبی است برای غذا، تا آن را به معده برساند.

و همچنین این رطوبت به کیسه صفرا می‌رسد و موجب بهبودی حال انسان می‌گردد، زیرا که اگر کیسه صفرا خشک شود، انسان را هلاک می‌سازد.

برخی از متکلمان نادان و فلاسفه کم عقل ابراز داشته‌اند که اگر شکم انسان مانند پیراهن قابل باز شدن بود، تا هروقت طبیب بخواهد آن را بگشاید و درون شکم را مشاهده و معاینه کند، و یا دستش را داخل شکم نموده و معالجه نماید، بهتر بود، از اینکه اینک بسته و از دیده‌ها پنهان است، زیرا دردهای درون را نمی‌توان شناخت مگر با علائم پیچیده، غامض و اشتباه انداز، مانند آزمایش ادرار و مدفوع و بوئیدن عرق، و علامت‌هایی از این قبیل که اشتباه در آنها بسیار رخ می‌دهد. و ای بسا اشتباه باعث مرگ بیمار گردد.

و جواب این شبهه نیز این است که اگر اطلاع از امراض و معالجه آنها به این آسانی بود، دیگر مردم ترسی از مرگ و بیماری نداشتند، و به بقای خود یقین می‌کردند، و به سلامتی خود مغرور می‌شدند، و این موجب طغیان و فساد آنها می‌شد.

و مفسده دیگری که داشت این بود که باعث می‌شد همیشه رطوبت‌های

شکم به بیرون ترشح کند و هر جا که می‌نشست و می‌خوابید را آلوده می‌کرد، و جامه‌اش همیشه تر و کثیف بود، و زندگی بر او تلخ و ناگوار می‌شد.

و مفسده دیگر اینکه، معدد و کبد و قلب کارهایی از روی غریزه انجام می‌دهند که خداوند در درون انسان پنهان داشته، اگر شکم سوراخ و رخنه داشت بطوری که می‌شد آن را گشود و درون شکم را دید، و دست را داخل شکم کرد، سرمای هوا به درون بدن نفوذ می‌کرد، و حرارت غریزی بدن را خنثی و انسان را هلاک می‌نمود.

پس بدان که هر چه اوهام می‌بافد، جز آن صورتی که آفریننده حکیم اشیاء را بر طبق آن آفریده، خطا و باطل است.

❀ حکمت محرک‌هائی که موجب کارها می‌شود

ای مفضل در افعالی که حضرت حق در انسان قرار داده فکر کن، از خوردن و خوابیدن و همبستر شدن و امور دیگر از این قبیل، که خداوند تدبیر فرموده، ببین چگونه در نفس انسان محرکی قرار داده که اقتضای انجام آن را دارد و انسان را به انجام آن امور تحریک می‌کند. مثلاً گرسنگی مقتضی غذا خوردن است، که زندگی و قوام بدن به آن است، و خستگی و بی‌خوابی محرک خواب است که راحتی بدن و استراحت قدرتهای بدن به آن بستگی دارد، و شهوت محرک جماع است، که دوام نسل و بقای نوع انسان به آن وابسته است.

حال اگر گرسنگی نبود، و غذا خوردن بدین خاطر بود که آدمی می‌داند که بدن به غذا احتیاج دارد، و در طبع انسان حالتی نبود که او را مجبور کند به غذا خوردن، بسیاری از اوقات تنبلی می‌کرد و از خوردن غذا خودداری می‌نمود، تا

جائی که دیگر بدنش آنقدر تحلیل می‌رفت که باعث مرگ و هلاکت او می‌شد، چنانکه گاهی انسان محتاج می‌شود به داروئی برای سلامتی خود، آنقدر کندی و تنبلی می‌کند که منجر می‌شود به امراض و بیماریهای مهلک و سپس مرگ.

و همچنین اگر خواب محرکی نداشت و صرفا به آن دلیل انسان می‌خوابید که می‌دانست بدن و قوای آن برای استراحت و توانایی به آن محتاج است، ممکن بود که از روی تنبلی و یا حرص به کار کردن، جلو خواب خود را بگیرد، تا بدنش نحیف و ناتوان گردد.

و اگر لذائذ جنسی صرفا برای تولید نسل و بوجود آوردن فرزند بود، بعید نبود که انسان در مورد آن سستی ورزد تا نسل کم شود، و یا منقطع گردد.

زیرا هستند بعضی مردم که رغبت به فرزند و اعتنائی به داشتن آن ندارند.

ببین چگونه خداوند مدبّر دانا برای هر یک از این امور که صلاح بدن است، محرکی طبیعی برای آن قرار داده، تا آن را تحریک و ترغیب نماید، و به انجام آن امور ضروری وادار کند.

شرح چهار قوای انسان

بدان که در انسان چهار قوه موجود است: اول جاذبه است که غذا را می‌پذیرد و وارد معده می‌کند.

دوم نیروی نگه دارنده است، که غذا را در معده و قسمتهای دیگر نگه می‌دارد، تا بدن بطور طبیعی کار خود را بر روی آن انجام دهد.

سوم هاضمه است که غذا را در معده طبخ می‌دهد، و خالص آن را جدا کرده و در همه بدن توزیع می‌کند.

و چهارم دافعه است که اضافات غذا را که بدن به آن نیاز ندارد، پس از برداشت مقدار مورد لزوم، به گونه‌های مختلف دفع می‌کند.

در تدبیر این چهار قوا در بدن و کارهای آن فکر کن، زیرا بدن به همه آنها و به هر حکمت و تدبیری که در آن لحاظ شده نیاز دارد، مثلاً اگر جاذبه نبود چگونه انسان برای طلب غذا که قوام و رشد بدن به آن است، حرکت و اقدام می‌کرد؟ و اگر نگه دارنده نبود، چگونه غذا در بدن می‌ماند تا معده آن را هضم کند، و اگر هاضمه نبود چگونه غذا تحلیل می‌شد تا خالص شده آن جدا شود، و صرف نیروهایی از بدن که تحلیل رفته گردد؟ و اگر دافعه نبود چگونه زائد غذاهایی که از هاضمه باقی مانده دفع می‌شد؟

نمی‌بینی چگونه خداوند حکیم توانا با صنعت لطیف و تقدیر نیکویش این توانائیها را برای ساختن بدن بکار گمارده است.

اینک برای تو مثالی می‌زنم: بدن به منزلهٔ خانهٔ پادشاه است، و او در این خانه زیردستان و خادمانی دارد، و کارکنان و نقشه کشان و طراحانی نیز هستند که به مصالح آن مامورند، بعضی برای رساندن مایحتاج ملازمان به آن‌ها، و گروه دیگر برای توزیع و پخش کردن میان آن‌ها، و عده‌ای برای نگهداری ارزاق تا هنگام احتیاج، و عده دیگر برای تهیه و ساختن آن‌ها، و جمعی برای مهیا کردن و رساندن، و دسته دیگر برای پاک کردن آن خانه از زباله‌ها و کثافتها.

پس بدان که خداوند آن پادشاه حکیم است که آفریننده خانه بدن است، و کارکنانش همان اعضاء و جوارح بدن انسان و تدبیر کنندگان این چهار قوا هستند که ذکر شد، و ما بطور کافی شرح حال آنها را توضیح داده، و مبرهن ساختیم، بر خلاف آن گونه‌ای که اطبا در کتابهای خود بیان کرده‌اند، زیرا که

آن‌ها به گونه‌ای شرح داده و ذکر کرده‌اند که در کاربرد داروها و معرفت امراض به کارشان می‌آید، و ما به نحوی ذکر کردیم که بیماری شک و شبهه از دلهای مردم برطرف گردد، و پرده غفلت و کوری و راههای حق ناشناسی را از پیش دیده آنان بردارد، تا از روی یقین، اقرار و اعتراف کنند به وجود و حکمت پروردگار عالم.(۱)

۱- علامه مجلسی فرموده: حضرت چون اشاره فرمودند به قول اطبّا، اگر مجملی از اقوال آن‌ها و سخنان حکما مذکور شود نامناسب نیست.

مشهور میان حکماء و اطباء آن است که آدمی قوایی دارد که با گیاهان و حیوانات شریک است، و قوایی دارد که با حیوانات شریک نیست، و قوایی که مخصوص اوست.

امّا اول: قوه غاذیه و نامیه و مولده است. و غاذیه آن است که غذا را تبدیل می‌گرداند، به چیزی که مشابه عضوی است که به غذا محتاج است، و احتیاج به این قوه از آن جهت است که چون تکوّن بدن از اجزاء رَطبی چند است، و احتیاج به این قوه از آن جهت است که چون تکوّن بدن از اجزاء رطبی چند است و حرارت غریزی در بدن ضرور است، که اخلاط را قوام بدهد، و زیادتی را به تحلیل برد و البته به سبب آن، بعضی از رطوبات ضروریّه بدن به تحلیل می‌رود، و هوای خارج بدن و حرکات بدنی و نفسانی نیز باعث تحلیل می‌شوند، اگر قدری از غذا بدل آنچه از بدن به تحلیل می‌رود نشود، بزودی بدن خشک شود و بکاهد و برطرف شود، پس حکیم علیم قوهٔ غاذیه را در بدن تحلیل برنده، قرار داده و چون طفل در رحم کوچک مخلوق می‌شود و به آن کوچکی کارهائی از انسان باید به عمل آید از آن به عمل نمی‌آید، پس باید که بزرگ شود، لهذا حق تعالی قوهٔ نامیه را نیز در بدن قرار داده که داخل کند غذا را در میان اجزای اصلیّه بدن، که از منی به هم می‌رسد، مانند استخوان و عصب و رباط و امثال اینها، تا زیاد شوند در طول و عرض و عمق، تا به حدی برسد که مناسب هر شخصی است، و این قوه تا سی سال عمل می‌کنند، و بعد از بیست چندان عملش ظاهر نیست، واز سی سال که گذشت از عمل باز می‌ماند، و بعد از آن فربه می‌شود، امّا نمو نمی‌کند، و چون مرگ آدمی را ضرور است، اگر توالد و تناسل نشود، نوع بزودی برطرف می‌شود، پس قوهٔ مولّده در بدن قرار داده که از مادهٔ غاذیه تحصیل می‌کند، قدری را جدا می‌کند که منی از آن به عمل آید، که مادهٔ وجود شخص دیگر شود، و قوهٔ غاذیه چهار خدمتکار دارد: جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه. اما جاذبه برای آنکه غذا را جذب کند و بکشد بسوی اعضاء. و ماسکه برای آنکه نگاهدارد تا هضم گردد، و شبیه شود به عضو محتاج به غذا.

و مراتب هضم چهار است: اول در معده که غذا در آنجا مانند کشکاب می‌شود، و آن را کیموس گویند و اول این هضم در دهان می‌شود در وقت جویدن.

دوم در جگر، زیرا که کیلوس چون هضمش تمام شد در معده خالص و لطیف آن از رگی چند که از معده بسوی جگر هست که او را ماساریقا می‌گویند داخل جگر می‌شود، و پهن می‌شود در تمام

جگر، و عروق ریزه‌ای چند که در تمام جگر دویده، و هضم دوم در آنجا می‌شود و مستحیل به اخلاط اربعه می‌شود و آن را کیموس می‌گویند، و ابتدای هضم در ماساریقا می‌شود.
و هضم سیّم در رگهای بدن می‌شود، و اولش در وقتی است که اخلاط داخل می‌شوند در رگ بزرگی که از بالای جگر رسته است، و از آنجا به رگهای دگر، که در جمیع بدن منتشر است داخل می‌شود، و هضم چهارم در اعضاء می‌شود و ابتدایش در هنگامی است که از دهانه‌های رگها مترشح می‌شود در اعضا.
و امّا قوهٔ دافعه، برای آنکه فضولی که از غذا زیاد می‌آید دفع کند، مانند بول و غایط.
و قوه مولده دوتاست: یکی آن است که فضله هضم چهارم را از خون در خصیه بمنی منقلب می‌گرداند، و دوم آنکه هر جزوی از منی را مستعد عضوی از اعضا اصلیه می‌گرداند که بعضی استخوان شود، و بعضی عصب و بعضی رباط.
و اما قوتهائی که مخصوص حیوان است که در نباتات نمی‌باشد بر دو قسمند: محرکه و مدرکه.
محرکه منقسم می‌شود به باعثه و فاعله. و باعثه قوه‌ای است که هرگاه مرتسم شود در خیال صورت امری که مطلوب باشد حصول وی، یا مطلوب باشد دفع وی، پس باعث شود قوه فاعله را بر تحریک اعضا، پس اگر باعث بر تحریک به جهت طلب امر خواستنش خوشایند باشد، قوه شهویه خوانند، و اگر به جهت دفع امری که انسان از آن گریزان است و خوشش نمی‌آید باشد، قوه غضبیه خوانند.
و فاعله قوه‌ای است که عضلات و ادوات تحریک را مهیّای تحریک کرده‌اند.
و اما مدرکه پس ده قوه است: پنج در ظاهر و پنج در باطن.
امّا پنج قوّهٔ ظاهره: اول باصره است، و آن قوه‌ای است که حامل آن روحی است که در مجمع النورین است. و مراد از مجمع النورین موضع ملاقات دو عصبهٔ مجوفه است که از چپ و راست مقدم دماغ رسته شده و بهم ملاقات کنند، به حیثیتی که تجویف هر دو در موضع ملاقات یکی شونده، و بعد از ملاقات منعطف شده، آنکه از طرف راست رسته است به حدقه راست و آنکه از طرف چپ رسته به حدقه چپ آید. و به این قوّه نفس ادراک کند جمیع رنگها و روشنائی‌ها را بالذّات، و جمیع اشیاء رنگارنگ و روشن را بالعرض.
و علما را خلاف است در آنکه مُدرک بالذّات عین مرئی است یا صورتی که از آن منطبع گردد؟! و در جلدیه چشم و بوساطت آن در مجمع النورین و از آن منتقل گردد به حس مشترک.
مذهب و عقیده معروف است به مذهب طبیعیین، و اصحاب اقوال اول دو گروهند: جمعی قائلند به خروج شعاع از بصر بر شکل مخروطی که سرش در مرکز بصر باشد و تهش منطبق بر سطح مرئی، و تابش این شعاع بر مرئی سبب انکشاف و ظهورات مرئی گردد در نزد نفس ناطقه، و این مذهب ریاضیین است.

و جمعی دیگر قائل به خروج شعاع نیستند بلکه گویند که از هوای مابین رائی و مرئی متکیّف گردد و به کیفیت شعاعی که در بصر است سبب انکشاف ذات مرئی شود، و قول به انطباع اشهر است. و از بعضی احادیث نیز ظاهر می‌شود.

دوم سامعه است و آن قوه‌ای است که حامل آن روحی است که در عصبه مقعر صُماخ است، و نفس به این قوه ادراک کند جمیع اصوات و صداها را، و صوت کیفیتی است که حادث شود در هوا به جهت تموّجی که پیدا و حاصل شود از خوردن دو چیز به هم، از روی عنف یا از جدا شدن دو چیز از هم بطریق عنف، بشرط مقاومت هر دو را به هم، و آن تموّج مخصوص تا در هوا باقی باشد صورت موجود بود، و چون آن تموج مستمر گردد تا به هوای راکد در گوش منتهی شود، به مقعر صماخ که عصبهٔ مذکوره در آنجا مفروش است، صوت متأدی شود به قوه‌ای که سپرده به روح آن و مدرک نفس گردد.

سیّم شامه است و آن قوه‌ای است که حامل آن روحی است که در برآمدگی شبیه به پستان که در میان بینی از مقدم دماغ رسته ساری است و نفس به این قوه ادراک کند جمیع بوها را به سبب وصول هوای متکیّف به کیفیت رایحه به خیشوم بن بینی.

چهارم ذائقه است و آن قوه‌ای است که حامل آن روحی است که در عصبهٔ جرم زبان است و نفس با این قوه ادراک کند جمیع مزه‌ها را بواسطهٔ رطوبت لعابیه متکیّف به کیفیت طعم و یا مخلوط به اجزای ذی طعم (علی الخلاف) یعنی در این قول اختلاف است.

پنجم لامسه است و آن قوه‌ای است که حامل آن روحی است که ساری است در اکثر اعضاء و نفس بااین قوه ادراک کند جمیع کیفیات ملموسه را، مانند حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و ملاست و خشونت و لینت و صلابت یبوست: خشکی، ملاست: خشونت: زبری، لینت: نرمی، صلابت: سختی . و سبکی و سنگینی.

و اما پنج قوهٔ باطن: اول حس مشترک است و آن قوه‌ای است که در مقدم بطن اول دماغ، یعنی مغز سر که متأدی شود به سوی آن و مرتسم شود در آن جمیع صور محسوسه به حواس ظاهره و این قوه را تشبیه کرده‌اند به حوضی که پنج جدول آب در آن ریخته شود، و حواس ظاهره را جاسوسان این قوه گفته‌اند، که هر کدام هر چند بیابند، خبر به او رسانند و نفس در آن مشاهده کند و به این سبب او را به زبان یونانی «بنطاسیا» گویند یعنی «لوح نفس».

دوم: خیال است و آن قوه‌ای است در آخر بطن اول از دماغ که حفظ کند جمیع صور مرتسمه در حس مشترک را، پس این قوهٔ حافظهٔ حس مشترک باشد.

سیّم: وهم است و آن قوه‌ای است در مؤخر بطن اوسط از دماغ، که ادراک معانی جزئیه متعلقه به محسوسات به آن حاصل می‌شود مانند عدوات جزئیه، که گوسفند مثلا از گرگ ادراک کند و سبب میل آن به آن شود، و مراد معانی آن است که به حواس ظاهره مدرک نشود و صور اموری را گویند

که به حواس ظاهره مدرک شوند.

چهارم حافظه است و آن قوه‌ای است در مقدم بطن اخیر از دماغ، که حفظ معانی جزئیه کند، و نسبتش به وهم چون نسبت خیال است به حس مشترک.

پنجم متخیّله است و آن قوه‌ای است در مقدم بطن اوسط از دماغ، که ترکیب کند صور محسوسهٔ جزئیه را بعضی با بعضی و جدا کند بعضی را از بعضی، چنانچه ظاهر شود از تخیل انسان که دو بال داشته باشد، یا آدم بی‌سر یا تخیل کردن ملوّنی شیی رنگین که فکر کند طعمی خاص دارد در حالی که آن طعم را ندارد. را صاحب طعمی که در واقع ندارد، یا خالی از طعمی که در واقع دارد، و یا تصور کردن دوست را غیر دوست، و دشمن را غیر دشمن، الی غیر ذلک.

و اما قوتهائی که مخصوص انسان است و در سایر حیوانات نیست، قوهٔ عاقله است که به آن ادراک تصورات و تصدیقات می‌کند، و قوهٔ عامله است که به آن مهیّای مزاولت اعمال و افعالی شود، که او را بمراتب کمالات حقیقت رساند، و قوهٔ عاقله چهار مرتبه دارد:

اول حالتی که چنین رائی باشد در ابتداء تعلق نفس به او که از جمیع معقولات خالی است و مستعدّ حصول آنها هست و این مرتبه را یا نفس ناطقه را در این مرتبه «عقل هیولانی» می‌نامند.

مرتبه دوم آن است که تصورات و تصدیقات بدیهیّه او را حاصل می‌شود و تفکر یا حدس از بدیهیات به نظریات منتقل می‌شود و این مرتبه را یا نفس را در این مرتبه «عقل الملکه» می‌نامند.

مرتبه سیّم آن است که معقولات نظریّه برای او حاصل شود، امّا همگی را مستحضر نباشد، و چون خواهد آنها را حاضر تواند ساخت. این مرتبه را یا عقل را در این مرتبه «عقل بالفعل» می‌گویند.

مرتبه چهارم آن است که معقولات همه در نزد او حاضر باشد، و او را اتصالی به مبادی عالیه و الواح سماویه به هم رسیده باشد، که مطالعهٔ امور از آنجا تواند کرد. و این مرتبه را یا نفس را در این مرتبه، «عقل مستفاد» و «قوه قدسی» می‌نامند. و بعضی آیهٔ کریمهٔ نور را «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ» - سورهٔ نور آیه ۳۵. به این مرتبه تفسیر کرده‌اند. و بعضی روایات نیز ایمائی به این دارد و جمعی تأکید به روح القدس را نیز باین معنی تأیل کرده‌اند. و این مرتبه مخصوص انبیاء و اوصیاء صلوات اللّه علیهم اجمعین است.

و قوهٔ عملیّه نیز به چهار مرتبه منقسم می‌گردد:

اول آن است که ظاهر خود را به متابعت شریعت حقّه و آداب و سنن مصطفویّه از نماز و روزه و غیر اینها پاکیزه گرداند.

دوم آنکه باطن خود را از اخلاق ردیّه و ملکات دنیّه طاهر سازد.

سیّم آنکه نفس را به علوم حقّه و حِکَم حقیقیّه مزیّن گرداند.

چهارم آن که از مرادات و ارادات خود خالی شود و به غیر قرب مقدّس الهی و تحصیل رضای او امری منظور او نباشد، و ارادت خود را تابع ارادت حق جلّ و علا کرده باشد، و دامن از دنیای دنی

قدرتهائی که خدای متعال در نفس قرار داده

ای مفضل! چون نیروهای بدن را شناختی، اکنون تأمل کن در قدرتهایی که حضرت حق در نفس انسان قرار داده، و در فوائد آنها، مانند نیروی مفکره، و واهمه، و عاقله، و حافظه و دیگر نیروها.

نیروی حافظه و ابعاد مختلف منافعی که دارد

اگر نیروی حافظه جزء این نیروها نبود، حال انسان چگونه می‌شد؟ و چه خلل‌هایی بر امور زندگی او، و معاملات او وارد می‌آمد؟ زیرا که بخاطرش نمی‌ماند که نزد مردم چه دارد، و از مردم چه چیزهایی نزد اوست، چه داده و چه گرفته است، و آنچه را که دیده و شنیده و یا گفته و به او گفته‌اند در خاطرش نمی‌ماند. و یادش نمی‌آمد که چه کسی به او نیکی کرده و چه کسی بدی، و چه چیز برایش سودمند است، و چه چیز مضر، و اگر از راهی بارها عبور می‌کرد، آن را

برچیده باشد، و به ملأ اعلا متعلق شده باشد. کما قال الله تعالی: «وَ ما تَشاؤُونَ إِلاّ أَنْ یَشاءَ اللّٰه» و نمی‌خواهید مگر آنچه را که خدا بخواهد (سوره دهر، آیه ۳۰)، و قال جلّ شأنه: «کُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِی یَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِی یُبْصِرُ بِهِ وَ لِسانَهُ الَّذِی یَنْطِقُ بِهِ وَ یَدَهُ الَّذِی یَبْطِشُ بِها» خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید هرکس به نوافل و مستحبات برای رضا و قرب به من عمل نماید، من گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود، و چشم او که با آن می‌بیند، و زبان او که با آن سخن می‌گوید، و دست او می‌گردم که با آن اشیاء را می‌گیرد و حمل می‌کند. «قسمتی از حدیث شریف معروف به قرب نوافل، کافی، ج ۲، ص ۳۵۲» و این مرتبه نیز مخصوص به ائمه طاهرین: است و بعضی از خواص ایشان.

و در این مقام سخنان دیگر هست، که به مذاهب باطله شبیه است، و ذکر آنها موجب اشتباه می‌گردد، و بعضی از آنها در کتاب عین الحیوة مذکور شد، و در این ترجمه، ذکر آنها مناسب نیست، و این اصطلاحات که مبتنی بر قواعد حکماست، در این مقام مذکور شده، به جهت آنکه فهم بعضی از مراتب که در این حدیث شریف بر سبیل اجمال مذکور شده، فی الجمله توفیقی بر ذکر این مراتب داشت.

یاد نمی‌گرفت و نمی‌شناخت، و اگر تمام عمر علمی را بحث و مذاکره می‌کرد، به یادش نمی‌ماند، و به هیچ دینی نمی‌توانست اعتقاد پیدا کند، و از هیچ تجربه‌ای بهره نمی‌برد، و از هیچ امری از امور گذشته نمی‌توانست عبرت بگیرد، بلکه چنین شخصی سزاوار بود که مطلقا از انسانیت خارج گردد، و نام انسان از او برداشته شود.

خوب تأمل کن که اگر یکی از قوای نفسانی فوت شود، چه خلل‌ها در حال انسان پدید می‌آید، چه رسد به اینکه همهٔ آنها از او فوت شوند.

فوائد فراموشی کمتر از حافظه نیست!

و نعمت فراموشی را اگر در آدمی تأمل کنی، می‌بینی که بزرگتر است از نعمت حافظه. اگر فراموشی در انسان نبود، هیچ کس از مصیبتی تسلی پیدا نمی‌کرد، و حسرت احدی به پایان نمی‌رسید، و کینهٔ هیچ کس از سینه‌اش خارج و برطرف نمی‌شد، و به هیچ یک از نعمتهای دنیا بهره‌مند نمی‌شد. زیرا بلاها و گرفتاریهایی که بر او وارد می‌شد، همیشه پیش چشم او بود، و هرگز امید نداشت که مثلا سلطانی که دشمن اوست، از احوال او غافل گردد، یا حسودی لحظه‌ای از فکر او فارغ شود.

آیا نمی‌بینی خداوند حکیم، حفظ و نسیان را در آدمی قرار داده، و با وجودی که هر دو ضدّ یکدیگرند، در هر یک مصلحتی است که وصف نمی‌توان کرد، و هر دو در نظم امور آدمی ضروری است.

پس اگر در این امور متضاد تفکر کنی، می‌بینی که موجب اعتراف به

یگانگی آفریدگار است، نه عقیده به تعدّد او، آن گونه که مجوس[۱] به اشتباه معتقد شده، و به دو خدا قائل شده‌اند «تعالی اللّه عمّا یقولون»[۲]، زیرا همچنان که در بدن انسان این دو ضدّ، هر دو با هم کار می‌کنند، و سازنده بدن باید هر دو را در بدن قرار دهد، تا صنعش تمام و کامل باشد، هم چنین در عالم کبیر یعنی عالم خارج نیز اشیاء متضاد که بعضی را خیر و بعضی را شرّ می‌نامند، وجود هر دو آنها ضروری است، و هر دو برای همه خیر و مفید هستند، حال آنکه جاهلان آن را نمی‌دانند.

فوائد صفت حیا

ای مفضل! بنگر به آنچه انسان را از میان سایر حیوانات ممتاز کرده، یعنی صفت با عظمت و پر سود حیا، زیرا اگر حیا نبود هیچ کس از مهمان پذیرایی نمی‌کرد، به وعده‌هایش وفا نمی‌نمود، و حاجتهای مردم را بر نمی‌آورد و نیکی‌ها را بجای نمی‌آورد، و از بدیها و زشتیها اجتناب و دوری نمی‌کرد.

حتّی بسیاری از مردم امور واجب خود را هم از روی حیا بجا می‌آورند، زیرا مثلا اگر از مردم شرم و حیا نمی‌کردند، رعایت حق پدر و مادر خود را هم نمی‌کردند، و احسان و صلهٔ رحم به خویشان نمی‌نمودند، و امانت‌های مردم را پس نمی‌دادند، و ترک بسیاری از معاصی را نمی‌کردند.

نمی‌بینی که خدا چگونه به انسان هر خصلتی را که صلاح او در آن بوده عطا فرموده، و امر دنیا و آخرتش را به آن تمام کرده و بصلاح آورده است؟

---

۱ - زرتشتیان، و آتش پرستان که قائل هستند به خدای خوبی و بدی، خدای خیرها و شرها.
۲ - خداوند والاتر است از آنچه می‌گویند.

فوائد سخن گفتن و نوشتن

ای مفضل: در نعمت سخن گفتن که خدا به آدمی عطا فرموده تأمل کن، نعمتی که بدین وسیله آنچه در فکر و ضمیر اوست بر زبان آورده و بیان می‌کند، و اگر این نعمت بزرگ یعنی سخن گفتن نبود، انسان همچون چهارپایان بود، که از آنچه در ذهن و خاطرش می‌گذرد، نمی‌توانست خبر دهد، و آنچه در خاطر دیگران بود را نمی‌توانست بداند.

و باز ای مفضل! در فوائد نوشتن که بوسیله آن خبرهای گذشتگان را برای مردمان عصر حاضر و آیندگان حفظ می‌کند تأمل کن، نعمتی که بوسیله آن با نوشتن کتابهایی که در علوم و آداب و غیره نوشته‌اند، این علوم برای ما باقی مانده است، و با نوشتن انسان آنچه میان او و دیگران از معاملات و حساب و کتاب است حفظ و ثبت می‌کند.

اگر نوشتن نبود، خبرهایی که در بعضی از زمانها از بعضی رسیده، قطع می‌شد، و اگر کسی به سفری می‌رفت دیگر خبرش به اهل و خانواده‌اش نمی‌رسید، و علوم از میان می‌رفت و کهنه و مندرس می‌شد، و آداب تباه و ضایع می‌گردید، و خلل عظیمی در امور و معاملات مردم پیدا می‌شد، و آنچه را که مردم نیاز داشتند به دیدن و مرور کردن و دقت در آنها، از امور دین و روایاتی که برایشان ضروری است دانستن آنها، از آنها فوت می‌شد.

اگر کسی بگوید گفتن و نوشتن از چیزهائی نیست که خداوند در خلقت آدمی آفریده، بلکه مردم با زیرکی خود آن را بوجود آورده و اختراع کرده‌اند، و ساخته خود بشر است، و به همین جهت در امت‌های مختلف که به لغتهای

گوناگون سخن می‌گفتند، گفتن و نوشتن گوناگون شده، مانند خط عربی و سریانی و عبری و رومی و مانند اینها، و هر امتی و گروهی به زبانی سخن می‌گویند و به خطی می‌نویسند.

پاسخ می‌گوئیم که هر چند انسانها فی الجمله در گفتن و نوشتن دخلی داشته و تدبیری می‌کنند، امّا این تدبیرها هم از قدرت کامل خداوند متعال است، و بخششی است از خزاین رحمت او، زیرا که اگر خدا به آدمی زبان گویا و ذهن ادراک کننده نداده بود، مانند سایر حیوانات قدرت سخن گفتن نداشت، و اگر کف و انگشتان که وسیله و آلت نوشتن است به او نمی‌داد، چگونه می‌توانست بنویسد؟ همانطور که سایر حیوانات قدرت بر سخن گفتن و نوشتن ندارند.

پس اصل اینها همه از فطرت خداوند حکیم توانا است، و تفضّلی است که بر بندگان خود کرده است. و هر کس این نعمتها را شکر کند پاداش می‌گیرد و هر کس کفران ورزد، خدا از شکر و سپاس عالمیان و طاعت و بندگی‌شان مستغنی و بی‌نیاز است.

امورى كه خداوند راه دانستن آنها را فراهم كرده

اینک ای مفضل تفکر کن در آنچه خداوند توانای دانا راه دانستن آن را به مردم یاد داده، و آنچه علمش را به مردم نداده، ببین که چگونه هر یک موافق حکمت و مصلحت بوده است!؟ زیرا در هرچیز که صلاح دین و دنیای او در دانستن آن است، راهی برای فهمیدن آن گشوده، و آنچه که صلاح دین آنها در آن است عبارت است از شناخت و معرفت حضرت آفریدگار «تعالی شأنه» بوسیله دلایل و شواهدی که در خلقت اشیاء قرار داده، که دلالت دارد بر وجود آفریدگار و

علم و قدرت و حکمت و لطف و عدالت و رحمت و مغفرت او، و معرفت آن اموری که واجب است بر مردم دانستن آنها، از عدالت نسبت به کافّه مردم، و نیکی به پدر و مادر، و خیانت نکردن در امانت، و رعایت حقوق فقرا و بیچارگان، و امثال آنها، که معرفت و اقرار و اذعان به لزوم رعایت آنها، در طبع و فطرت همه نهاده شده، و عقل انسان حکم می‌کند به نیکی و لزوم آنها، مسلمان باشد یا کافر، مخالف باشد، یا موافق.

اما آنچه صلاح دنیای او در دانستن آن است، و به انسان راه دانستن آن را یاد داده، مانند کشت و کار و آباد کردن زمین و بیرون آوردن آب از قنات‌ها و چیزهای دیگر و نگه داشتن چهارپایان و شناخت گیاهان و ریشه آنها، که به وسیله آن انواع بیماریها را درمان می‌کنند، و استخراج معادن که انواع جواهرات را بیرون می‌آورند، و دانش استفاده از کشتی‌ها و غواصی در دریاها و صید کردن پرندگان و ماهیان و تصرف در صنعت‌ها و گونه‌های مختلف تجارت و کسب و کار، و مانند آن که شرحش به طول می‌انجامد، و شمارش آنها دشوار است، و صلاح امور دنیای مردم در آنهاست.

پس بدان که خداوند دانا به آدمی آن را که صلاح دین و دنیای او در آن است داده است، و اموری که دانستن آنها در شأن و طاقت او نیست از او باز داشته است، مانند دانستن علم غیب، و امور آینده، و بعضی از امور گذشته و مانند دانستن آنچه در آسمانهاست، یا در زمین است، یا در دریاهاست، یا در اقطار مختلف عالم است، و آنچه در دل مردم می‌گذرد، و یا در رحم زنان است و مانند اینها، از علومی که از مردم محجوب و پنهان است، هرچند عده‌ای دعوی دانستن آن را می‌کنند، ولی خطاهائی که از آنها بروز می‌کند، نسبت به آنچه از آن

خبر می‌دهند، و در باره آن حکم می‌کنند، دعوی آن‌ها را باطل می‌کند، و دروغ آنان را فاش می‌سازد.

پس تفکر کن ببین چگونه به آدمی علم آنچه را که صلاح دین و دنیای اوست و به آن احتیاج دارد داده‌اند، و ماسوای آنها را از او بازداشته و او را منع کرده‌اند، تا قدر خود را بشناسد و نقص خود را بداند، که هر دو بمقتضای مصلحت اوست.

راز پنهان شدن عمر انسانها

ای مفضل! در پنهان بودن اندازه عمر هرکس تأمّل کن، اگر هرکس مقدار عمر خود را بداند، اگر عمرش کوتاه باشد، زندگی بر او گوارا نخواهد شد، چون عمر خود را کوتاه و وقت مرگ خود را نزدیک می‌بیند. و او بمنزلهٔ کسی است که مالش از دست رفته یا نزدیک است به فنا و نابودی برسد، و پیوسته در غم تنگدستی و ترس از دست دادن مال خویش بسر می‌برد. و بیم تهی شدن کیسه عمر برای آدمیزاد کمتر از بیم تهی شدن خزانه مال نیست، زیرا کسی که مال و دارائی اش فانی و تمام می‌شود، امید بدست آوردن دوباره آن را دارد، ولی کسی که به فنای عمر خویش یقین کند، یاس و نا امیدی بر او مسلط می‌شود.

و اگر بداند که عمرش دراز خواهد شد، امید به بقا و جاودانگی پیدا می‌کند و در لذّات دنیا و معصیت حق فرو می‌رود، به امید آنکه اینک لذّات خود را درمی‌یابم، و در آخر عمر توبه می‌کنم، و این روش را خدا از بندگانش نمی‌پسندد و نمی‌پذیرد.

نمی‌بینی اگر مثلا خودت غلامی داشته باشی که با تو اینطور رفتار کند که

یک سال تو را به خشم آورد، و سپس یک روز یا یک ماه از تو دلجویی کند تو را خشنود سازد، تو این صفت را از او نمی‌پذیری، و او را از جملهٔ بندگان شایسته قلمداد نمی‌کنی؟ چرا؟ زیرا تو از او انتظار نداری که نیتش جز اطاعت و خیرخواهی نسبت به تو در همهٔ امور، و در مورد اموال و دارائی‌هایت باشد.

حال اگر بگوئی که گاهی اتفاق می‌افتد، که شخصی سالها معصیت می‌کند و در آخر عمر توبه می‌کند، و توبه‌اش هم مورد قبول واقع می‌شود!؟

پاسخ می‌گوئیم که این امری است که بر اثر غلبهٔ شهوت و عدم قدرت بر مهار نفس و خواهش‌های او بر آدمی عارض می‌شود، بدون اینکه از قبل پیش خود این مخالفت را بنا بگذارد. از این رو خداوند بخشنده، او را می‌بخشد و با گذشت و آمرزش بر او تفضّل می‌فرماید.

ولی کسی که بنای کار خود را بر این بگذارد که در اکثر عمر خود خدا را معصیت کند، و در آخر عمر توبه نماید، در واقع می‌خواهد کسی را که نمی‌توان او را فریب داد، فریب دهد، به این نیت که اینک هر لذّتی را که می‌خواهم می‌برم و در آخر عمر توبه خواهم کرد. و تازه معلوم نیست که بتواند به این وعده وفا کند، زیرا که ترک خوشگذرانی و لذّت بردن و مشقّت توبه را متحمّل شدن، خصوصا در هنگام پیری و ضعف بدن، امری است بسیار مشکل، در نهایت سختی، و آدمی با تاخیر توبه، ایمن نیست از اینکه مرگ او را دریابد، و بی‌توبه از دنیا بیرون رود، و این مانند کسی است که به شخصی قرض داشته باشد، و مدت و اجلی برای آن قرار داده باشد، و پیش از اتمام و رسیدن مدت، قادر به ادای قرض خود نباشد، و پیوسته به تاخیر اندازد تا هنگام ادای دَین فرا برسد، در حالی که مال و ثروتش به پایان رسیده، و قرض بر گردن او بماند.

پس معلوم می‌شود که بهترین چیز برای انسان آن است که مدت و مقدار عمر بر او مخفی باشد، که در تمام عمر منتظر مرگ باشد، تا بدین سبب معاصی را ترک کند، و طاعت خدا را برگزیند.

اگر بگوئی در این صورت که مدت زندگی و اجل او پوشیده است و هر ساعت منتظر مرگ است نیز باز مرتکب بدیها و هتک حرمتها می‌شود!؟

پاسخ می‌دهیم که اگر انسان با این حال بدیها وگناهان را ترک نکند، بخاطر طغیان زیاد و افزونی قساوت قلب او بوده، نه به جهت تدبیر سوء و نیرنگ به خدا، چنانکه طبیب گاهی برای بیمار دوائی را که به سود اوست توصیف می‌کند، اگر مریض با سخن طبیب مخالفت نماید، و به امر و نهی او عمل نکند، و از تدبیر او سود نبرد، که تقصیر طبیب نیست، تقصیر خود بیمار است، که به گفتهٔ طبیب عمل نکرده، و از تدبیر او بهره نبرده.

و همچنین اگر انسان با آنکه هر ساعت منتظر مرگ است، ولی نفس خود را از معصیت‌ها منع نکند، و به طول عمر خود اتکا و اعتماد داشته باشد، سزاوار است از چنین فردی گناهان کبیره صادر شود.

پس معلوم می‌شود که انتظار مرگ در هر حال بهتر است برای انسان از دانستن و اعتماد به عمر و بقا.

و همین طور (طبق فرض شما) اگر گروهی از مردم به خاطر انتظار مرگ غافل می‌شوند و پندپذیر نمی‌گردند، امّا گروهی دیگر از این مسئله پند می‌گیرند وگناهان و معاصی را ترک می‌کنند، و به اعمال شایسته روی می‌آورند و اموال و دارایی‌های نفیس و حیوانات خود را در راه فقرا و مسکینان صدقه می‌دهند و خرج می‌کنند، پس از عدالت بدور است که خداوند این گروه را از این منفعت

محروم گرداند، به خاطر آنکه دیگران از آن بهره‌مند نمی‌شوند.

❀ تدبیر خداوند در مورد خواب

ای مفضل! در مورد خواب‌ها تفکر کن، ببین که چگونه خداوند تدبیر فرموده است که راست و دروغ آن‌ها را با هم بیامیزد، زیرا اگر همه خواب‌ها راست بود، همهٔ مردم همچون پیامبران می‌شدند، و انبیاء را از سایر مردم امتیازی نبود، و اگر همه دروغ بود، سودی نداشت و چیزی بی‌فائده می‌شد. پس اینطور مقرر فرموده است که گاهی راست باشد و مردم از مصلحتی که برای هدایت آنها در آن قرار داده شده است بهره‌مند گردند، یا هشدار به ضرر و زیانی تا از آن احتراز نمایند، هرچند بسیاری از خوابها دروغ می‌باشد، و انسان نمی‌توان کاملاً بر آنها اعتماد نماید.

❀ حکمت در آفریدن اشیاء مختلف برای انسان

اینک در آفرینش اشیاء مختلف که در عالم برای مصالح انسانها آماده فرموده فکر کن، اشیائی مانند خاک که برای ساختن بنا آفریده، و آهن برای صنعت، و چوب برای کشتی سازی و مانند آن. و سنگ برای آسیاب کردن و چیزهای دیگر، و مس برای ساختن ظروف و طلا و نقره برای معاملات و جواهرات برای ذخیره سازی بعنوان ثروت، و دانه‌ها و حبوبات برای استفاده‌های مختلف غذایی، و میوه‌ها و گوشت برای خوردن و لذّت بردن، و بوی خوش برای فرحناک شدن، و داروها برای سلامتی بدن، و چهارپایان برای بار برداشتن و

سوار شدن، و هیزم برای برافروختن، و خاکستر برای ساختن ساروج[۱]، و ریگ برای فرش کردن زمین، و چه مقدار می‌توان امثال این امور را برشمرد؟

بگو ببینم! اگر کسی داخل خانه‌ای شود و به خزانه‌هائی که پر از مایحتاج مورد نیاز مردم است بنگرد و همه چیز را بر جای خود و حکیمانه ببیند، و هر امری را موافق مصلحتی که خود می‌داند بیابد، آیا هرگز گمان می‌کند که اینها بدون طرح و تدبیر و تقدیر مدبّری بوجود آمده است؟!

پس چگونه می‌توان تجویز کرد که عالم با این وسعت، که در هر امری از آن انواع مصلحت‌ها جاری شده، بدون مدبری حکیم و آفریدگاری آگاه و دانا بوجود آمده باشد؟

تدبیر خداوند در کار کردن انسان

ای مفضل: به چیزهایی که برای نیازهای انسانها آفریده شده‌اند، و آن تدبیرهای بسیار و نیکویی که خداوند در آنها بکار برده به دیده عبرت بنگر، ببین چگونه مثلا دانه‌ها و حبوبات را برای غذای انسان آفریده، و در عین حال او را مکلّف کرده که آن را آسیاب و خمیر نماید و نان تهیه کند، و پشم را برای پوشش او آفریده، و او را مکلّف ساخته تا آن را بریسد و ببافد. و درخت را برای مصالح او خلق کرده، و او را موظف کرده تا آن را بکارد و آب دهد، و به اصلاح آن همت گمارد. و گیاهان دارویی را برای او آفریده و او را ملزم نموده تا از محل روئیدن‌شان آنها را پیدا کند و با یکدیگر مخلوط سازد، و برای امراض مختلف

۱- ساروج ترکیبی است که در زمانهای قدیم جهت بنائی مانند سیمان که اینک از آن استفاده می‌شود می‌ساختند.

دارو بسازد. و همین طور بهمین منوال سایر اشیاء.

ببین که خداوند چگونه آنچه تحت سلطه و قدرت بشر نبوده، خود متکفل رساندن آن به انسان شده، و هر امری که توان انجام آن را دارد، بر عهده‌اش کاری و حرکتی گذاشته تا برای دسترسی به آن تلاش و کوشش کند، و این به سود و صلاح اوست؛ زیرا اگر این اشیا بدون هیچ کار و تلاش و حرکتی برای او فراهم می‌شد، دچار سرمستی و طغیان می‌شد و چه بسا دست به اعمالی می‌زد که خود را نیز به هلاکت اندازد.

و نیز اگر تمام نیازهای انسان برای او آماده بود، زندگی برای او هیچ لذّتی نداشت، و گوارای او نبود. نمی‌بینی اگر کسی مهمان گروهی شود که متکفّل همه امور او شده‌اند، از خوردنی و آشامیدنی و خدمات رفاهی دیگر، زود دچار خستگی و دلتنگی می‌شود، و در درونش نزاعی برمی‌خیزد که بلند شو و به کاری مشغول شو. پس حال کسی که در تمام عمر همه امور او را کفایت کرده باشند بطوری که به هیچ کاری محتاج نباشد چگونه خواهد بود!؟

بنابر این از جمله تدبیرات بجا و درست که خداوند در باره اشیائی که برای انسان آفریده، آن است که در آنها برای او شغل و کاری بماند تا بیکاری و بطالت او را خسته و دلتنگ نکند، و این اشتغال او را مانع گشود که به اموری بپردازد که یا سرانجامی ندارد و یا اگر داشته باشد، خیر او در آن نباشد.

تدبیر خدا در معاش انسان و تامین آب و نان

و بدان ای مفضل! که راس معاش آدمی و زندگی او نان و آب است، ببین چگونه امر او را در این دو تدبیر فرموده است!؟

مثلا چون احتیاج انسان به آب شدیدتر است از احتیاج او به نان، از آن جهت که صبر او بر گرسنگی بیشتر است از تشنگی، و لذا احتیاجش به آب بیشتر است، زیرا برای خوردن و وضوگرفتن و غسل کردن و شستن جامه و آب دادن به چهارپایان و زراعتها و مانند آنها، آب را فراوان‌تر قرار داده، بطوری که لازم نیست آن را بخرد، تا در بدست آوردن آن دچار مشقّت شود.

ولی درمورد نان طوری مقرر کرده که باید با چاره و اندیشه و حرکت آن را بدست آورد، تا این کار او را از طغیان و ارتکاب امور بیهوده باز دارد.

آیا ندیده‌ای کودکی را که هنوز به حدّ فهم و درک و یادگیری نرسیده، به معلم کودک می‌سپرند تا بوسیله بازی او را از ارتکاب اموری که موجب دست زدن به امور مفسده‌انگیز که خود او و بقیه اهل خانه را آزار می‌دهد باز دارد؟

و همین طور است اگر انسان بیکار و از شغل مناسب به دور باشد، باعث می‌شود از اندازهٔ خود بیرون رفته و مرتکب اموری گردد که ضررش بر خود او و دیگران بسیار زیاد است.

به کسانی که در رفاه و نعمت و فراغ بال نشو و نما کرده‌اند بنگر، که چه حالی دارند، و ببین که چگونه به طغیان و فساد مبتلا می‌شوند؟

حکمت در عدم مشابهت انسانها به یکدیگر

و باز در این امر تدبر کن که چرا دو نفر از انسانها به یکدیگر شبیه نیستند آنگونه که حیوانات وحشی و پرندگان به هم شبیه هستند، بطوری که میان هر یک از آنها را با دیگری نمی‌توان فرق گذاشت، ولی بنی‌آدم را می‌بینی که صورتها و خلقت‌هایشان با هم متفاوت است، که حتی دو نفر را هم نمی‌بینی که دارای

یک صفت باشند، حکمتش آن است که مردم نیاز دارند که یکدیگر را به حالت‌ها و صفت‌ها بشناسند، بخاطر معاملاتی که میان آنها برقرار می‌شود، در حالی که میان چهارپایان و پرندگان این مسائل نیست تا لازم باشد یکدیگر را بشناسند.

آیا نمی‌بینی مشابهت طیور و پرندگان با یکدیگر هیچ گونه زیانی به امور و زندگی آنها نمی‌زند! در حالی که اگر دو انسان به یکدیگر شبیه باشند، در معاملهٔ با آنها کار بر مردم بسیار دشوار می‌شود، مثلا آنچه را که می‌خواهند به یکی از آن دو بدهند، به دیگری می‌دهند، و یکی را که باید به گناهی مؤاخذه و کیفر کنند، دیگری را بجای او کیفر می‌دهند. همانطور که گاهی این اشتباه در مشابهت لباس شخصی با دیگری اتفاق می‌افتد.

این کیست که با این حکمتهای دقیق و ظریف به بندگانش لطف کرده، که به هیچ خاطری خطور نکرده، و همگی موافق مصلحت است، جز خداوندی که رحمتش همه چیز را فراگرفته است!؟

حال اگر تو صورت انسانی را که بر دیواری کشیده باشند ببینی، و کسی بگوید که این صورت را هیچ کس نقاشی نکرده، یقینا نخواهی پذیرفت!

چگونه است که این امر را درباره یک صورت جامد و بی‌جان انکار می‌کنی، ولی درباره خود انسان که زنده با شعور و سخنگوست می‌پذیری؟

❀ توقف رشد و نمو در حیوانات

فکر کن چرا بدن حیوانات با وجود غذا خوردن مدام، همیشه رشد و نمو نمی‌کند، و تا حدی از بزرگی که رسیدند، به همان حدّ باقی می‌ماند و بزرگتر نمی‌شود؟ زیرا مصلحت در هر یک از انواع حیوانات آن است که بحدی از بلندی و

تنومندی که رسیدند به آن حد بمانند، تا با یکدیگر اشتباه نشوند، و مصالحی که برای آنها آفریده شده از آنان فوت نشود. اگر پیوسته در رشد و نمو بودند، آن مصلحت‌ها از بین رفته و فوت می‌شد، لذا به اندازه‌ای از رشد که رسیدند با وجود خوردن غذا دیگر رشد نمی‌کنند.

چرا در میان حیوانات، حرکت و راه رفتن، تنها برای انسان دشوار است و نمی‌تواند به کارهای پر دقت و ظریف بپردازد؟ آیا جز برای این است که برای بدست آوردن و تحصیل ضروریات زندگی از قبیل پوشاک، مسکن و کفن قدری به زحمت و دشواری افتد؟

و اگر انسان هرگز به درد و اَلَمی گرفتار نمی‌شد، به چه خاطر گناهان و کارهای ناپسند را ترک می‌کرد؟ و به چه چیز برای خدا تواضع و تضرع می‌نمود و چگونه به مردم مهربانی می‌کرد و به مساکین و بیچارگان صدقه می‌داد؟

آیا نمی‌بینی کسی را که به دردی گرفتار شده، چگونه میل و رغبت و اظهار خضوع و فروتنی به درگاه خدا می‌کند و از حضرتش طلب عافیت می‌نماید و به دادن صدقه دستانش را می‌گشاید؟

اگر انسان از تنبیه و کتک خوردن دردش نمی‌آمد، عصیان گران و متمردان را به چه وسیله عقوبت می‌کردند؟ و چگونه کودکان علوم و صنعت‌ها می‌آموختند؟ و به چه چیز غلامان برای صاحبان و سروران خود رام می‌شدند و به اطاعت آنها گردن می‌نهادند؟ آیا اینها حجت نیست بر ابن ابی‌العوجاء و ملحدانی مانند او، و مانی نقاش و گبران[1] پیرو او، که حکمت درد و رنجها را در عالم انکار می‌کنند؟

۱- کافران، کسانی که جز خدای یکتا را می‌پرستند.

حکمت نر و ماده آفریده شدن انسان و حیوانات

اگر از انسان و سایر حیوانات جز نر یا ماده متولد نمی‌شد، حقیقتا نسل انسان و حیوانات قطع می‌شد. بدین سبب خداوند دانای حکیم مقرر فرموده که از هر نوع از حیوانات، نر و ماده هر دو بوجود آید.

چرا هنگامی که مرد و زن به حدّ بلوغ رسیدند، موی درشت بر زهار[1] آنها می‌روید، و بر صورت مرد ریش روئیده، ولی بر روی زن نمی‌رویدا؟

این برای آن است که حق تعالی مرد را قیّم و کارفرمای زن قرار داده، و زن را جفت او و برای او آفریده است. پس به همین سبب مرد را ریش عطا کرده است تا موجب هیبت و عزّت و جلالت او باشد، و به زن نداده تا بخاطر زیبایی و لطافت صورت و حسن و جمالش که مناسب حال اوست، و برای لذت بردن مرد بسیار مناسب است، مرد به او رغبت نماید و او را نگاه دارد.

نمی‌بینی چگونه خداوند دانای حکیم، در هر امری آنچه کرده موافق حکمت است و هرگز خطایی در آن راه ندارد؟

مفضل گفت: چون سخن بدینجا رسید، وقت ظهر فرا رسید و مولایم به نماز برخاست و فرمود: برو فردا صبح نزد ما بیا.

و من بخاطر آن معرفتی که تحصیل نموده بودم، شاد و خوشحال بازگشتم و خدا را سپاس گفتم بر آنچه مولایم بمن تعلیم و تفضّل فرموده بود، و شب را بدین خاطر مسرور و شادمان به سر آوردم.

۱- شرمگاه، بالای عورت.

❀ مجلس دوم

مفضل می‌گوید: روز دوم بامداد به خدمت مولای خود شتافتم و بعد از اجازه گرفتن رخصت یافتم و خدمت حضرت نشستم.

حضرت فرمود: سپاس می‌گویم خداوندی را که پس از هر زمان زمانی، و بعد از هر قرن قرنی، و پس از هر عالم عالمی می‌آفریند. تا از روی عدل، بدکاران را کیفر دهد، و نیکوکاران را پاداش عطا فرماید.

چه مقدس و منزّه است نامهای او، و چه بزرگ و فراوان است نعمتهای او. «خداوندی که به هیچ کس ستم نمی‌کند، بلکه این خود مردم هستند که به خود ستم می‌نمایند»[۱]. و سخن خداوند بزرگ و والا دلیل این گفته است آنجا که می‌فرماید: «هرکس به اندازه ذرّه‌ای نیکی کند، پاداش آن را می‌بیند، و آن کس که بقدر ذرّه‌ای بدی کند، کیفر آن را می‌یابد»[۲]. و آیات بسیار دیگری که در این باب در کتاب حکیمش فرستاده.

لذا رسول خدا ﷺ فرمودند: همین اعمال شماست که در قیامت بسوی شما باز می‌گردد.

پس از این سخنان لحظه‌ای سر به زیر افکنده و سپس فرمودند:

---

۱ - ترجمه این آیه است که می‌فرماید: انَّ اللّهَ لا یَظلِمُ النّاسَ شَیئاً وَ لٰکِنَّ النّاسَ اَنفُسَهُم یَظلِمُون.

۲ - «فَمَن یَعمَل مِثقالَ ذَرَّةٍ خَیراً یَرَه وَ مَن یَعمَل مِثقالَ ذَرَّةٍ شَرّاً یَرَه» سوره زلزال، آیه ۷.

ای مفضل! این مردم همگی در حیرت و کور و مستند، و روزگار خود را به طغیان می‌گذرانند و به طاغوتها و شیاطین اقتدا می‌کنند. در ظاهر بینا هستند ولی در باطن کور و نابینا، که هیچ نمی‌فهمند، و ظاهراً شنوا هستند، اما در هنگام شنیدن سخن حق، گوششان گران و سنگین است و هیچ نمی‌شنوند. به این دنیای دون راضی شده‌اند، و گمان می‌کنند که هدایت یافته‌اند. از راه انسانهای هشیار و زیرک منحرف گشته و در چراگاه فاسدان و پلیدان به چرا مشغول گشته‌اند. گویا از فرا رسیدن مرگ ناگهانی در امانند و از مجازات و کیفر برکنار. وای بر آنان! چقدر قساوت‌پیشه و پرمحنت‌اند، و چه دراز خواهد بود، سختی و مشقت عذاب آنها، و چه بسیار خواهد بود بلا و مصیبت آنان، در روزی که نصرت هیچ یاوری فایده نبخشد، و جز کسی که خدا به او رحم کند یاری نشوند.

مفضل می‌گوید: چون این مواعظ پربار را از مولای خود شنیدم بسیار گریستم، حضرت فرمودند: گریه مکن، زیرا چون حق را پذیرفتی، خلاص گشته، و چون پیشوای خود را شناختی نجات یافته‌ای.

عجایب خلقت حیوانات

آنگاه فرمود: با ذکر عجایب خلقت حیوانات آغاز می‌کنم، تا حکمت‌های عجیب خلقت حیوان برایت واضح و روشن گردد، مانند آنچه در مورد عجایب صنعت‌های دیگر دانستی.

ابتدا فکر کن در ساختمان بدن حیوانات، که خالق یکتا آن را چگونه قرار داده است، که نه بسیار سخت و صلب است مانند سنگ، زیرا اگر چنین بود زخم نمی‌شد و کارهای مختلف از او برنمی‌آمد، و نه بسیار نرم است، زیرا که اگر چنین

می‌بود نیز نمی‌توانست به پا ایستد، و کارهای مشکل و شاق را به انجام برساند. پس ظاهر بدن او را گوشت نرمی قرار داده، و در میانش استخوانهای سخت، تا آن را نگه دارد. و استخوان‌ها را به عصب و پیه و رگهایی به یکدیگر بسته، و محکم کرده تا از یکدیگر گسسته نشوند و روی همه، پوستی کشیده که همه را محافظت می‌نماید، و این شبیه به آدمک‌هایی است که از چوب می‌سازند، و جامه بر آن می‌پیچند و چوبها را به ریسمانهایی می‌بندند، و بر روی آنها صمغی (مانند چسب) می‌مالند، (تا همگی به هم بچسبند). چوبها به منزله استخوان، و جامه‌ها بمنزلهٔ گوشت، و ریسمانها بمنزله اعصاب و رگها و صمغی که می‌مالند نیز بمنزله پوست است.

خوب اگر ممکن باشد که حیوان زنده و با حرکت، خود به خود پدید آمده باشد، بدون ایجاد صانع و آفریدگار، آن عروسک بی‌جان نیز بدون صانع و سازنده بوجود خواهد آمد. و چون عقل در مورد آن صورت و عروسک بی‌جان این امر را تجویز نمی‌کند که بدون ایجاد سازنده‌ای بوجود آمده باشد، پس در مورد انسانِ صاحب احساس و ادراک سزاوارتر است که مجاز نداند.

❀ فواید رام بودن حیوانات

در باره بدن چهارپایان که مانند بدن انسان از گوشت و پوست و استخوان آفریده شده است و شنوائی و بینائی به آنها داده شده فکر کن، ببین انسان چگونه در هنگام نیاز آنها را بکار می‌گیرد، اگر آنها کر و کور بودند، انسان نمی‌توانست از وجودشان بهره ببرد، و هیچ به کار او نمی‌آمدند، و ذهن و عقلی که خدا به انسان عطا فرموده، به آن‌ها نداده، تا ذلیل و فرمانبردار انسان باشند، و

هرگاه بخواهد بارهای سنگین و گران را بر آنها بار کند، و اگر آنها را به امور شاق و مشکل وادارد، ممانعت ننمایند.

اگر کسی بگوید که مردم غلامان و نوکران قوی و قدرتمند دارند، و با وجود داشتن عقل و شعور، فرمان آنها را می‌برند، و امور شاق و مشکل را هم به امر و فرمان صاحبشان تحمّل می‌کنند؟

پاسخ می‌گوئیم که اولاً این گونه مردم (که بتوانند کارهای سخت را انجام دهند) بسیار کم هستند، و اکثر مردم از تحمّل اموری سخت که چهارپایان هم بعضا از آن رو بر نمی‌تابند، مانند بار کشیدن و آسیاب کردن و امثال آن امتناع می‌ورزند. و ثانیا اگر انسانها بخواهند متحمّل اموری شوند که چهارپایان آنها را بر عهده دارند، از سایر کارهای خود باز می‌مانند، زیرا بجای هر شتر و استری باید عده زیادی انسان بکار گرفته شوند، تا آن کار به انجام برسد. پس مستلزم آن است که همه مردم به کارهای خاص چهارپایان بپردازند، و از حرفه و صنعت و کارهای خود باز بمانند، و رنجها و سختیهای بزرگی متحمل شوند، و دچار تنگدستی و اضطرار در معاش و کسب و کار گردند.

تفاوتهای بدن انسان با حیوانات

و باز تفکر کن ای مفضل در این سه صنف از جانداران: یعنی انسان‌ها و چهارپایان و پرندگان، که هر کدامشان را آنچه مناسب حکمت وجود آنها بوده عطا کرده است، انسانها را مقدّر فرموده که صاحب عقل و زیرکی باشند، و به کارهایی مانند بنائی و زرگری و نجاری و غیره روی آورند، لذا برای آنها دستهای بزرگ با انگشتان کلفت و قوی خلق کرده تا بتواند با بدست گرفتن اشیاء این

حرفه‌ها و صنعت‌ها را بگردانند.

و حیوانات گوشت خوار را مقرر کرده که معاش و زندگی‌شان از شکار باشد، و برای آنها دست‌هائی بسیار محکم آفریده، با ناخن‌ها و چنگال‌هایی که برای گرفتن شکار مناسب است، ولی برای صنعت‌های بشر بکار نمی‌آید.

و حیوانات علف‌خوار را چون نه برای صنعت آفریده شده‌اند، و نه برای شکار برای آنها سُم آفریده تا در چراگاه که می‌چرند، ناهمواری زمین به آنها ضرر نرساند، و این سُمها مانند گودی کف پای آدمی، گوی مانند هستند که بر زمین قرار می‌گیرند تا برای سواری و بار بردن مهیّا باشند.

و باز تأمّل کن ببین که حیوانات درّنده و شکارچی را چگونه آفریده است، برای آنها دندانهای تیز و برنده، و چنگال‌های محکم و سخت، و دهانی گشاد آفریده، تا مناسب امور دنیای آنها باشد، که برای آن خلق شده‌اند. و آنها را با سلاحها و ادواتی یاری کرده که برای شکار کردن بسیار شایسته باشد.

و پرندگان درنده را صاحب منقارها و چنگال‌هائی می‌بینی که موافق کار آن‌هاست، و اگر به حیوانات علف خوار چنگال می‌داد، به آنها چیزی داده بود که به آن نیاز نداشتند، زیرا آنها شکار نمی‌کنند و گوشت نمی‌خورند.

و اگر به درندگان سُم می‌داد، به آنها چیزی داده بود که به آن نیاز ندارند، و چیزی از آنها دریغ کرده بود، که سخت به آن محتاج هستند، یعنی وسیله‌ای که به وسیله آن غذای خود را شکار می‌کنند، و زندگی خود را می‌گذرانند.

آیا نمی‌بینی که از خزانهٔ قدرت کامل خویش، به هریک از این دو صنف جاندار، آنچه مناسب طبقه و گروه او، بلکه آنچه موجب بقا و صلاح اوست عطا کرده است!؟

اکنون به خلقت چهارپایان بنگر، ببین چگونه بعد از ولادت بدنبال مادران خود می‌روند و آن‌گونه که فرزند انسان نیازمند است، محتاج بغل گرفتن و تربیت کردن نیستند. بدین خاطر است که مادران آنها از وسایل تربیتی که انسان‌ها دارا هستند، از قبیل مدارا و علم به تربیت و قدرت بر آن، که با کف پهن دست و انگشتان بلند خود انجام می‌دهند و برای این کارها ساخته شده برخوردار نیستند، از این رو مقارن ولادت، قدرت به پا ایستادن و حرکت کردن بدون مربی و پرستار عطا کرده، تا ضایع نشوند و بدون تربیت مربی به نهایت کمال و رشد برسند.

بسیاری از پرندگان نیز مانند ماکو و تیهو و دُرّاج و کبک چنین هستند که در همان ساعتی که از تخم بیرون می‌آیند، راه می‌روند و دانه بر می‌چینند، و آنها که ضعیف هستند و قدرت پرواز و راه رفتن را ندارند، مانند جوجهٔ کبوتر اهلی و صحرائی، و امثال آن، خدای منّان در مادرانشان مهربانی زیادی قرار داده که دانه را در چینه‌دان خود جمع می‌کنند و در دهان جوجه‌های خود می‌گذارند، تا هنگامی که خود بتوانند به پرواز درآیند و برای خود غذا تهیه کنند.

بدین سبب خدای تعالی جوجه‌های بسیار به آنها نداده، آنگونه که به مرغان خانگی و مانند آنها داده است، تا مادرشان از عهدهٔ تربیت آنها برآید، و فاسد نشوند و نمیرند.

بنابر این هریک از جانداران بهره‌ای که لایق و مناسب حال آنهاست از تدبیر خداوند حکیم بدست آورده‌اند.

❀ حکمت جفت و فرد بودن اعضای حیوانات

و به پاهای حیوانات بنگر که چگونه جفت آفریده شده‌اند! تا برای راه رفتن مناسب باشند. اگر پاها فرد و طاق بود، مناسب راه رفتن نبود؛ زیرا کسی که راه می‌رود، هنگامی که پاهایش را برای حرکت برمی‌دارد، بر پاهای دیگرش تکیه می‌کند، و حیوانی که چهارپا دارد، دو پا را بر می‌دارد و بر دو پای دیگر تکیه می‌کند. لیکن برداشتن و گذاردن پاها برعکس و برخلاف یکدیگر است، یعنی یک پا را از یک طرف و پای دیگر را از طرف دیگر برمی‌دارد، یکی از عقب و دیگری از جلو، نه اینکه دو پای جلو را بردارد و بر دو پای عقب تکیه کند؛ زیرا در این صورت نمی‌تواند بر روی زمین قرار گیرد، همانطور که اگر دو پایه تخت و یا کرسی را برداند می‌افتد و نمی‌تواند بر روی زمین بایستد. پس حیوان دست چپ را با پای راست بر می‌دارد تا در راه رفتن نیفتد.

❀ فرمانبرداری حیوانات از انسان

درازگوش را نمی‌بینی که چگونه به آسیاب کردن و بار برداشتن تن در می‌دهد، با آنکه می‌بیند که اسب از این خدمات معاف است، و در آسایش و رفاه است؟ و شتر با آن توانائی که دارد، که اگر عاصی شود عده زیادی از مردان قوی نمی‌توانند در مقابل او مقاومت نمایند، چگونه مطیع و منقاد کودکی می‌گردد!؟ وگاو با آن قدرت چگونه از صاحبش اطاعت می‌کند، تا آنجاکه گاو آهن برگردنش می‌نهد، و او را به شخم زدن وامی‌دارد.

و اسب عربی نجیب درد شمشیر و نیزه را متحمل می‌شود، برای موافقت

صاحبش، و یک گلهٔ گوسفند را یک نفر می‌چراند! حال آنکه اگر پراکنده شوند و هر کدام به طرفی بروند، چه کسی می‌تواند از پی همه آنها برود و آنان را بگیرد و بازگرداند؟

و همچنین همه انواع حیوانات که مطیع و فرمانبردار انسان شده‌اند، آیا مسخر شدن آنها برای انسان جز برای این نیست که آنها عقل و تدبیر ندارند؟ زیرا که اگر صاحب عقل و فهم بودند، از انجام دادن و برآوردن اکثر نیازهای انسانها سر باز می‌زدند، مثلا شتر از کسی که سرش را (با افسار) می‌کشد اطاعت نمی‌کرد، و گاو نسبت به صاحبش عاصی می‌شد، و گوسفندان از پیش شبان خود پراکنده می‌شدند، و همچنین سایر حیوانات از صاحبان خود اطاعت نمی‌کردند.

و هم چنین درندگان، اگر صاحب فکر و تدبیر می‌بودند، و بر علیه بنی‌آدم با یکدیگر متحد می‌شدند، در اندک زمانی همه را بیچاره می‌کردند! و چه کسی از عهده شیرها و ببرها و پلنگها و گرگها بر می‌آمد، اگر با یکدیگر اتفاق می‌کردند و یکدیگر را یاری می‌نمودند؟ هرگز امکان نداشت که آنها را گرفته به دام اندازند.

و چه کسی می‌توانست در مقابل شیر و پلنگ و گرگ و خرسها مقاومت و دفاع نماید. آیا نمی‌بینی که خداوند حکیم و آفریننده دانا چگونه آنها را از این امور باز داشته، و بجای اینکه آدمها از آنها بترسند، آنها را از انسانها گریزان و هراسان ساخته، که از محل سکونت انسانها دوری می‌جویند و از منازل ایشان کناره می‌گیرند، و از ترس انسانها برای بدست آوردن غذای خود، شب بیرون می‌آیند، و روز پنهان می‌شوند، و با آن صولت و قدرتی که دارند بی‌آنکه از آدمی به آن‌ها ضرری رسیده باشد،بیمناک هستند، و اگر نه آن بود که حق تعالی آنها را بی‌عقل و نادان و از بنی‌آدم ترسان آفریده، هرآینه در میان خانه‌های مردم بر سر

وکله آنها می‌جستند، و کار و زندگی را بر آنها سخت و تنگ می‌کردند.

❀ حکمت آفرینش سگ و خصلت‌های او

و در میان این درندگان، سگ را بر صاحبش مهربان گردانیده، تا از او حمایت کند و در محافظت او نهایت سعی خود را بکار گیرد، لذا در شب تار برای پاسبانی خانهٔ صاحبش، و دفع دزدان از او بر بام و دیوار می‌رود، و در محبت صاحبش بگونه‌ای است که جان خود را فدای جان و مال او می‌کند، و نهایت الفت و دوستی را با صاحبش برقرار می‌سازد، به حدّی که هر چه گرسنگی و جفا و سختی بکشد از او جدا نمی‌شود.

چه کسی سگ را صاحب این خصلتها گردانیده، که پاسبان صاحبش باشد؟ جز آن خداوندی که در اصل خلقت او این لوازم را عطا فرموده، نیش‌ها و دندانهای برنده و چنگال‌های تیز و درنده و صدای بلند وحشتناک، که دزدها از آن بترسند، و پیرامون مکانی که در آنجا زندگی می‌کند نگردند.

❀ حکمتهای خداوند در ترکیب اعضای حیوانات

ای مفضّل: در باره چارپایان و حکمتهائی که حق تعالی در صورت آنها بکار برده تأمل کن، مثلا چشم‌هایشان را پیش رو قرار داده، تا پیش پای خود را ببینند، که به دیوار نخورند و به چاه نیفتند.

و چاک دهانشان را از زیر قرار داده، زیرا اگر مانند انسان دهانشان در وسط صورت و بالای چانه بود، نمی‌توانستند با دهان از زمین چیزی بگیرند و بخورند، همانطور که برای انسان دشوار است که با دهان چیزی از زمین بردارد و بخورد، و

لذا بخاطر شرافتی که برای انسان قائل شده و به جهت تکریم و امتیاز او نسبت به سایر حیوانات، کف و انگشت برای انسان آفریده. تا غذا را با دست بردارند و بخورند، و چون صلاح حیوانات در آن نبود که چنین دستهایی داشته باشند، چاک دهانشان را از زیر قرار داده، تا علف را با دندان ببُرند و با دهان برگیرند و بخورند، و پوزهای آنها را دراز آفریده تا دهانشان به نزدیک و دور برسد.

و باز در باره دُم حیوانات بیندیش که خداوند حکیم دانا به چه لحاظ آن را قرار داده است؟ اول آن که ستر و پوششی باشد بر عورت آنها، که نمایان نباشد، همانطور که انسانها با جامه و لباس خود را می‌پوشانند.

دوم آنکه در وسط پشت و شکم آنها چرکی جمع می‌شود که پشه و مگس بر آن گرد می‌آیند و آنها را اذیت می‌کنند، و این دُم برای آنان مانند بادبزنی (مگس کش) عمل می‌کند که آن حشرات موذی را می‌راند.

سوم اینکه چون در حالت ایستاده دستها و پاهای حیوان بدن آنها را حمل می‌کند، با حرکت دادن دم به چپ و راست، بدنشان به نوعی استراحت می‌کند.

و همچنین منافع بسیار دیگری که در هنگام احتیاج معلوم می‌شود، چنانکه اگر در گل فرو روند و چاره‌ای برای بیرون آوردن خود نداشته باشند از دم خود کمک می‌گیرند، و دیگر اینکه در موی دم حیوان منفعت‌های بسیاری است که مردم در نیازها و حوایج خود بکار می‌برند[۱].

پشت چهارپایان را مسطح قرار داده تا به رو افتاده باشند، و روی چهارپا بایستند، و به آسانی بتوان بر آنها سوار شد.

و فرج حیوان ماده را در ناحیه پشت او قرار داده تا حیوان نر به آسانی با او

---

۱ - مانند فوائد زیادی که در موی دم اسب که از بهترین و محکم‌ترین نخهاست قرار داده شده.

جفت‌گیری کند، و اگر مانند زنان در پائین شکم‌شان بود، حیوان نر نمی‌توانست با او جفت‌گیری نماید، زیرا حیوان نمی‌تواند به شیوه انسان، بصورت خوابیده جفت‌گیری و مقاربت کند.

✿ حکمت آفرینش خرطوم برای فیل

در خرطوم فیل تأمل کن و ببین چه دقت و تدبیری در آن بکار رفته، زیرا به منزلهٔ دست آن حیوان است، در برگرفتن علف و ریختن آب به شکم خود، همین طور اگر خرطوم نبود نمی‌توانست چیزی را از زمین برگیرد، زیرا مانند سایر چهارپایان گردنی دراز ندارد تا آن را بلند کند، از این رو خداوند او را با این خرطوم دراز مدد فرموده، که آن را بلند کند و آنچه می‌خواهد بردارد.

چه کسی بجای آن عضو (گردن)، این عضو (خرطوم) را به او کرامت فرموده؟ جز آن کسی که به لطف خود او را آفریده است؟

و چنین حکمتی چگونه می‌تواند اتفاقی باشد، آن گونه که ملحدان قائلند؟

اگر کسی بگوید که چرا او را مانند سایر چهارپایان گردنی شایسته جثهٔ و بدن او نداده؟ جواب گوئیم که چون سر فیل و گوشهای او بزرگ است و باری است گران، اگر این بار را بر روی گردنی سوار می‌کردند، آن گردن را در هم می‌شکست، از این رو سر فیل را به بدنش چسبانیده تا از آن رنج و تعب نبرد، و بجای گردن، به او خرطوم عطا فرموده، تا غذای خود را با آن برگیرد. و بدون بار کردن، حاجت او را برآورده، و امورش را انتظام داده است.

و فرج فیل ماده را در زیر شکمش قرار داده تا هرگاه شهوت بر او غلبه کند ظاهر گردد و مقاربت نر با او به آسانی میسر گردد.

ببین چگونه خداوند بزرگ، فیل را برخلاف سایر حیوانات بنحوی آفریده که امور غذا خوردن و مجامعت او چنانچه باید و شاید آسان باشد!؟

در خلقت زرافه

و در خلقت زرّافه و گوناگونی اعضای بدن او و شباهت هر عضوی از بدنش به حیوانی از حیوانات تفکر کن، زیرا که سرش به سر اسب می‌ماند، و گردنش به گردن شتر، و سُم او به سمّ گاو، و پوستش به پوست پلنگ.

حضرت فرمود: گروهی از جاهلان گمان کرده‌اند که از مجامعت چند نوع از حیوانات با یک ماده چنین حیوانی متولد می‌شود.[۱]

و گفته‌اند سببش آن است که چون گروههای مختلف حیوانات صحرائی بر سر آب جمع می‌شوند، و چند گونه از آنها با یک حیوان ماده مقاربت می‌کنند، این حیوان به وجود می‌آید، و هر عضوی از او به حیوانی شبیه می‌گردد، و این سخن از جهالت آنها ناشی شده، و از کمی شناخت و معرفت آنان نسبت به قدرت آفریدگار عالم «جلّ شأنه» نشأت گرفته، زیرا که هیچ صنفی از حیوانات با غیر صنف خود نمی‌تواند جمع شود، همانطور که می‌بینی مثلاً اسب بر شتر نمی‌جهد، و شتر با گاو جفت نمی‌شود.

آری، اگر حیوانی در شکل با حیوان دیگر شبیه باشد، گاهی بر آن می‌جهد مانند درازگوش (الاغ) که بر اسب می‌جهد، و از آنها استر (قاطر) بوجود می‌آید، و گرگ با کفتار جفت می‌شود، و از آنها حیوانی بوجود می‌آید که آن را سِمع

---

۱ - علامه مجلسی: به این سبب در فارسی او را شتر گاو پلنگ می‌گویند، و در کتب لغت گفته‌اند که فرزندی که گرگ از کفتار متولد می‌کند او را سِمع می‌گویند، و مانند مار به مرگ طبیعی نمی‌میرد و در دویدن بر پرواز مرغ پیشی می‌گیرد، و جستن و پریدن او از سی ذرع بیشتر می‌باشد.

می‌گویند، و حیوانی که از آنها بوجود می‌آید، اگر چه به هر دو حیوان شباهت دارد، اما آنچنان نیست که مانند زرّافه هر عضوی از او به حیوانی شبیه باشد، بلکه مجموعش به مجموع آن دو حیوان شبیه است، مثلا استر، سر و دم و گوشها و سُمهایش چیزی میان اسب و درازگوش است، حتی صدا و آوازش گویا ممزوجی از آواز آن دو حیوان است، و این دلیل است بر اینکه زرّافه از حیوانات مختلف بوجود نیامده است، بلکه خلقتی است از خلقت‌های عجیب آفریدگار بی‌مانند، تا مردم را بر قدرت کامل پروردگارشان دلالت نماید، که هیچ ممکنی از حیطه قدرت آن حضرت بیرون نیست. و بدانند که خالق همه اصناف حیوانات یکی است، اگر بخواهد اعضای چند حیوان را در یک حیوان می‌تواند جمع کند، و اعضای یک حیوان را در حیوانات مختلف متفرق می‌سازد، و در خلقت و آفرینش هر چه بخواهد بیافزاید، و آنچه اراده نماید بکاهد، و خلاصه هر چه را اراده فرماید قدرتش از آن عاجز نیست.

و سبب درازی گردن او آن است که محل زندگی و چراگاه او در بیشه‌هاست، که درختهای بلند بسیار است، و لذا به گردن دراز احتیاج دارد، تا با دهان خود برگ درختان بسیار بلند را بکند، و از آن غذای خود را تامین نماید.

در خلقت عجیب بوزینه (میمون)

و در خلقت بوزینه (میمون) و مشابهت او با انسان در بسیاری از اعضای بدن تأمّل کن، ببین که چگونه سر و صورت و دوشها و سینهٔ او شبیه است به انسان، و اعضای درونی او مانند اعضای درونی انسان است، و خدا او را زیرکی خاصی بخشیده که هر اشاره‌ای که صاحبش می‌کند درمی‌یابد، و اکثر حرکات

انسان را تقلید می‌کند، و در صورت و شمایل نهایت مناسبت را با انسان دارد، و حکمت خلقت او آن است که انسان بداند که او نیز از خلقت و طینت حیوانات خلق شده، ولی آفریدگار حکیم او را از سایر حیوانات به وسیله عقل و سخن گفتن امتیاز داده، و اگر این گویائی و نفس ناطقه مدرک را نداشت، او نیز مانند سایر حیوانات بود. پس خدا را بر این نعمت بزرگ و موهبت کبری شکر کند، و عقل را در آنچه برای او مفید و سازنده است بکار گیرد.

و با اینکه در جسم میمون اختلافاتی وجود دارد که او را از انسان ممتاز می‌کند، مانند پوزه و دم و موئی که بدنش را فراگرفته، ولی با وجود اینها اگر حق تعالی به او عقل و گویائی انسان را عطا می‌فرمود، در نوع انسان داخل می‌شد.

لذا میان او و انسان حقیقة فرقی نیست، مگر به عقل و ادراک حقایق و قدرت نطق و سخنوری.

❀ در پوشش بدن حیوانات

ای مفضل! به لطف خداوند کریم نسبت به حیوانات بنگر، که چگونه بدن آنها را جامه‌ای از مو و کُرک و پشم پوشانیده، که آنها را از سرما و آفت‌ها محافظت می‌نماید، و سُم‌های شکافته و ناشکافته[1] به آنها داده، که پاهای آنها ساییده نشود، زیرا که آنها دست و انگشت ندارند که بتوانند پشم یا پنبه برای خود بریسند و جامه ببافند، یا کفش برای خود بدوزند. پس کسوت و جامه آنها را جزء بدن و خلقت آنها قرار داده، که تا زنده‌اند از آنها جدا نمی‌شود، و احتیاج به نو

---

۱ - در عبارت حضرت سه واژه بکار رفته: اظلاف: به معنای سمهای شکافته که مخصوص گاو و گوسفند است. حوافر که سمهای ناشکافته و یکپارچه است و مخصوص اسب و الاغ و قاطر است و اخفاف که به سم‌های شتر و فیل و مانند آن اطلاق می‌شود که با سم حیوانات قبلی فرق دارد.

کردن و تبدیل آنها نداشته باشند، و چون به انسان دست و انگشت و فکر و زیرکی داده که برای خود جامه و انواع لباس تهیه کند، لباسی که جزء بدنش باشد برای او نیافریده. و در این مسئله مصلحت‌های بسیاری نهفته است:

اول آنکه اشتغال به این اعمال او را از ارتکاب لهو و گناه و فسق و فساد که به زیان آنهاست باز می‌دارد.

دوم آنکه بعضی از اوقات با کندن جامه، احساس راحتی نماید، و با پوشیدن آنها در بعضی از حالات لذت ببرد.

سوم آنکه پوشیدن انواع مختلف جامه‌های رنگارنگ و کلاه‌ها و عمامه‌ها، و کفش‌ها و تبدیل و عوض کردن آنها، موجب زینت و جمال او گردد.

چهارم آنکه موجب پیدا شدن انواع شغل کا و کسب و کارها و معیشت‌ها، برای مردم می‌شود، بخاطر تنوع صنایعی که متعلق به این امور است، و بدین وسیله روزی آن‌ها و خانواده‌هایشان را با این شغل‌ها و حرفه‌ها بدست می‌آورند، و حال آنکه در حیوانات دیگر پشم و مو و کُرک بجای لباس، و سُم بجای کفش قرار داده است.

حیوانات نیز مردگان خود را دفن می‌کنند

و تفکر کن ای مفضل در خلقت عجیبی که حق تعالی در فطرت بهائم نهاده که هنگام مردن بدن و جثهٔ خود را از مردم پنهان می‌کنند، همان گونه که مردم مرده‌های خود را دفن و پنهان می‌کنند، و اگر چنین نیست پس کجاست مردار حیوانات وحشی و درندگان و پرندگان و دیگر حیوانات، که هیچ یک دیده

نمی‌شوند! و حال اینکه مرگ و میر آنها اندک هم نیست که فکر کنی بخاطر کمی پنهان مانده باشد، بلکه اگر کسی بگوید که آنها بیش از انسانها هستند درست گفته. آیا در صحراها و کوهها گله‌های آهو وگور و گاو کوهی و بز وحشی و غیره از اصناف حیوانات وحشی و درندگانی مانند شیر و پلنگ و گرگ و کفتار و غیره را نمی‌بینی؟ و انواع حشرات زیر زمین و روی زمین و فوجهای پرندگان از کلاغ و کلنگ[1] وکبوتر و سقر[2] و اردک و غاز و مرغان شکاری را نمی‌بینی که با وجود کثرت‌شان مرده و جیفه‌ای از آنها یافت نمی‌شود، مگر عده‌ای معدود که با صید صیادی شکار شده باشند، یا درنده‌ای آن‌ها را هلاک نموده باشد، و هر یک از این حیوانات چون آثار مرگ را در خود احساس کردند، در جاهایی پنهان می‌شوند و در آنجا می‌میرند، اگر چنین نبود، باید صحراها مملوّ از جیفهٔ آنها باشد، چرا؟ تا اینکه هوا را متعفّن نکند، و باعث طاعون و بیماری‌های مختلف نگردد.

پس ببین که دفن کردن مردگان که فرزندان آدم در ابتدای خلقت در قصّه کشتن قابیل بوسیله هابیل، و پیدا شدن دو مرغ که یکی دیگری را کشت و در خاک پنهان کرد آموختند، حق تعالی چگونه آن را در فطرت حیوانات قرار داده، تا مردم از مفسدهٔ مردار و جیفهٔ آنها نجات یابند. و ببین که سازنده حکیم چگونه طبع این حیوان را بر این فطرت قرار داده است. و در باره این فطانت که در فطرت و سرشت حیوانات قرار داده شده بیندیش که لطفی است از ناحیه خداوند بزرگ، تا هیچ یک از مخلوقاتش با وجودی که عقل ندارند از نعمت‌های او بی‌بهره‌نشوند.

۱- پرنده‌ای است عظیم الجثه با گردنی درازتر از لک لک، و رنگی کبود که بالهای بلندی دارد و منقاری تیز، و از پرندگان مهاجر می‌باشد.
۲- مرغی است شکاری که به آن چرخ و چرغ نیز گفته می‌شود.

گاو کوهی و بلعیدن مار

ببین گاو کوهی (که برخی گفته‌اند همان گوزن است) که گاهی (برای بهبودی خود از بیماری) از مار تغذیه می‌کند، چون مار را بلعید عطش زیادی بر او غالب می‌شود، و طبق سرشتش برای آنکه سم در بدن او اثر نکند و کشته نشود آب نمی‌نوشد، به کنار برکه می‌رود، و با آنکه عطش شدیدی بر او غالب شده، و بشدت ناله می‌کند و فریاد می‌کشد، اما از آن آب نمی‌نوشد، زیرا اگر جرعه‌ای از آن بنوشد بلافاصله می‌میرد.

ببین چگونه طبیعت این حیوان سرشته شده که عطش شدید را تحمل می‌کند، اما از ترس ضرر، آن را نمی‌نوشد، تا خود را حفظ کند. ولی انسان با این عقل و درایت نمی‌تواند نفس خود را (از چیزهایی که یقین دارد برای او ضرر دارد) نگه دارد.

روباه و حیله او برای بدست آوردن طعمه

و روباه را ببین که چون طعمه‌ای به دست نیاورد، خود را به مردگی می‌زند و شکمش را باد می‌کند طوری که اگر پرنده و مرغی بگذرد گمان می‌کند که مرده است، پس چون به طمع آنکه او را بدرّد و از گوشت آن بخورد، بر بدن او می‌نشیند، روباه می‌جهد و او را شکار می‌کند.

ببین چگونه خداوندی که او را محتاج به روزی کرده، و عقل اندیشه نداده، برای بدست آوردن روزی این حیله گری و دغل بازی را در سرشت او قرار داده زیرا روباه آن توانائی را که سایر درندگان مانند شیر و ببر و پلنگ و امثال آنها در جنگ و گریز و تعقیب شکار دارند ندارد، لذا خداوند دانای حکیم بجای آن،

زیرکی و فطانت را به او داده تا معاش خود را بدست آورد.

حیله دلفین برای شکار پرندگان

و دُلفین در میان آب، چون می‌خواهد مرغی را شکار کند، ماهی را می‌کشد و شکمش را می‌شکافد تا بر روی آب بایستد و در زیر آن ماهی پنهان می‌شود، و آب را حرکت می‌دهد که جثه‌اش در زیر آب دیده نشود، و چون مرغ از هوا می‌آید تا ماهی مرده را شکار کند، می‌جهد و مرغ را می‌گیرد.

ببین چگونه آن جانور الهام شده تا با چنین حیله‌ای برای مصلحت روزی خود اقدام نماید.



ماجرای افعی و ابر

مفضل گفت: مولای من در مورد افعی و ابر بفرمائید.

حضرت فرمودند: ابر موکّل افعی است تا هر جا او را بیابد برباید، همانطور که مغناطیس (آهن ربا) آهن را می‌رباید، از این رو در فصولی که ابر بسیار است، افعی سر از سوراخ بیرون نمی‌آورد، و در وسط تابستان که ابری در آسمان نیست بیرون می‌آید[1].

مفضل عرض کرد: چرا ابر را موکّل بر او ساخته؟

حضرت فرمود: برای آنکه از مردم ضرر و زیان او را دفع کند.

۱- ظاهرا چون طبع این حیوان گرم و خشک است و ابر هوا را مرطوب و سرد می‌کند، در این هوا از لانه بیرون نمی‌آید. و از اثرات هوا بر روی او آن است که مکانیزم بدنش را به هم می‌ریزد. (شاید بدین خاطر باشد که زهر آنها را خنثی می‌کند).
و شاید نکته جالب توجه در اینکه مارهای مناطق مرطوبی سمّی و خطرناک نیستند همین باشد.

عجایب خلقت مورچگان

مفضل می‌گوید عرض کردم: ای مولای من! شما برای من از چهارپایان و عجایب خلقت آنها بقدر کافی که کسی بخواهد عبرت بگیرد وصف فرمودید، تقاضا می‌کنم قدری هم از عجایب زندگی مورچگان و پرندگان بیان فرمایید.

حضرت فرمود: که ای مفضل! در هیئت این مورچهٔ کوچک و حقیر تأمل کن، ببین آیا در آنچه صلاح این حیوان است نقصی می‌یابی؟ این حسن تقدیر و لطافت و زیبایی تصویر در آفریدن این مور حقیر از کجاست؟ جز به تدبیر مدبّری که در برابر قدرت او صغیر و کبیر و جلیل و حقیر مساوی است؟

به موران و اجتماعی که در جمع و مهیّا کردن غذای خود می‌کنند نظر کن، چگونه گروهی از آنها متفق می‌شوند برای انتقال دانه‌ها به لانه‌های خود، همان گونه که جمعی از مردم برای جمع آوری غذا با هم متفق می‌شوند، بلکه اگر خوب دقت کنی، می‌بینی که کوشش و اهتمامی که این مورچه‌ها در کار خود دارند بیشتر از انسانهاست. نمی‌بینی چگونه یکدیگر را یاری می‌نمایند در نقل دانه به سوراخها، همانگونه که انسانها در کارها با یکدیگر همکاری می‌کنند، سپس دانه‌ها را به دو نیم می‌کنند تا نروید و ضایع نشود، و چون رطوبتی به آنها برسد یا آبی به سوراخ آنها نفوذ کند، دانه‌ها را بیرون می‌آورند و در معرض آفتاب قرار می‌دهند تا خشک شود.

و دیگر اینکه سوراخ لانه‌های خود را در زمین‌های بلند می‌سازند تا محل عبور سیل نباشد که غرق شوند. اینها همه بدون عقل و فکر از آن‌ها سر می‌زند، به الهام پروردگاری که آنها را آفریده، و به لطف محض و مرحمت کامل و شاملش آنان را به مصالح خود راهنمائی فرموده است.

شیر مگس و عنکبوت

و باز به حشره‌ای که او را «لیث» و در زبان عامه «أَسَدُ الذُّباب» یعنی «شیر مگس»[۱] می‌گویند بنگر و ببین که حضرت حق «جلّ و علا» چه مقدار حیله و تدبیر معاش به او داده، که هرگاه احساس می‌کند که مگس نزدیک او نشست، او را مدتی مهلت می‌دهد و خود را به مردن می‌زند و حرکت نمی‌کند، تا وقتی که فهمید که مگس از مردن او مطمئن شده، و از آن غافل گشته، حرکت آرامی می‌کند تا مگس باخبر نشود، و چون به جائی رسید که با یک جستن می‌تواند او را بگیرد، می‌جهد و او را می‌گیرد، و چون او را گرفت با تمام قدرت پاهای خود او را نگه می‌دارد که مبادا از دستش بگریزد تا هنگامی که احساس کند که ضعیف و بی‌حال شده، آنگاه او را از هم می‌درد و طعمه خود می‌کند.

و اما عنکبوت آن خانه‌ای که می‌تند، دامی است که برای شکار مگس می‌سازد، و در میان آن پنهان می‌گردد، و چون مگس به دام افتاد نزد او رفته و لحظه به لحظه او را می‌گزد و بدین گونه زندگی می‌کند.

آری شیوه و روش شکار کردن شیرمگس مانند شکار کردن سگ و یوزپلنگ است و روش شکار کسانی که با تله و دام شکار می‌کنند، مانند شکار عنکبوت. پس ببین که چگونه خداوند تدبیرگر دانا در سرشت این جانوران ضعیف حیله شکار کردن و تحصیل روزی را قرار داده، که آدمی بدون وسیله و ابزار نمی‌تواند از پس آن بر آید.

و هرگز چیزهایی را که با آنها می‌توان در امور بزرگ عبرت گرفت حقیر

---

۱ - از عنکبوت کوچکتر است (لسان العرب تحت واژه لیث).

مشمار، مانند همین مور حقیر و امثال آن، زیرا بسیاری از کسانی که می‌خواهند مثل بزنند معنای نفیسی را به چیز حقیری مثل می‌زنند، و با این تمثیل نقصی در آن معنای نفیس وارد نمی‌شود، همان طور که اگر طلا و نقره را در ترازو با سنگ و آهن بسنجند، سبب نقص آنها نمی‌گردد[۱].

در خلقت پرندگان و عجایب آفرینش آنها

سپس حضرت فرمود: ای مفضل! در جسم پرندگان و خلقت آنها تأمّل کن، زیرا که چون خداوند مقدّر فرموده که در هوا پرواز کند، جسمش را سبک و خلقتش را مندمج و جمع و جور آفریده، و با وجودی که برای سایر حیوانات چهار پا آفریده، در آنها به دو پا اکتفا فرموده، و از نظر انگشت به آن چهار انگشت داده، و برای دفع بول و سرگین، تنها یک سوراخ قرار داده و سینه آنها را باریک و تیز گردانیده، تا هنگام پرواز هوا را به آسانی بشکافد، مانند سینه کشتی که آن را برای شکافتن دریا باریک می‌سازند.

و دو بال و دم آنها را با پرهای دراز محکم کرده تا وسیله پرواز آنها باشد، و همه بدنشان را از لباس پر پوشانیده، که هوا به میان آن نفوذ کرده، و بتواند به پرواز در آید و در هوا بایستد، و چون مقرّر فرموده که غذای خود را از دانه یا گوشت برگیرند، و بدون جویدن فرو برد، چن برای آنها دندان نیافریده، بجای آن منقار سخت و خشکی به او عطا فرموده، تا طعمهٔ خود را با آن برگیرد، و از برچیدن دانه و دریدن گوشت نشکند و پاره نشود.

---

۱ - علامه مجلسی: نزدیک به این معنی در کلام مجید وارد شده است که فرموده: «إِنَّ اللّٰهَ لا یَسْتَحْیی أَنْ یَضْرِبَ مَثَلاً ما بَعُوضَةً فَما فَوْقَها» (سوره بقره، آیه ۲۶). یعنی خداوند حیا ندارد از اینکه مثل بزند در امری از امور، به پشه یا خردتر و کوچکتر از آن.

و چون دندان به آنها نداده و دانه‌ها را درست و گوشت را خام می‌خورند، با حرارت زیادی که در درونشان قرار داده آنها را یاری نموده، که طعمه را بدون جویدن و پختن، در اندک زمانی می‌گدازد، همانطور که می‌بینی که دانه انگور و مانند آنها از شکم آدمی درسته بیرون می‌آید، ولی در جوف پرندگان چنان مضمحل می‌گردد که اثری از آن نمی‌ماند.

و باز مقرر فرموده که تخم بگذارند و از تخم جوجه بیاورند و به روش سایر حیوانات فرزند نمی‌زایند، زیرا که اگر فرزند در درون آنها بماند تا به حد کمال برسد، باعث می‌شود سنگین شوند، و از پرواز کردن باز بمانند، و مانع از برخاستن آنها گردد.

پس هر جزئی از اجزای خلقت پرندگان را مناسب آن حالی که مقدر شده که بر آن حالت باشد آفریده است.



❀ پرندگان و مرغان هوا

و در باره مرغان و پرندگانی که پیوسته در هوا پرواز می‌کنند تأمل کن، ببین چگونه برای بوجود آوردن فرزند بر روی تخم خود یک هفته و بعضی دو هفته و بعضی سه هفته می‌نشینند، و تخمها را در زیر بال خود می‌گیرند تا جوجه بیرون آید، و چون جوجه از تخم بیرون آمد، باد به دهان جوجه می‌دمند تا چینه دانش برای غذا خوردن باز و گشاد شود، و غذای او را می‌آورند و در گلویش می‌ریزند تا با آن رشد کند و زنده بماند.

راستی چه کسی به آن پرنده یاد داده که دانه را برچیند و در چینه دان خود جمع کند و بعد از آن برای غذای فرزندش برگرداند؟

و چرا متحمّل این سختی و مشقت می‌گردد، و حال آنکه صاحب اندیشه و فکر نیست، و از جوجهٔ خود امید سود و نفعی ندارد آنطور که انسان از فرزند خود جهت اعانت و عزّت و باقی ماندن نام او در روزگار امید دارد. معلوم می‌شود که خداوندی که او را آفریده در طبع و فطرت او میل به بوجود آوردن و تربیت جوجه را قرار داده، و بدون اینکه علت آن را بداند و در عاقبت آن فکر نماید، فطری او قرار داده، برای آنکه نسلش باقی بماند، و نوعش از بین نرود. و اینها همه از الطاف خدای حکیم است.

❀ مرغ خانگی و فطرت تولید نسل در آنها

ای مفضل! به مرغان خانگی بنگر، ببین چگونه مست می‌شوند و برای گردآوری تخم و پرورش جوجه به هیجان می‌آیند، و حال آنکه نه تخم جمع شده‌ای دارند، و نه آشیان آماده برای خود تدارک دیده‌اند، تا اینکه صاحبشان بناچار برای آنها تخم جمع می‌کند و آن را زیر بال خود می‌گیرند و جوجه می‌آورند. خداوند حکیم دانا این حالت را در آنها قرار داده، برای آنکه نسل‌شان باقی بماند و آنها را بدون تفکر در روش پرورش، بر این فطرت آفریده‌است.

❀ عظمت خلقت تخم مرغ

و آن آب غلیظ زرد و آب رقیق سفید را بنگر که در میان آن تخم آفریده، قسمتی را برای آنکه جوجه از آن بوجود آید، و قسمتی دیگر برای آنکه غذای آن جوجه باشد، تا هنگامی که از تخم بیرون می‌آید.

و تأمل کن ببین چون باید جوجه در میان پوست محکمی پرورش یابد که

راه نفوذی برای وارد شدن چیزی نداشته باشد، در آن مدت در میان تخم مرغ چیزی آفریده که تا هنگام بیرون آمدن غذای او باشد، مانند کسی که او را به قلعه‌ای فرستاده باشند (تا مدتی در آنجا بماند)، باید آنقدر در آن قلعه آذوقه تهیه کرده باشند، که تا هنگام بیرون آمدن برای او کافی باشد.

❀ حکمت آفریدن چینه دان برای مرغ

و تفکر کن در چینه دان مرغ و آنچه خدا برای او مقدر ساخته، زیرا که راه غذا برای رسیدن به چینه دان تنگ است، و غذا جز ذره ذره در آن وارد نمی‌شود، اگر مرغ بخواهد دانه دوم را نخورد تا دانه اول به سنگدان برسد، این کار بطول می‌انجامد، پس چگونه می‌تواند بطور کامل غذای خود را بخورد، و حال آنکه مجبور است بخاطر ترسی که از شکارچیان و درندگان دارد با عجله دانه‌های لازم را برچیند، لذا خداوند چینه دان را برای او مانند توبره‌ای قرار داده تا در جلو سینه او آویخته باشد تا هرجا دانه و غذایی بدستش آمد، در نهایت سرعت، آن را برچیند، و سپس بتدریج و با تأنّی آن دانه‌ها را به سنگدان که به مثابهٔ معده اوست وارد کند، تا هضم شود و جزء بدنش گردد.

و در چینه دان مرغ فایده دیگری نیز هست و آن اینکه چون بعضی از پرندگان نیاز دارند غذا را از دهان خود به دهان جوجه خود بریزند، برگرداندن غذا از چینه دان آسانتر است، تا آنکه بخواهند از سنگدان برگردانند.

❀ رنگ‌های مختلف پرندگان نیز حکیمانه است

مفضل می‌گوید: عرض کردم بعضی از ملحدین که عالم را بدون مدبّر

می‌پندارند، گمان می‌کنند که اختلاف رنگها و شکل‌ها در پر و بال پرندگان، بخاطر در هم شدن و دگرگونی آمیخته‌های بدن آنها، و اختلاف مقادیر مزاجهای آنها است.

حضرت فرمودند: ای مفضل این رنگ آمیزی‌های گوناگون که در پر و بال طاووس و دُرّاج[1] می‌بینی، با آن اشکال زیبا و دقیق و هماهنگ که می‌نگری، که مانند نقش زیبا و بی‌نظیر نقاشان به تصویر درآمده، چگونه ممکن است از طبیعت بی‌شعور و یا آمیخته شدن مزاج‌ها و اخلاط پدید آمده باشد؟

بی‌تردید اگر این نقش و رنگ‌ها با تصادفی و خود به خود پدید آمده باشند، می‌بایست هیچ گونه نظم و هماهنگی و یکدستی در کار نباشد، و همه چیز ناهماهنگ و به هم ریخته و نامنظم باشد.

در پرهای پرندگان تأمّل کن، ببین چگونه مانند جامه به هم متصل و بافته شده و مانند تارهای مو همه به هم بسته و پیوسته‌اند؟ و وقتی که آنها را می‌کشی، از هم نمی‌گسلند، بلکه اندکی باز می‌شوند تا در میانشان باد بیفتد تا پرنده براحتی پرواز کند. و در میان پرها، ستونی میله‌ای شکل و سخت قرار داده شده تا اجزای پر را نگه دارد. ولی با این سختی و استحکام، توخالی است، تا سنگینی آن، پرنده را از پرواز باز ندارد.

❀ در توصیف مرغ ماهیخوار

ای مفضل: آیا آن مرغی را که پاهای درازی دارد دیده‌ای؟ و می‌دانی چه

۱- درّاج، و تزاج که در فارسی به آن پور و جرب نیز می‌گویند مرغی است زیبا و رنگین که صدای نیکویی دارد. (لغت نامه دهخدا)

منافعی در پاهای دراز اوست؟

فایده آن پاها آن است که اکثر اوقات در میان آب می‌ایستد و تن او بر روی آن پاهای دراز مانند دیده بانی است که بر بلندی ایستاده، و در کمین جانوران آبزی است، هرگاه جانوری را ببیند که می‌تواند طعمهٔ او بشود، آهسته آهسته گام بر می‌دارد تا او را برباید. حال اینکه اگر پاهایش کوتاه بود، هرگاه می‌خواست به سوی شکار به حرکت در آید، شکمش به آب می‌رسید و آب را به حرکت در می‌آورد و شکار متوجه می‌شد و فرار می‌کرد. پس این دو پای بلند را به او داده تا به خواسته‌اش برسد و از رسیدن به آن باز نماند.

و در تدبیرهای خداوند حکیم در خلقت و آفرینش پرندگان تأمل کن ببین هر پرنده‌ای که پاهایش بلند است، گردنش درازتر است، برای آنکه طعمهٔ خود را بتواند از زمین برگیرد، زیرا اگر پاها و گردنش کوتاه باشد، نمی‌تواند چیزی از زمین به سهولت بردارد، و گاهی او را با گردن دراز، و منقار بلند، یاری کرده تا کار بر او آسانتر باشد.

پس هر جزئی از اجزای خلقت را که در آن تأمل کنی در نهایت درستی، حکمت و صواب می‌یابی.

❀ در زیباییهای خلقت گنجشک‌ها

به گنجشک‌ها بنگر، ببین چگونه هر روز برای طلب روزی به پرواز در می‌آیند، و روزی خود را پیدا می‌کنند، و اینطور نیست که غذای آنها در یک جا جمع و مهیّا باشد، بلکه می‌باید با حرکت و جستجو آن را بیابند.

و همچنین حیوانات و انسانها نیز روزی خود را باید با سعی و تلاش بدست

آورند.

منزه است خداوندی که روزی را مقدّر ساخته و به‌گونه‌ای قرار نداده که پس از تلاش نتوانند آن را بیابند، زیرا به آن محتاج‌اند، و طوری هم قرار نداده که به آسانی بدست آنها برسد، و در یک جا هم برای آنها فراهم نیاورده، زیرا که صلاح هیچ یک در آن نیست.

و همچنین حیوانات، زیرا که اگر روزی خود را در یک مکان آماده بیابند خود را به آن می‌رسانند و آنقدر می‌خورند تا هلاک شوند.

اما انسانها، اگر مجبور به بدست آوردن روزی نباشند، موجب مستی و طغیان و فساد آنها می‌گردد، و در اثر فراغت بال، مرتکب انواع زشتیها وگناهان می‌گردند.

❀ در توصیف پرندگان شب

آیا می‌دانی غذای این پرندگانی که جز شبها بیرون نمی‌آیند، همچون بوم[1] و شب پره چیست؟

عرض کردم: خیر، ای مولای من.

فرمودند: غذای آنها حشرات و جانورانی است که در هوا پراکنده هستند، مانند پشه، و شب پره‌های کوچک و ملخهای ریز و زنبور عسل و مانند اینها، که آنقدر در هوا فراوانند که هیچ مکانی از آنها خالی نیست.

❀ منافع حشرات هوازی

در باره حشرات هوازی فکر کن، ببین چگونه هرگاه در شب چراغی را پشت

---

۱ - جغد.

بام و یا درون خانه روشن می‌کنی، بلافاصله در اطراف آن حشرات و جانوران بسیاری جمع می‌شوند، اگر اینها در هوا نبودند، پس از کجا می‌آیند؟

اگر کسی بگوید که از صحراها و بیابانها می‌آیند، جواب می‌گوئیم که در این زمان کم چگونه این مسافت دور را طی می‌کنند؟ چگونه از جاهایی به این دوری چراغی را که در میان خانه‌ای افروخته شده می‌بینند، با وجود خانه‌هایی که اطراف آن احاطه کرده، در حالی که محسوس است که از نزدیک به آن چراغ هجوم می‌آورند. پس این دلیل است بر اینکه این گونه جانوران در همه جا در هوا موجودند و آن پرندگان که در شب بیرون می‌آیند و پرواز می‌کنند دهان می‌گشایند و این حشرات و جانوران را در میان هوا ربوده و طعمه و غذای خود قرار می‌دهند.

ببین چگونه خداوند برای پرندگانی که در شب پرواز می‌کنند اینگونه از جانوران و حشرات هوازی را روزی کرده است!

هرچند گاهی بعضی گمان می‌کنند که در خلقت جانوران هوازی منفعتی نیست، و از این مصلحت بزرگ غافل می‌گردند.

❀ آفرینش خفاش و منافع او

در عجایب خلقت شب پره قدری تأمل کن، ببین چگونه خداوند او را موجودی بین پرندگان، و چهارپایان قرار داده، بلکه به چهارپایان نزدیکتر است، زیرا که دو گوش پهن و دندان و پشم دارد، و حامله می‌شود و فرزند می‌زاید، و شیر می‌دهد، و بول می‌کند، و بر چهار پا راه می‌رود، و این برخلاف خلقت و صفت سایر پرندگان است. و باز برخلاف آنها شب بیرون می‌آید و غذایش از

حشرات هوازی است.

بعضی افراد نادان گمان می‌کنند که خفاش غذا نمی‌خورد، و غذای او نسیم است، ولی این گمان به دو دلیل باطل است:

اول آنکه از او ادرار و فضله خارج می‌شود، و از خوردن نسیم چگونه ادرار و سرگین تولید می‌شود؟

دوم آنکه خدا برای آنها دندان آفریده، اگر غذائی که محتاج به جویدن باشد نخورند، آفریدن دندان برای آنها بی‌فایده است، در حالی که هیچ جزئی از اجزای بدن بی‌فایده آفریده نشده است.

و امّا مصالح وجود خفاش بسیار و (نزد اهلش) معروف است، حتی فضله‌اش را در ساختن بعضی از ادویه استعمال می‌کنند، و از بزرگترین مصالح، خلقت عجیب اوست، که دلالت می‌کند بر قدرت آفریننده توانا، که هر چه بخواهد و به هر نحو که اراده نماید و مصلحت را در آن بداند می‌آفریند.

و امّا آن مرغ کوچک که آن را «ابن نمره» می‌نامند، و کوچکتر از گنجشک است، در بعضی اوقات بر درختی آشیانه ساخته بود، ناگاه مار بزرگی را مشاهده کرد که قصد آشیانه او را دارد، و دهان باز کرده تا جوجه‌هایش را ببلعد، از دیدن این حالت نگران و مضطرب شد، و برای دفع او ناگاه چشمش به حسکه[1] افتاد، که گیاهی است که از هر طرف خار دارد، و در میان پشم گیر می‌کند. به الهام حق تعالی حسکه را با منقار خود برداشت و در دهان مار انداخت، بلافاصله در حلقش گیر کرد و مضطرب شد، و بر زمین افتاد و غلطید تا مرد.

اگر من تو را به این امر عجیب خبر نمی‌دادم، کجا به ذهن تو یا هر کس

---

۱ - نوعی درخت خار که دانه دارد و به آن خارخسک نیز می‌گویند.

دیگری خطور می‌کرد که حسکه چنین فایده بزرگی نیز دارد؟ یا از اینچنین مرغ کوچکی، چنین حیله‌ای ممکن است بروز کند؟

و در بسیاری از چیزها منفعتهایی است که فهمیده نمی‌شود، مگر هنگامی که حادثه‌ای رخ دهد یا چیزی در مورد آن شنیده شود.

شگفتیهای زندگی زنبوران عسل

در باره زنبور عسل و همکاری آنها در ساختن عسل، و ساختن خانه‌های شش ضلعی و مهارت دقیقی که در آن بکار رفته فکر کن، زیرا چون در این کار تأمل کنی می‌بینی که در نهایت دقت و ظرافت انجام گرفته. و زنبوری که آن را ساخته در نهایت لطافت عمل نموده، ولی چون به فاعل کار می‌نگری، می‌بینی که در نهایت نادانی است، و حتی خود را هم نمی‌تواند درک کند، چه برسد به درک امور دیگر. پس این امر به وضوح نشان می‌دهد که ظرافت و حکمتی که در این صنعت بکار رفته، از خود زنبور نیست، بلکه از دانای امور و مدبّر همه تقدیرات است، که طینت آن موجود ظریف را بر این کارهای عجیب سرشته است، و او را برای مصالح انسانها و برآوردن نیازهای بشر مسخّر گردانیده.

عجایب زندگی و نشو و نمای ملخ‌ها

در باره ملخ‌ها قدری دقت کن، ببین خداوند دانا چگونه او را در نهایت ضعف توانا کرده است! چون در خلقتش تأمل کنی، می‌بینی که مانند ضعیف‌ترین موجودات است، ولی چون لشکری از آنها جمع شوند، و به شهری حمله کنند، هیچ بشری قادر به دفع آنها نیست، و اگر سلطانی قدرتمند پیاده نظام خود را به

جنگ با این ملخها بسیج نماید، نمی‌تواند شرّ آنها را دفع نماید.

آیا در این موجود، دلایل آفریدگار بزرگ آشکار نیست؟ که ضعیف‌ترین مخلوقات خود را به سوی قوی‌ترین خلق می‌فرستد، اما او بر دفع و از میان بردن آن ضعیف قادر نمی‌باشد.

ببین هنگامی که بسوی بلندی حرکت می‌کنند چگونه مانند سیل بر روی زمین حرکت می‌کنند! و سراسر دشت و کوه و دریا و شهر و قریه و بیابان را فرا می‌گیرند، به حدی که از کثرت، نور آفتاب را می‌پوشانند.

اگر اینها را بشر می‌توانست با دست بسازد، سالهای طولانی و زمانهای مدیدی لازم بود تا بتواند یک دهم آن را فراهم آورد.

پس با این مخلوق باشکوه و قدرتمند بر قدرت توانائی که هیچ ممکنی از حیطه قدرت او بیرون نیست استدلال کن، خداوندی که هیچ کثرتی از توانائی او افزون نیست.

✿ عجایب خلقت ماهیها و زندگی آنها

در خلقت ماهی‌ها و مناسبت آنها با آن چیزی که برایش آفریده شده‌اند تأمّل کن، خداوند او را بی پا آفریده، زیرا به راه رفتن محتاج نیست، چون محل زندگی او در آب است، و شُش ندارد، چون در میان آب نمی‌تواند نفس بکشد[1]، و بجای پا، دو باله محکم دارند تا مانند پارو در دو پهلوی خود بر آب زند، چنانچه قایقران دو طرف قایق را پارو قرار داده تا با حرکت آنها قایق به حرکت در آید.

---

۱ - البته ماهی‌ها بجای شش آبشش دارند که اکسیژن آب را جدا کرده و به خون می‌رسانند و این نوعی تنفس خاص است.

و جسمش را از فلس پوشانیده تا فلسها مانند حلقه‌های زره به هم زنجیر شوند و او را از آفتها حفظ نمایند.

و چون بینائی آنها ضعیف است و آب مانع دیدن آنهاست، خداوند شامه‌ای قوی به آنها عطا فرموده، که بوی طعمهٔ را از مسافت دور احساس کنند و بدنبال آن بروند. زیرا اگر چنین شامه‌ای نداشت، نمی‌توانست به روزی خود برسد.

و از دهانش به گوشهایش منفذهایی قرار داده که چون دهان را از آب پر می‌کند از گوشهایش بیرون می‌فرستد، و بدین وسیله تنفس می‌کند، و احساس راحتی و نشاط می‌نماید، همانگونه که حیوانات دیگر در هنگام تنفس به نسیمی احساس نشاط و راحتی می‌کنند.

❀ ماهیها و فوائد زاد و ولد بسیار آنها

اکنون در بسیاری ماهیها تفکر کن، چنانچه در دل هر ماهی تخمهای بسیاری می‌بینی که از کثرت نمی‌توان آن را شمارش کرد، و علت این کثرت آن است که غذای اکثر حیوانات ماهی است، حتی درندگان که در نیزارها زندگی می‌کنند، در کنار آب می‌ایستند و در کمین ماهی می‌نشینند تا چون ماهی پیدا شود آن را شکار کنند، و چون انسانها و درندگان و پرندگان همگی ماهی می‌خورند، و ماهی‌ها نیز ماهی می‌خورد، تدبیر پادشاه قادر و توانا بر این قرار گرفته که ماهیها را به این کثرت را بیافریند.

اگر می‌خواهی وسعت حکمت آفریدگار جهان و کمی علم و دانش آدمیان را بدانی، نظر کن به آنچه خداوند در دریاها از انواع ماهیها و حیوانات آبزی و صدفها و انواع مخلوقات آفریده، که آنها را کسی نمی‌تواند شمارش نماید، و منافع آنها را

هم نمی‌توان فهمید، مگر اندکی از مردم که به مرور زمان و با دیدن حادثه و رخدادی بر آن اطلاع پیدا کرده باشند، مانند رنگ قرمز، که می‌گویند رنگ کردن به رنگ قرمز را مردم از آن زمان یاد گرفتند، که سگی در کنار دریا می‌گشت، و کرمی را در آنجا یافت و خورد و دهانش به خوناب رنگین شد، و چون مردم دهان آن سگ را مشاهده کردند، آن رنگ را پسندیدند و به زیبایی آن پی بردند.

و نظایر آن بسیار است که مردم گاهی بر آن واقف می‌شوند، و به مصالح آن پی می‌برند.

مفضل گفت: چون سخن به اینجا رسید، هنگام ظهر شد و مولایم به نماز برخاست و فرمود: انشاء الله فردا بامداد بیا.

من نیز بخاطر آنچه مولایم از لطایف علوم و غرایب حِکمتها بر من افاضه فرموده بود، شاد و مسرور بازگشتم، و خدا را بر این نعمت بزرگ حمد و ثنا گفتم، و شب را با نهایت شادی و سرور خوابیدم.

مجلس سوم

مفضل می‌گوید: چون روز سوم بامداد به خدمت مولایم شتافتم، و اجازه خواستم، و سعادت ملازمت حضرت را پیدا کردم، دو زانو در خدمت مولایم نشستم و حضرت آغاز سخن کرده و فرمودند:

حمد و سپاس خداوندی را سزاست که ما را بر سایر بندگانش برگزید، و دیگران را بر ما فضیلت و شرافت نداد، و ما را به علم خود مخصوص گردانید، و به حلم خود توانا نمود، هرکس از ما دوری گزیند دوزخ جایگاه اوست، و هرکس در سایه هدایت ما جای گیرد، بهشت منزل و مأوای او.

ای مفضل: برای تو خلقت انسان و آنچه حق تعالی از بدو خلقتش برای او تدبیر کرده و حالاتی که در مراتب مختلف بر او گذشته و عبرتهایی که در آن است بیان کردم.

و همین طور در عبرتهایی که در خلقت انواع حیوانات نهفته است، برایت بازگو نمودم.

اینک می‌خواهم به ذکر آسمان و آفتاب و ماه و ستارگان و فلک و شب و روز، و سرما و گرما، و عناصر چهارگانه یعنی زمین، آب، هوا و آتش، و همچنین باران و خاک و سنگها و معادن و نباتات و نخل و درختان دیگر و عبرتهایی که در آنها آشکار کرده برایت بگویم.

عناصر چهارگانه (آب، هوا، آتش و خاک)

ابتدا در رنگ آسمان فکر کن، که چرا به این رنگ آفریده؟ برای آنکه موافق‌ترین رنگ‌ها برای چشم و نور بصر این رنگ است که آن را تقویت می‌نماید، تا آنجا که اطبا می‌گویند که اگر کسی ضعفی در دیدگانش پدید آمده باشد، باید به رنگ سبز مایل به سیاهی (آبی نیلگون) بنگرد. و بعضی از پزشکان ماهر به کسی که قدری بینایی او کند شده و باصطلاح چشمش کم سو شده تجویز می‌کنند که به طشتی پرآب که نیلی رنگ باشد بنگرد، تا چشمانش تقویت شود. ببین چگونه خداوند رنگ آسمان را نیلگون قرار داده، تا چشم دوختن به آسمان برای دیده‌ها ضرر نداشته باشد.

پس این چیزی که حکما و دانشمندان بعد از تجارب بسیار به آن پی برده‌اند، چون خوب بنگری می‌بینی که موافق آن حکمت بالغهٔ الهی است که در همه چیز وجود دارد، و باید ملحدان و منکران در باره آن فکر کنند و از آن عبرت بگیرند. «خدا آنان را بکشد، می‌خواهند از حق به کدام سو بگریزند»؟[1]

آفتاب و اطوار مختلف آن

ای مفضل! در طلوع و غروب آفتاب که برای بوجود آمدن شب و روز تقدیر شده تدبر کن، ببین اگر طلوع آفتاب نبود همه امور دنیا لغو و باطل می‌شد و مردم نمی‌توانستند برای امور زندگی و معاش خود سعی و تلاش کنند و دنیا همیشه در چشمشان تیره و تار بود، و زندگی بدون لذّت روشنائی و نور گوارا نبود، و

---

۱ - قَاتَلَهُمُ اللّهُ أَنّى يُؤْفَكُونَ. «سوره توبه، آیه ۳۰».

مصلحت‌هایی که طلوع خورشید دارد، از آفتاب روشن‌تر است، و نیازی به شرح و بیان ندارد.

بلکه در منافع غروب آفتاب تامل کن، که اگر نبود، برای مردم آرامش و سکون میسّر نبود، با آن احتیاج شدیدی که مردم به خواب و استراحت دارند، تا بدن آنها از خستگی فارغ گردد، و حواس آنها تقویت شود، و نیروی هاضمه برای هضم غذا و رسانیدن آن به اعضای بدن تحریک گردد.

و اگر همیشه روز بود، حرص، مردم را وامی‌داشت تا پیوسته کار کنند، و بدن خود را بکاهند، زیرا بسیاری از مردم آنقدر حرص بر جمع و کسب و ذخیره کردن مال دارند، که اگر تاریکی شب مانع آنها نمی‌شد، آرام نمی‌گرفتند و آنقدر کار می‌کردند که خود را به هلاکت افکنند.

و همین طور اگر شب نمی‌آمد، زمین از حرارت آفتاب آنقدر گرم و تفتیده می‌شد، که حیوانات و گیاهان نابود می‌شدند.

لذا خداوند خبیر توانا با حکمت و تقدیر خود طوری مقدّر کرده که آفتاب گاهی طلوع می‌کند و گاهی غروب، مانند چراغی که گاهی برای اهل خانه می‌افروزند، که نیاز خود را با آن برطرف سازند، و گاهی خاموش می‌کنند تا آرام گیرند و استراحت نمایند.

پس نور و ظلمت که ضد یکدیگر هستند، هر دو را برای نظام عالم و انتظام زندگی انسانها آفرید.

❀ کوتاهی و بلندی آفتاب

و همین طور در کوتاهی و بلندی آفتاب، که در هر سال چهار فصل مختلف

پدید می‌آورد فکر کن، ببین در زمستان حرارت در باطن درخت و گیاه پنهان می‌شود، تا مواد بوجود آمدن میوه‌ها در آنها تولید گردد، و در هوا تراکمی پدید می‌آید که ابر و باران در هوا بوجود می‌آید، و بدن حیوانات مستحکم می‌شود، و قدرت و توان پیدا می‌کنند. و در بهار آن موادی که در زمستان در درختان و گیاهان تولید شده بود، به جنبش در می‌آیند، و گیاهان و گلها و شکوفه‌ها می‌رویند، و حیوانات دارای فرزند می‌شوند، و رطوبات اضافی و مزاجهای فاسد بدن حیوانات تحلیل می‌رود، و رطوبت روی زمین کم می‌شود، تا ساختن ساختمانها آسان گردد، و در پائیز هوا صاف می‌شود، و بیماری‌ها برطرف می‌گردند، و بدن‌ها سالم می‌شوند، و شبها دراز می‌گردد تا اعمالی که در شب می‌بایست انجام گیرد آسان گردد.

و اگر بخواهیم تمام مصلحت‌های فصول را بشماریم سخن به درازا می‌کشد و بطول می‌انجامد.

✿ سیر خورشیدی و ایجاد فصول و ماهها

اکنون در باره حرکت خورشید و تدبیری که در آن بکار رفته که به شکلی خاص صورت می‌گیرد، و موجب ایجاد ماههای دوازده گانه و فصول چهارگانه، یعنی بهار و تابستان و پائیز و زمستان می‌گردد قدری تامل کن[1]، ببین در این مقدار از حرکت آفتاب، غلات و میوه‌ها می‌رسند، و کارشان به پایان می‌رسد، و باز در سال دیگر نشو و نما را از سر می‌گیرند.

---

۱ - بروج (ماههای) دوازده گانه، عبارتند از: حمل، ثور، جوزاء، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو، حوت که حَمَل فروردین است تا برسد به حوت که اسفندماه می‌باشد که مطابق سال شمسی است.

نمی‌بینی که سال (شمسی) به مقدار حرکت خورشید است از اول فروردین تا ابتدای فروردین سال بعد، و با این سال و امثال آن زمانها پیموده می‌شود، از زمانی که حق تعالی عالم را آفریده، تا هر عصر و زمانی که بخواهند، و به وسیله آن مردم میزان عمر خود را حساب می‌کنند، و مدت قرضها و اجاره‌ها و معاملات و سایر امور خود را، به یک دوره گردش آفتاب، که یک سال تمام می‌شود، ضبط و ربط می‌نمایند.

و باز در چگونگی تابش خوشید بنگر و ببین که چگونه خداوند حکیم آن را تدبیر کرده، زیرا اگر در یک قسمت از آسمان ایستاده بود، و از آن تجاوز نمی‌کرد، بسیاری از مکانها از نور او بهره نمی‌بردند، و کوهها و دیوارها از تابش آن مانع می‌شدند، و چون اراده فرمود که نفعش تام و فراگیر باشد، چنین تقدیر کرد که اول روز از مشرق بتابد و بر سرزمینهایی که در جهت مقابل او در مغرب قرار دارند نورافشانی کند، و پیوسته حرکت کند و بگردد، و به جاهای مختلف نور دهد تا به مغرب منتهی گردد، و بر مشرق که اول روز بر آن نتابیده بتابد، تا مکانی نماند که بهرهٔ خود را از خورشید نبرده باشد.

که اگر آفتاب یک سال یا کمتر از این روش سرپیچی می‌کرد و بر اهل جهان نمی‌تابید، حال آنها دگرگون می‌شد، بلکه در آن حال ثبات و بقا برایشان محال می‌گردید. آیا مردم نمی‌بینند که این امور مهمی که از حیطه تصرف آنها به دور است چگونه سامان گرفته، و جهت مصالح جهان و بقای نوع آدمی از اوقات خود تخلف نمی‌ورزند؟

ماه و روشنائی و تابش آن

و در برابر منکران به ماه استدلال کن، که در آن دلایلی آشکار بر وجود خداوند جهان است، زیرا عامهٔ مردم در معرفت ماه‌ها از آن استفاده می‌کنند، و سال قمری را با آن می‌شناسند، اما با سال شمسی که بر مبنای حرکت خورشید است موافق نیست، زیرا که سال قمری چهار فصل سال (شمسی) را فرا نمی‌گیرد و نشو و نمای میوه‌ها و درختان در آن مدت به اتمام نمی‌رسد، از این رو ماه و سال قمری از ماه و سال شمسی کمتر است، و گاه یک ماه از ماههای قمری (مانند ماه مبارک رمضان) در زمستان، گاه در تابستان قرار می‌گیرد.

و به روشنی و تابش ماه در ظلمت شب و منفعت آن بنگر، که با وجودی که گفتیم در تاریکی شب مصلحتی است جهت استراحت جانداران، و سرد شدن هوا برای اصلاح نباتات به آن، اما مصلحت نبود که شب همیشه در نهایت ظلمت باشد، و هیچ روشنایی در آن نباشد، و نشود در آن هیچ کاری کرد، زیرا که بسیاری از مردم نیاز دارند که در شب کار کنند، بخاطر اینکه در روز وقت تنگ است و بعضی از کارها به اتمام نمی‌رسد، و یا بخاطر شدت گرمای هوا در روز، لذا شب را خداوند با نور ماه طوری قرار داده که بسیاری از کارها را بتوان در آن انجام داد، مانند شخم زدن زمین، خشت مالیدن، و بریدن چوب و مانند آنها. پس مدبر شب و روز و خالق ظلمت و نور، نور ماه را یاوری برای مردم در امر معاش و انسی برای مسافران که در شبها حرکت می‌کنند قرار داده است.

و باز مقرر کرده است که در بعضی از شبها، در تمام طول شب ماه باشد، و در بعضی دیگر در مقداری از شب، و در بعضی از شبها مطلقا نباشد.

و نورش را کمتر از نور آفتاب قرار داده، زیرا اگر مانند آفتاب می‌بود، امتیاز شب بودن از میان می‌رفت، و مردم مانند روز در کسب معاش خود به حرکت در می‌آمدند و سکون و آرامش آنها بر هم می‌خورد، و ای بسا موجب هلاکت و نابودی آنها می‌گردید.

و در تغییرات حالات ماه بطوری که گاه بدر و تمام است و گاه هلال، گاه محاق (کاملا پنهان) است، و گاه در حالت خسوف[1]، گاهی نورش زاید است و زمانی ناقص، تنبه و هشداری است به بندگان که اینها به قدرت خدایی است که آفریننده و مقدر آن است، و بر وفق مصالح بندگانش، هر نحو که بخواهد آن را می‌گرداند، تا بندگانش عبرت گیرند.

❀ ستارگان و اختلاف حرکات آنها

ای مفضل! در باره ستارگان و اختلاف و حرکات آنها فکر کن، ببین چگونه بعضی از آنها از جای خود حرکت نمی‌کنند، و با وجودی که با یکدیگر سیر می‌کنند، از هم جدا نمی‌شوند، و بعضی آزاد و رها هستند، و از برجی به برجی دیگر حرکت می‌کنند، و در حرکت از یکدیگر جدا می‌شوند، و هر یک را از این دو گروه دو حرکت مختلف دارند: یکی عام یعنی مانند حرکت همه ستارگان، و آن حرکت شبانه روزی است، که از مشرق به مغرب حرکت می‌کنند. و دیگر حرکت خاص که هر یک برای خود دارند، که آن عبارت است از حرکت از مغرب بسوی مشرق، مانند مورچه‌ای که بر روی سنگ آسیاب به طرف چپ حرکت کند، در هنگامی که آسیاب را به طرف راست به حرکت در آورند. پس مورچه دو حرکت

۱- زمانی که زمین بین ماه و خورشید فاصله شود و بر روی ماه سایه اندازد را خسوف می‌گویند.

مختلف دارد، یکی با اراده خودش که بطرف جلو حرکت می‌کند، و یکی اجباری که بخاطر حرکت آسیاب برخلاف آن جهت حرکت می‌کند.

پس از کسانی که معتقدند که این ستارگان به طبع و دلخواه خود بدون مدبر، و بدون مهندسی سازنده حرکت می‌کنند بپرس که اگر اینطور باشد که آنها می‌گویند، چرا همگی ساکن نیستند؟ و یا همگی از برجی به برجی دیگر منتقل نمی‌شوند؟ زیرا تصادف و اهمال یک معنا دارد، چگونه از اهمال و خودسری دو حرکت مختلف و معلوم با اندازه‌ای مشخص پدید می‌آید؟

پس از این مسئله روشن می‌شود که بنای این دو حرکت مترتب بر اندازه و تقدیر خداوند حکیم و دانا و تدبیرگر اشیاست. و به شانس و اتفاق نیست، آنگونه که منکرین و ملحدین می‌گویند.

❀ ثوابت و سیارات و حکمت خلقت آنها

و اگر بگویند که چرا بعضی از ستارگان ثابت هستند، و بعضی متغیر؟

جواب می‌دهیم که اگر همه بر یک روال بودند، و اختلافی در اوضاع آنها نسبت به یکدیگر نبود، بی‌شک دلالتی که در راهنمایی بشر داشتند[1]، از میان می‌رفت، همچنان که منجمان با انتقال آفتاب و ماه و ستارگان در برج منازل و اختلاف اوضاع آنها نسبت به یکدیگر،[2] استدلال می‌کنند بر اموری که در عالم

---

۱ - علامه مجلسی اضافه کرده‌اند که: (بلا شک دلالتی که نجوم بر حوادث آینده می‌کرد و یکی از اسباب علوم انبیاء و اوصیاء ﷺ است از میان می‌رفت)، و حال اینکه علوم آن بزرگواران مبتنی بر وحی و القاء ملک بوده نه مانند منجمان از راه نجوم، هرچند از آن علوم هم آگاهی داشته‌اند.

۲ - که حالت‌هایی از قبیل مقابله و مقارنه و تثلیث و تربیع و تسدیس را (از اصطلاحات علم نجوم است که هر یک به معنای خاصی از قرار گرفتن ستارگان در جایگاهی خاص دلالت دارند)، بوجود می‌آوردند و با آن می‌توان حوادث زمین را پیش بینی کرد.

بعد از این بوجود خواهد آمد.

و نیز اگر همه در حرکت و انتقال بودند، دیگر منازل و بروج منتفی می‌شد، زیرا که انتقال سیارات با قرار گرفتن به موازات ثوابت، منازل و بروج را بوجود می‌آورد، همانطور که حرکت یک مسافر را از منازل مشخص و ثابتی که طی کرده می‌شناسند. بلکه اگر به یک شکل حرکت می‌کردند، نظام به هم می‌خورد و نیازها و حاجتها منتفی می‌شد، زیرا کسی می‌توانست اشکال کند که اینکه حرکات به یک حال و یکنواخت است دلالت می‌کند که حرکت ستارگان مهمل و بدون مدبر است. بنابر این همین اختلاف سیر است که نشان می‌دهد که مصلحتی و نظامی در کار است و تدبیری در آن بکار رفته است.

اکنون در باره ستاره گانی که بعضی هر یک سال ظاهر می‌شوند و گاهی در برخی از اوقات سال پنهان می‌شوند تفکر کن، ستارگانی همچون ثریا[۱] و جوزا[۲] و دو ستاره شعرا[۳]، و سهیل[۴]، زیرا که اگر همگی در یک وقت ظاهر

---

۱ - ثریا مصغر ثروی هم نام ستاره‌ای است که به آن پروین، پرند، پرن و نرگس نیز گفته می‌شود، و هم یکی از صورتهای فلکی است که آنها شش ستاره هستند که بر کوهان ثور قرار دارند، و منزل سوم از منازل ۲۸ گانه قمر نیز می‌باشد و در زمستان در اول شب پیدا می‌شوند، و این کلمه مشتق از کلمه ثری به معنی کثرت است (لغت نامه دهخدا).

۲ - به معنی گوسفندی سیاه است که لکه‌های سفید در بدنش باشد، چون در میان گوسفندان، گوسفندی که به این رنگ باشد بسیار نمایان است، از این رو این ستاره که در میان بروج روشن و نمایان است را جوزا گفته‌اند.

۳ - نام دو ستاره است که یکی را شعرای عبور یا یمانی گویند که پرنورتر است و در آخر تابستان در آسمان نمایان می‌شود، و دیگری شعرای غمیصاء است که روشنی کمتری دارد و آن را شعرای شامی می‌گویند. به این دو ستاره شباهنگ و کاروانکش نیز گفته شده و آن دو را اختا سهیل یعنی دو خواهر ستاره سهیل نیز نامیده‌اند. (فرهنگ دهخدا).

۴ - نام ستاره‌ای است نورانی در ناحیه جنوب که در پایان فصل گرما که میوه‌ها کاملا رسیده می‌شوند، دیده می‌شود و اهل یمن زودتر این ستاره را می‌بینند.

می‌شدند، استدلال به فصول و احوال مختلف امکان نداشت، چنانکه طلوع بعضی از ستارگان را علامت رسیدن میوه‌ها، و بعضی دیگر را نشانه بار کردن شتران، و به بعضی به رسیدن بعضی از فصلها می‌دانند.

و همانطور که بعضی از ستارگان گاه ظاهر و گاه پنهان هستند، بعضی را دائم الظهور آفریده که هرگز پنهان نمی‌شوند، مانند «بنات النعش»[۱] که هفت ستاره‌اند، و جَدْی[۲] و فرقدان[۳]، زیرا مصلحت در این است که بعضی اینگونه باشند تا علامتی برای شناخت قبله و جهات راهها در دریا و صحرا باشند، زیرا که در اکثر مناطق مسکونی زمین دائما ظاهرند و هرگز از دیده‌ها پنهان نمی‌شوند، لذا در شناخت امور آسمانی و تشخیص جهات و راهها به آن هدایت می‌شوند.

و در این دو امر مختلف (یعنی ظهور و پنهانی ستارگان) هر یک مصلحتی بزرگ است که اگر یکی از آنها تحقق نمی‌یافت، مصالح بسیاری فوت می‌شد.

و در ستارگان منافع زیاد دیگری نیز هست، زیرا بسیاری از اموری که زمان آنها با مسائل نجومی تنظیم می‌شود، مانند زراعت، درختکاری، سفر در دریا و صحرا وابسته به حوادثی همچون وزیدن بادها و باریدن باران و بروز سرما و گرما، هستند، و به وسیله آنها مسافران در شبها هدایت می‌شوند، و با نور آنها در طی کردن بیابانهای تاریک، و دریاهای مالامال از آب بهره می‌برند، و قطع نظر از همه

۱- بنات النعش یا هفت اورنگ دو دسته ستاره هستند که بنات النعش صغری را دب اصغر و بنات النعش کبری را دب اکبر یا خرس بزرگ می‌گویند. این دو صورت فلکی نقش بسیار زیادی در تشخیص منجمین برای بسیاری از امور نجومی دارند که از جمله آنها ستاره قطبی است.

۲- جَدْی و یا جُدَیّ بزرگترین ستاره صورت فلکی بنات النعش صغری یا خرس کوچک است که به آن ستاره قطبی نیز می‌گویند.

۳- دو ستاره درخشان هستند در صورت فلکی دب اصغر (خرس کوچک) که به آنها دو برادران نیز گفته می‌شود.

این منافع، در اصل حرکت آنها در آسمان، که گاه بسوی مشرق و گاه مغرب حرکت می‌کنند، برای اندیشمندان عبرت‌هاست، زیرا که اینها با سرعتی حرکت می‌کنند که فوق آن را نمی‌توان تصور کرد، و اگر نزدیک ما با این سرعت حرکت می‌کردند، دیده‌ها را به خاطر کثرت نور خود کور می‌کردند، همانطور که اگر برق‌های آسمان پی در پی پدید آیند، ترس از کوری را موجب می‌گردند.

و همان گونه که اگر عده‌ای در جایی گنبدی شکل ایستاده باشند و چراغهای زیادی روشن کنند و با سرعت گرد آنها بچرخانند، آنقدر گیج و حیران می‌شوند که همگی نعش زمین می‌گردند.

ببین چگونه خداوند دانای حکیم تقدیر فرموده که این ستارگان دور باشند تا به دیده‌ها ضرری نرسانند، و علیرغم آن، مصلحتی که در حرکت سریع آنهاست رعایت شود، و اندک نوری هم که دارند بخاطر این است که اگر کسی شبها کار و حرکتی ضروری داشته باشد از نور آنها بهره‌مند گردد، و اگر انوار آنها نبود، انسان نمی‌توانست در شب تاریک از جای خود حرکت کند.

پس تأمل کن در لطف و حکمت پروردگار دانای توانا، که تاریکی را برای مصلحت در مقداری از زمان مقرر ساخت، و برای آنکه مردم به آن نیازمندند و با قدری از نور توام گردانید، تا کار بر مردم دشوار نشود.

در توصیف و فوائد حرکت فلک

و در باره فلک فکر کن، که چگونه با آفتاب و ماه و ستارگان و برج‌های خود پیوسته به دور عالم می‌گردد، با حرکت حساب شده‌ای که در آن اختلاف نمی‌افتد، و چهارفصل به وسیله آن منتظم می‌گردند، و حیوانات و گیاهان با این

تدبیر رشد می‌کنند، و به نهایت کمال خود می‌رسند.

آیا یک چنین تدبیری که همه عالم با این وسعت بوسیله آن به مصلحت می‌گردد و نظام می‌پذیرد، بدون خواست خداوند حکیم می‌توانست باشد؟[1]

سپس فرمودند: اگر کسی بگوید گاهی از روی اتفاق چنین چیزهایی رخ می‌دهد؟ پاسخ می‌دهیم که اگر این شخص دولابی[2] را ببیند که می‌گردد، و باغی را بوسیله آن به درختان وگیاهانش آب می‌دهند، و ببیند که آلات و ادوات دولاب همه بر طبق قانون حرکت می‌کنند، و مطابق مصلحت باغ ساخته شده، آیا احتمال می‌دهد که بدون سازنده و طراح به وجود آمده باشد؟

و اگر او جرأت کند و بگوید آری، مردم در حق او چه خواهند گفت؟

هرگاه عقل در باره دولابی که از چند تکه چوب ساخته‌اند، و با تدبیر اندکی برای مصلحت قطعه‌ای از زمین پرداخته‌اند، باور نکند که بدون سازنده امکان ندارد به وجود آمده باشد، چگونه تجویز می‌کند که این دولاب بزرگ که با حکمتهای بسیاری که اذهان بشر از درک آن قاصر است خلق شده، بدون سازنده و طراح مقتدری بوجود آمده باشد.

۱- علامه مجلسی در توضیح این فقره آورده است: آنچه حضرت بیان فرمودند، از سرعت حرکات افلاک و آنچه حکما ضبط کرده‌اند، نُه فلک است که مذکور شد، و از احادیث هفت فلک و عرش و کرسی و حجب و سرادقات بسیار ظاهر می‌شود، که حکماء اثبات نکرده‌اند، اما نفی هم نکرده‌اند. و حرکت شبانه روزی که اسرع حرکات است که در شبانه روزی یک دور قطع می‌کند، به فلک نهم منسوب می‌دانند، و بُعد محدب آن را از زمین به غیر از خدا نمی‌داند، و بعد مقعر آن که به اعتقاد حکما مماس سطح محدّب فلک ثوابت است، از زمین موازی سی و سه هزار بار و هزار و پانصد و بیست و چهار هزار و شصت و نه فرسخ تقدیر کرده‌اند، و حرکت آن در شبانه روزی دویست و نه بار، و هزار فرسخ است، هر نقطه از آن این مسافت را در روزی طی می‌کند. از اینجا قیاس کن که سرعت در چه مرتبه‌ای است؟ «ذٰلِکَ تَقدیرُ العَزیزِ العَلیم».

۲- دولاب: چرخ چاه که با آن آب می‌کشند.

و اگر در این املاک و سرزمین‌های بزرگ خلل و رخنه‌ای پیدا شود، که احتیاج به مرمّت و اصلاح داشته باشد، همان گونه که آلاتی که مردم برای کارهای خود می‌سازند، گاهی محتاج به مرمّت و اصلاح می‌گردند، چه کسی می‌تواند این مهم را چاره کند؟ و کدام سازنده از عهدهٔ این مرمّت بر می‌آید؟

❀ مقادیر شب و روز موافق منافع بندگان است

ای مفضل در باره مقادیر شب و روز فکر کن، که چگونه بر وفق مصلحت بندگان مقدّر گشته، زیرا در اکثر مناطق مسکونی زمین نهایتا روز بیش از پانزده ساعت نیست، اگر مقدار روز صد ساعت یا دویست ساعت می‌شد، هر جنبنده‌ای که بر روی زمین می‌زیست از حیوانات گرفته تا گیاهان و نباتات نابود می‌شدند. حیوانات بخاطر اینکه در این مدت طولانی قرار و آرام نمی‌گرفتند، و چهار پایان در این روز دراز مشغول چرا می‌گردیدند، و انسانها در تمام این مدت مشغول کار می‌شدند. معلوم است که اینها باعث هلاکت و نابودی می‌شود.

و اما گیاهان چون از حرارت آفتاب در این زمان طولانی سوخته و خشک می‌شدند.

و همین طور اگر شب صد یا دویست ساعت بطول می‌انجامید، حیوانات در این مدت از حرکت باز می‌ماندند، و نمی‌توانستند بدنبال معاش بروند، و از گرسنگی می‌مردند، و حرارت طبیعی که برای گیاهان مناسب است کم می‌شد، و فاسد می‌شدند. همان گونه که بعضی از گیاهان اگر در مکانی برویند که آفتاب بر آنها نتابد، فاسد می‌شوند[۱].

---

۱ - علامه مجلسی در این فقره توضیحاتی فرموده‌اند که بد نیست در پاورقی آورده شود.

می‌فرماید: آنچه حضرت فرموده‌اند که طول روز زیاده از پانزده ساعت نمی‌شود در عمدهٔ معموره (مناطق مسکونی زمین) است، و توضیحش آن است که زمین موافق مذهب حکما کروی است، و شواهد حسیّه بسیار بر آن دلالت دارد، و آب به اکثر سطح آن محیط است، و عمارات بر کمتر از یک ربع است از سطح آن، و آن ربع را ربع مسکون می‌نامند، و دائرهٔ عظیمه‌ای که معدل النهار بر سطح زمین احداث کند، آن را خط استوا خوانند، و ابتدای معموره را از آنجا گیرند در طرف عرض، و کمتر از یک ربع زمین معموره است، زیرا که ربعی از زمین که از خط استوا به طرف شمال واقع است آن را ربع مسکون می‌نامند، که محل سکنای انسان و حیوانات است. اما تمام آن معمور نیست، بلکه بعضی از آن در جانب شمال از فرط سرما ممکن نیست که حیوانی در آن تواند بود، و مبدء عمارت از جانب مشرق موضعی است که آنرا گنگ‌دژ (شهری است در ترکستان که شب و روز در آنجا مساوی است و بسیار خرم و خوش آب و هواست) گویند، و از جانب مغرب جزیره‌ای است که اکنون خراب است و آن را جزایر خالدات نامند (خالدات نام شش جزیره است که برابر شهرهای مغرب، که بنام جزایر سعادت نیز معروف‌اند، در سواحل غربی آفریقا واقع‌اند. دهخدا آورده است که طبق تحقیقات جدید آنها مرکب از هفت جزیره مسکونی هستند به نامهای: تنریف، فورتونتورا، کاناری کبیر، لانزاروت، پالما، گومرا و جزیره هیرو)، و از آنجا تا ساحل دریای مغرب ده درجه است، و معظم معموره را در عرض به هفت قسمت کرده‌اند، هر قسمتی در طول از مشرق تا مغرب و در عرض چندان که غایت درازی روز نیم ساعت تفاوت کند، و در خط استوا درازی روز دوازده ساعت زیاده نمی‌شود، و بعضی مبدء اقلیم اول را از خط استواء گیرند، و بعضی از جائی که درازی روز دوازده ساعت و نصف است تقریبا. و مبدء دوم آنجا بود که سیزده ساعت و نصف ربع باشد.

و مبدء سیّم آنجا بود که سیزده ساعت و سه ربع باشد. و مبدء چهارم چهارده ساعت و ربع.

و مبدء پنجم چهارده ساعت و سه ربع، و مبدء ششم پانزده ساعت و ربع. و مبدء هفتم پانزده ساعت و سه ربع. و آخر اقلیم هفتم که منتهای معموره است موافق مشهور جائی بود که درازی روز به شانزده ساعت و ربع رسد.

و چون در آخر معموره عمارتی نیست، مردم او از قبیل حیواناتاند. حضرت امام طول آنها را نسبت به عمده معموره حساب کرده‌اند، و نهایتش را پانزده ساعت فرموده‌اند.

بدان که بلادی که بر خط استوا واقع شده شب و روز آن همیشه برابر است، و جمیع کواکب را طلوع و غروب می‌باشد، حتی جدی و فرقدین، و در آن بلاد هشت فصل باشد، دو تابستان و دو زمستان، و دو پائیز و دو بهار، و مواضعی که بر خط استواست، مانند سودان، مغرب، و اسافل بربر (شمال آفریقا که شامل مصر، لیبی، تونس، مغرب و...است، بعضی هم آن را به فاصله حبشه تا زنگبار اطلاق نموده‌اند) (دهخدا تحت واژه بربر)، و بلاد حبش، و جنوب سراندیب (شهری که در جزیره

منافع عظیم سرما و گرما

و به آمدن سرما و گرما به دیده عبرت بنگر، ببین چگونه پی در پی می‌آیند و باکم و زیادی و اعتدال در جهان تصرف کرده و تغییر می‌دهند، برای آنکه چهار فصل را در سال بوجود آورند، و مصالحی که ذکر شد و غیر آنها متحقق شوند.

همین طور باعث دباغی بدن جانداران می‌شوند و باعث اصلاح آنها می‌گردند، و اگر این دو بر بدن وارد نمی‌شدند، بدن‌ها فاسد و ضایع می‌گردید.

و باز در این مصلحت که چگونه سرما بتدریج داخل گرما می‌شود و عکس آن، که سرما اندک اندک کم می‌شود تا گرما به نهایت می‌رسد تفکر کن، زیرا اگر به

سیلان در جنوب هندوستان واقع شده و روی خط استواست و یاقوت بسیاری دارد) همه گرمسیر و به غایت گرم است، و اهل آن بُقاع (مکانها) سیاهان و جعد موی‌اند (پیچیده موی، مو وزوزی) و از اعتدال مزاج و خلق نیک، نیک در افتاده‌اند، و بلادی که عرض شمالی دارند، هر چند عرض بیشتر می‌شود قطب شمالی که جدی نزدیک به آن است، بلندتر می‌شود، و قطب جنوبی از افق پست‌تر می‌شود، و آنچه عرض‌شان کمتر از میل کلی است، سالی یک مرتبه چنین می‌شود، و آنچه زیاده از میل کلی است، مثل این بلاد و اکثر معموره، آفتاب به سمت رأس نزدیک می‌شود در تابستان، و دور می‌شود در زمستان. اما بسمت رأس نمی‌رسد، و چندان که دوری از خط استوا بیشتر می‌شود، تفاوت در میان شب و روز بیشتر می‌شود، تا بجائی می‌رسد که روز به یک ساعت رسد، یا کمتر. و همچنین شب چنان که نقل کرده‌اند، که تیمور در دشت قیچان به جائی رسید، نماز شام که کردند، صبح طالع شد، فرصت خفتن نیافتند. و به جائی می‌رسد که بیست و چهار ساعت روز باشد، و آن روز را شب نباشد (قرآن کریم نیز در مورد حضرت ذوالقرنین فرموده: تا آنجا که ذوالقرنین به سرزمینی رسید که ما میان او و آفتاب ساتری قرار نداده‌ایم، یعنی هیچگاه خورشید پنهان نمی‌شود، قابل توجه است که این نقطه یا یکی از این نقاط جزیره‌ای است در کشور نروژ که آن را «جزیره لوپاه می‌نامند)، و همچنین شب بیست و چهار ساعت، و آن شب را روز نباشد، تا آنکه عرض به نود درجه رسد، و آن را عرض تسعین گویند، و در آنجا معدل النهار بر افق منطبق شود، و قطب شمالی که نزدیک ستارهٔ جدی است محاذی به سمت رأس شود، و دور فلک در آنجا رحوی باشد، یعنی به روش آسیا گردد، و شش ماه تمام روز باشد، و شش ماه تمام شب، شبانه روزی یک سال باشد، مشرق و مغرب معینی نباشد، اما در آنجاها از کثرت برودت و جهات دیگر کسی تعیّش (زندگی) نمی‌تواند کرد.

یکباره از سرما به گرما داخل می‌شدیم، به بدنها ضرر می‌رساند، و امراض مُزمنی را ایجاد می‌کرد، چنانکه اگر کسی از حمام بسیار گرم، به هوای بسیار سرد وارد شود، به او صدمه زیادی وارد می‌شود، و موجب بیماری او می‌گردد.

پس بدان که حضرت حق این تدریج را در سرما و گرما برای مصلحت بندگانش قرار داده تا دلیلی باشد بر وجود خداوند توانای حکیم.

حال اگر کسی بگوید که این تدریج، بخاطر کندی سیر خورشیدی در بلندی و کوتاهی ارتفاع آن با زمین است، می‌پرسیم که علت کندی این سیر چیست؟

اگر بگویند که علت آن بزرگی دایره آفتاب و دوری فاصله مشرق و مغرب است، باز هم از علت آن می‌پرسیم، تا منتهی شود به اینکه به تدبیر حکیمانه سازنده توانای آن است، که با قدرت کامل و حکمت شامل خود، این حرکت را بر طبق مصلحت موجودات آفریده است.[۱]

و بدان که اگر گرما نبود میوه‌های تلخ پخته و شیرین نمی‌شدند، تا مردم از تر و خشک آن بهره ببرند، و اگر سرما نبود، زراعت در زمین اینقدر نمی‌ماند، تا جوانه بزند و حاصل دهد که کفاف قوت انسان‌ها و حیوانات را نموده، و اضافه هم بیاید که بار دیگر با آن زراعت نمایند.

آیا نمی‌بینی که در هر یک از گرما و سرما چه منفعت‌های عظیمی نهفته است، ولی با وجود این همه سودهای سرشاری که دارند، بدن را به رنج آورده و انسان از آن متأثر می‌گردد، و هر چند در آن نیز مصلحت حکیمانه خدای جهان هویداست.

۱- علامه مجلسی: زیرا که ترجیح بلامرجح (یعنی اینکه چیزی بدون عاملی که باعث رجحان در بوجود آمدن آن گردد بوجود آید) محال است. و تسلیل علل نیز ممتنع است (یعنی علتها و سببها پشت سر هم بی‌انتها قرار گیرند و به علت العلل یعنی علت نهائی نرسند). و اشتمال صنعت بر حکمت دلیل قاطع است بر علم و حکمت او.

منافع بادها

تنبیه می‌دهم به تو ای مفضل در منافعی که در بادهاست، نمی‌بینی اگر مدتی باد نوزد چه بیماریهایی بوجود می‌آید، نفس‌ها می‌گیرد و بیماران می‌گدازند، و میوه‌ها فاسد می‌شوند، و حبوبات و سبزی‌ها متعفن می‌گردند، و موجب حدوث بیماریهای مهلک مانند وبا[1] می‌شود و در غلات آفت پدید می‌آید. بنابر این وزیدن باد، از حسن تدبیر خالق یکتاست.

از فوائد بسیار مهم هوا انتقال صداست

از حکمت و ویژگی دیگر هوا برای تو بگویم، که عبارت است از صدا، که اثری است که در اثر اصطکاک اجسام در هوا بوجود می‌آید، و آن را به گوش می‌رساند، و مردم در تمام روز و بعضی از شب در مسائل مورد نیاز خود سخن می‌گویند، اگر این سخن در هوا می‌ماند، عالم پر می‌شد از صدا، و کار بر مردم سخت و دشوار می‌شد، و نیاز بود که هوا را تازه و عوض نمایند، مانند کاغذی که نوشته و پر می‌شود، که باید کاغذ دیگری تهیه کرد، و همین طور کاغذهای زیادتر نیاز می‌شود، زیرا آنچه که مردم از نوشتن آن خودداری می‌کنند و نمی‌نویسند بسیار بیشتر است از آنچه می‌نویسند. لذا آفریننده حکیم این هوا را که مانند کاغذی لطیف و پنهانی است، اینگونه قرار داده که به اندازه نیاز حامل سخن شود، و پس از آن اثر سخن محو می‌شود، و برای سخنان دیگر صاف و خالص می‌گردد، و

۱- وبا: مرضی است عمومی و مسری که انسان و حیوان به آن مبتلا می‌شود و گفته‌اند سببش فساد و تباهی هوا و متعفن شدن آن است و اصطلاحا به آن مرگامرگی نیز گفته‌اند.

هرگز کهنه و فاسد نمی‌شود. و همین نسیم که آن را هوا می‌نامند، برای عبرت تو کافی است اگر تفکر کنی در مصلحت‌های آن، زیرا که حیات بدن به آن بستگی دارد، که در لابلای آن و استنشاق آن زندگی نهفته است، و وزیدنش بر بدن آن را تازه و باطراوت می‌کند، و به صلاح آورد، و صداها را از راههای دور آورده، و بوهای خوش را به شامه انسانها می‌رساند. آیا نمی‌بینی از هر طرف که باد می‌وزد، بوی خوش و صدا نیز از آن طرف بیشتر می‌آید؟

و حامل سرما و گرما نیز هست، که هر یک به صلاح عالم هستند، و بادها که می‌وزند باعث راحتی و آرامش بدن انسانها هستند، و ابرها را از جایی به جای دیگر می‌برند و به هم می‌چسبانند، تا همهٔ افق را فرا گیرد، و بعد از باران، باد آب‌ها را پخش می‌کند و درختان را باردار می‌نماید و آبها را سرد می‌کند و کشتی‌ها را جاری می‌سازد، و غذاها را لطیف می‌گرداند، و آتش را برمی‌افروزد و اشیاء تر مانند جامه و چیزهای دیگر را خشک می‌کند. و خلاصه حیات همه چیز به باد بستگی دارد، و اگر باد نبود گیاهان پژمرده می‌شدند، و حیوانات می‌مردند و اشیاء گرم و فاسد می‌شدند.

وسعت زمین چه منافعی در بر دارد

ای مفضّل در جواهر چهارگانه زمین (آب، باد، خاک و آتش) که هر یک را حق تعالی به قدر احتیاج مردم آفریده فکر کن، از جمله آنها وسعت زمین است، تا برای مساکن و چراگاهها و مزارع انسانها کافی باشد، و محل رویشی برای درختان و بدست آوردن چوب برای استفاده انسانها باشد، و ادویه و گیاهان دارویی، و معادن که منفعتهای زیادی دارند در آن قرار بگیرند.

گاهی بعضی افراد نادان با خود می‌گویند که چه منفعتی در این بیابان‌های خشک خالی از سکنه و صحراهای وسیع است؟ و حال آنکه متوجه نیستند که همین بیابانها محل نشو و نمای حیوانات وحشی، و محل چریدن گوسفندان است و بخاطر آن که زمینهای وسیع بیشتری در دسترس انسانها باشد، تا اگر بخواهند شهرها و روستاهای جدید بسازند، و وطن خود را به جاهای بهتر تبدیل کنند، و بسا بیابانهای خالی از سکنه که زمانی قصرها و بستانها در آن بنا بوده، و مردم از آنجا نقل مکان کرده‌اند، و اگر این وسعت زمین نبود، مردم بخاطر کثرت جمعیت، در تنگنا بودند و نمی‌توانستند تغییر مکان دهند و از آنجا بیرون روند.

و باز خداوند توانای حکیم چون این زمین را برای زندگی انسان و حیوانات قرار داده، آنها را طوری در آن ساکن فرموده که راه رفتن بر روی آن برای مردم ممکن باشد، برای انجام کارهای خود، و همین طور نشستن و خوابیدن به جهت آسایش و رفاه، و برای انجام اعمال نیک و پایدار، و اگر همواره زمین زیر پای آنها متحرک و لرزان بود، نمی‌توانستند بناها و سازه‌ها و تجارت‌های خود را در آن به خوبی انجام دهند، و زندگی بر آنها ناگوار می‌شد.

فوائد و حکمتهای زلزله و حوادث طبیعی

و از زلزله و حکمت پیدایش آن عبرت بگیر، ببین چه بلایی بر سر مردم می‌آورد، که هنگام بروز آن وقت اندک است، تا مردم منازل خود را ترک کنند و بگریزند.

اگر کسی بگوید: پس چرا گاهی زلزله می‌شود؟

جواب می‌دهیم که حوادثی مانند زلزله، موعظه و انذاری است که خداوند

مردم را به آنها می‌ترساند، تا از معصیتها بپرهیزند و از آن منزجر شوند، و همین طور بلاهای دیگری که در بدن و یا اموالشان بر آنها نازل می‌گردد، همگی برای به صلاح آوردن و تقویت استقامت و پایداری آنها در دنیاست، و اگر آنها پس از آن صالح شوند، به جای چیزهایی که از ایشان فوت شده، در آخرت ثوابها و نعمتهایی به آنها داده می‌شود که هیچ یک از امور دنیا با آنها برابری نمی‌کند. و اگر مصلحت باشد در عوض آن بلاها، خداوند در دنیا نیز به آنها نعمت خواهد داد.

حکمت‌ها در صلابت و نرمی زمین

و از جمله حکمت‌های خداوند در باره زمین آن است که طبع آن را سرد و خشک آفریده، و سنگ نیز سرد و خشک است، ولی با این تفاوت که سنگ خشک‌تر است از سایر اجزای زمین، حال اگر خشکی زمین بیشتر بود، همه زمین همچون سنگ، سفت می‌شد و گیاهی که حیات همهٔ جانداران وابسته به آن است بر آن نمی‌روئید، و شخم زدن و بنای ساختمان و هیچیک از اعمال ضروری انسانها به راحتی مقدور نمی‌گردید، لذا آن را نرم و ملایم ساخته تا اعمال ضروری در آن به آسانی صورت پذیرد.

حکمت در شیب زمین از شمال به جنوب

و از جمله تدابیر مهم پادشاه حکیم خلقت آن است که مهبّ شمال [۱] همه جا بلندتر است از مهبّ جنوب، از این رو اکثر آبها به سمت جنوب جاری و سرازیر

۱- محل وزیدن بادهای شمال.

می‌شوند[۱]، چرا خداوند بزرگ اینگونه قرار داده؟ برای آنکه آبها جاری شوند و زمینهای مختلف را سیراب نمایند، و باقیمانده آن به دریاها بریزد، همانطور که معماران سطح و بامها را شیب دار می‌سازند تا آب یک جا نماند و سرازیر شود، به همین علت خدای حکیم وزشگاه بادهای شمال را بالاتر از وزشگاه بادهای جنوب قرار داده، زیرا اگر چنین نبود، آب‌ها بر روی زمین می‌ایستادند، و مانع از کارهای مختلف مردم، و باعث مسدود شدن راهها می‌گردیدند.

و اگر این وفور آب در رودخانه‌ها و چشمه‌ها و مجاری زمین نبود، مردم به مشکلات زیادی برمی‌خوردند، زیرا در همه امور خود محتاج به آب هستند، در آشامیدن خود و چهارپایان، و آبیاری کشتزارها، باغها و غلات، و برای نوشیدن حیوانات وحشی و پرندگان و درندگان و ماهیان و حیوانات آبزی.

و در آب منفعت‌های دیگری نیز هست که بخشی از آنها را می‌دانی و از بسیاری از منافع آن غافلی، مانند اینکه اگر آب با خوراکیها و نوشیدنیهای دیگر مخلوط گردد نرم و گوارا می‌شود.

و علاوه بر آن، مردم با آب بدن و جامه‌های خود را می‌شویند و پاک می‌سازند و با آن خاک را برای ساختن عمارت گل می‌کنند، و آتش سوزیها را با آن خاموش می‌کنند، و به حمام می‌روند تا از ملالت و خستگی برهند، و منافع دیگری نیز در آب هست که در هنگام احتیاج معلوم می‌گردد.

و اگر در منفعت این آبهای بسیار که در دریاها بر روی هم انباشته شده تردید داری، وگمان می‌کنی که فایده چندانی ندارد، بدان که دریاها محل زندگی

۱- علامه مجلسی فرموده: و چون آبهایی که در جوف زمین است، تابع آبهای روی زمین هستند، در ارتفاع و پستی، لذا چشمه‌ها و قنواتی هم که جاری می‌کنند، همگی از شمال به سمت جنوب می‌آیند تا بروی زمین برسند و بر روی زمین جاری شوند.

انواع ماهیان و حیوانات دریایی است، و معدن مروارید و مرجان و یاقوت و عنبر است، و بسیاری از ادویه و جواهرات از دریا بیرون می‌آید، و در سواحل دریاها انواع درختان و گیاهان خوشبو و دارویی روئیده می‌شود، که بسیار پرفایده هستند. و همچنین دریا محلی مناسب برای تجارت بین المللی است که از بلاد و کشورهای دور صورت می‌گیرد، مانند آنچه از چین به عراق و از بصره به کوفه و از بلاد هند به شهرهای دیگر می‌برند، و اگر برای تجارت جز راههای زمینی جایگاهی نبود، بسیاری از کالاهای فاسد شدنی در سرزمین خود می‌ماندند و فاسد می‌شدند، و کسی از آنها بهره نمی‌برد، زیرا که هزینه حمل و نقل آنها از قیمت و ارزش خود آنها بیشتر می‌شد، و هیچکس حاضر نبود متحمل این ضررها شود، و در این امر دو مفسده بود: یکی نایاب شدن بسیاری از اشیاء در اکثر بلاد، با وجود نیاز شدید مردم به آنها، و دیگری قطع تجارت دریایی برای نقل کالاها که بسیاری از مردم از این راه کسب روزی می‌نمایند و زندگی خود را می‌گذرانند.

❀ فواید کثرت و وسعت هوا

و همچنین هوا نیز فوائد بسیاری دارد، اگر کثرت و وسعت نداشت، مردم از وفور دود و بخارهایی که در هوا جمع می‌شود خفه می‌شدند، و فضا گنجایش نداشت که ابر و مه را در خود جای داده و باران ببارد. و البته پیش از این در باره فواید و منافع آنها به اندازه کافی اشاره شد.

❀ فواید آتش برای موجودات زنده

و آتش نیز دارای فوائد زیادی است، اما مانند نسیم و آب گسترده نیست،

زیرا اگر مانند آنها در هوا گسترده بود، عالم را به آتش می‌کشید و می‌سوزاند، و چون پیوسته مردم به آن نیاز دارند، و اکثر مصالح زندگی آنها بر آن متوقف است، آن را در مواد آتش زا مانند چوب ذخیره کرده است، تا هر وقت که بخواهد از آن استفاده کنند، و مادام که نیاز به بقای آن باشد، به وسیله مواد سوختی و هیزم آن را نگه می‌دارند.

لذا اگر همیشه لازم بود تا آتش را نگهدارند که مبادا از بین برود، کار بر مردم دشوار می‌شد. و اگر مانند آب و هوا آنقدر فراوان می‌شد نیز عالم را می‌سوزاند، لذا خداوند مهربان بگونه‌ای تقدیر فرموده که انسانها به راحتی از منافع آن بهره ببرند و از ضرر و زیان آن در امان باشند.

❀ استفاده از آتش در انحصار انسانهاست

و دیگر اینکه به دست آوردن آتش انحصارا برای انسان قرار داده، که نیاز شدیدی در امور روزمره خود دارد. و چهارپایان و سایر حیوانات، نه از آتش استفاده می‌کنند و نه از آن بهره می‌برند، زیرا اصولا نیازی به آتش ندارند، و از آنجا که خداوند چنین مقدر کرده است، لذا برای انسان کف و انگشت را آفریده تا بتواند آتش را تهیه کرده و آن را بکار برد. و به سایر حیوانات آن را نداده، و در عوض آنها را به صبر بر جفا و سختیهای طبیعت مانند سرما، و سختی بدست آوردن غذا امداد فرموده، تا مانند انسان دچار سختی‌هایی که در اثر نیافتن آتش می‌گردد، نشوند.

و اگر بخواهم تو را از اندکی از منافع آتش آگاه سازم، از کوچکترین آنها چراغی است که مردم روشن می‌کنند، و شبها برای نیازهای خود بکار می‌برند، اگر این چراغ نبود، مردم در شبها مانند مردگان درون قبر بودند، و در شب تاریک

نمی‌توانستند بنویسند و خیاطی و بافندگی و سایر کارهای لازم را انجام دهند، ببین دیگر حال کسی که در شب دچار درد و مرضی می‌شد، و نیاز مبرمی مثلا به مرهمی برای مالیدن بر زخم و یا داروئی دیگر که به آن شفا یابد، چگونه بود؟

و از دیگر منافع آتش پختن غذاها و گرم کردن بدن و خشک کردن لباسها و منافع بسیار زیادی که نمی‌توان آن را برشمرد، و منافع آتش روشن‌تر از آن است که لازم باشد بیان کنیم، روشن‌تر از خود آتش.

منافع ابر و باران و صافی هوا

ای مفضل! در منافع ابر و فوائد صافی هوا، که گاه چنین است و گاه چنان تفکر کن. و بدان که هر دو برای مصلحت انسان ضروری است، و اگر یکی از آنها دائما می‌بود، امر معاش انسانها مختل می‌شد، زیرا اگر همیشه باران می‌بارید، حبوبات و سبزی‌ها متعفّن می‌شدند، و بدن حیوانات سست و ناتوان می‌شد، و هوا سرد می‌گردید، و انواع بیماری‌ها در میان مردم بوجود می‌آمد، و راههای رفت و آمد مردم مسدود می‌شد.

و اگر هوا پیوسته صاف بود، و باران نمی‌بارید، زمین خشک می‌شد و گیاهان می‌سوختند، و آب چشمه‌ها و رودخانه‌ها تمام می‌شد و ضررهای بسیاری از این بابت به مردم می‌رسید، و خشکی بر هوا غالب می‌شد، و انواع بیماریها از یبوست هوا در مردم پدید می‌آمد.

و چون گاهی آنسان و گاهی اینچنین است، هوا به اعتدال می‌گذرد، و هر یک ضرر دیگری را دفع می‌کند، و همه امور در طبیعت به صلاح انسان و موجودات دیگر سپری می‌شود.

چه مصلحتی در آفرینش عناصر متضاد است؟

اگر کسی بگوید که چرا طوری آفریده نشدد که در هیچ یک ضرر و زیانی نباشد، که لازم باشد با دیگری جبران گردد؟

پاسخ می‌گوئیم که: صلاح انسان در آن است که در دنیا بعضی از مشقّتها و سختیها را ببیند، تا دست از معصیت خدا بردارد، همان گونه که هرگاه بدن انسان بیمار می‌شود، نیازمند داروهای تلخ و ناگوار می‌گردد، تا بهبود یابد و فسادی که در مزاجش پیدا شده، از میان برود، همین طور اگر روح او دچار شرّ و طغیانی شود، نیاز دارد به اموری که انسان را به درد آورد، تا به درمان آن مشغول شود، و از فتنه و فساد باز ایستد، و به اموری که موجب صلاح دنیا و آخرت اوست روی آورد.

ای مفضل! اگر پادشاهی بر اهل کشورش چند هزار کیسه سکه‌های طلا و نقره تقسیم کند، در نظر مردم بزرگ جلوه می‌کند، و آوازهٔ کرم او به هم جای جهان می‌رسد، و حال آنکه این بخشش در برابر یک باران سیراب کننده که با آن شهرها آباد شوند و غلاّت رشد و نمو کنند قابل مقایسه نیست. و حتی در مقابل همه طلاها و نقره‌های زمین برابری نمی‌کند. نمی‌بینی چگونه یک باران برای مردم ارزشمند است، ولی مردم از آن غافل هستند!؟ ولی برای حاجتی بی‌ارزش که دیر به اجابت برسد، بدون اینکه به نعمت‌های بزرگ خدا توجه داشته باشند، عصبانی می‌شوند و به خشم می‌آیند، در حالی که خیر آنها در همین بوده! و اگر حاجت برآورده می‌شد باعث می‌شد که منافع عظیمی را از دست بدهند، و این سود اندک باعث خسران زیادی در آینده آنها شود.

❀ نزول باران و برکات آن

در نزول باران بر زمین و تدبیر خداوند دانای حکیم تأمل کن، که چگونه تقدیر فرموده که از بالا ببارد! زیرا اگر از بالا نمی‌بارید، و مثلا از پهلو می‌بارید، باعث می‌شد که کوهها و تپه ها و ارتفاعات از آن بی‌بهره بمانند و زراعت‌های زمین کم می‌شد.

نمی‌بینی چگونه زراعتی که با آب روان کاشته می‌شود، ثمرش کمتر است از زراعتی که با آب باران به عمل می‌آید؟ و چون باران هر کوه و دشت و هامون را فرا می‌گیرد، و زراعت دیم در دشتها و دامنه کوه‌ها و بر بلندی‌ها و تپه‌ها به عمل می‌آید، و رشد زیادی می‌کند، از مردم در بسیاری از آبادیها زحمت و مئونه جاری کردن آب از جائی بجای دیگر برداشته شده، و نزاعی که میان مردم در جریان قنوات واقع می‌شود، دیگر بوجود نمی‌آید، و تعدی و ظلمی که بخاطر قلدری طبقه قدرتمند پیش می‌آید، تا آب را متصرف شوند، و ضعفا را محروم گردانند صورت نمی‌گیرد!؟

و چون مقرر فرموده که باران از بالا به پایین ببارد، طوری قرار داده که قطره قطره بیاید، تا به زمین فرو رود، و به باطن زمین برسد، و عمق زمین را سیراب کند، زیرا اگر به یکباره می‌ریخت، بر روی زمین جاری می‌شد، و به اعماق زمین فرو نمی‌رفت. و همچنین باعث می‌شد که زراعت‌ها و درختان شکسته شوند. اکنون که بتدریج و با تأنّی قطره قطره می‌آید، زمین را سیراب می‌کند و زراعت را می‌رویاند و زمین را آباد می‌کند بدون اینکه به زراعت ضرری برساند.

و در نزول باران مصالح بسیار دیگری نیز هست، که از جمله اینکه بدن‌ها را

نرم و لطیف می‌کند، و هوا را از آلودگی جلا می‌بخشد، و وبا و امراضی که از فساد هوا به وجود می‌آیند را از میان می‌برد، و آفاتی که در برگ درختان و زراعت پدید می‌آید که آن را یرقان می‌نامند می‌شوید، و از بین می‌برد. و امثال این منافع بسیار است، که ذکرش موجب طولانی شدن سخن می‌گردد.

و اگر کسی بگوید که چرا در بعضی از سالها از کثرت نزول باران آفتهای زیادی به گیاهان صدمه می‌رساند، و سرما و بیماریها و عفونتها در هوا حادث می‌شوند که موجب رسیدن زیان به انسانها و یا کشت و زرع آنها می‌گردد، پس سبب اینها چیست؟

پاسخ می‌گوئیم که آری، همین طور است، بدین دلیل که حق تعالی صلاح دین بندگانش را هم در نظر دارد، کما اینکه گاهی انسانها از وفور مال و منال و حطام دنیا دچار معصیت‌ها و گناهان بسیاری می‌شوند، و برای اینکه موجب انزجار آن‌ها از معاصی گردد، آنها را به این گونه بلاها مبتلا می‌کنند. (چنانکه در قرآن نیز می‌فرماید: «وَلَنَبْلُوَنَّكُم بِشَيْءٍ مِنَ الخَوفِ وَ الجُوعِ وَ نَقصٍ مِنَ الأَموالِ وَ الأَنفُسِ وَ الثَّمَراتِ»[1]).

❀ کوهها و فواید وجود آنها

ای مفضل! به این کوهها بنگر که چگونه از خاک و سنگ بر روی هم انباشته و برافراشته شده‌اند، و جاهلان گمان می‌کنند که چیزی است عبث و زیادی، و در خلقت نیازی به آنها نیست، و این سخنی است خطا، زیرا آنها منافع بسیار زیادی

۱- و تحقیقاً ما آنها را به چیزی مانند ترس و گرسنگی و زیان وارد شدن به اموال و جان و ثمرات آنها را مبتلا کرده و می‌آزمائیم. سوره بقره، آیه ۱۵۵.

دارند، از جمله آنکه: برف‌ها بر قلهٔ کوهها می‌نشیند و بعضی می‌ماند و در طول سال مردم به مقدار احتیاج خود از آن استفاده می‌کنند، و اکثراً آب می‌شود و از آن نهرها و چشمه‌های عظیم جاری می‌گردد.

و همین طور در این کوهها انواع گیاهان دارویی به وجود می‌آیند که در زمین هموار سبز نمی‌شوند و نشو و نما نمی‌کنند.

و همچنین در کوهها، غارها و دره‌ها قرار دارد، که محلی برای زندگی گونه‌های مختلف درندگان و حیوانات وحشی است.

و همچنین از آن، قلعه‌های مستحکم و برجهای افراشته برای حفظ و مصون ماندن از شر دشمنان می‌سازند.

و سنگها را از آنها می‌برند، و برای ساختن عمارتها و آسیابها می‌تراشند.

و کوهها معدن انواع جواهرات و فلزات است، و در کوهها و تپه‌ها منفعت‌های بسیار دیگری است، که بجز خداوند بزرگ توانا که خالق آنهاست کسی آنها را نمی‌داند.

معادن گوناگون و سودهای سرشار آنها برای بشر

ای مفضل! در این معادن وگوهرهای مختلفی که از آنها بیرون می‌آید تفکر کن، معادنی مانند طلا و نقره و یاقوت و زبرجد و زمرد، گرفته تا مس و سُرب و قلع و آهن و سنگ سرمه و جیوه و گچ و آهک و زرنیخ[1] و مرداسنگ[2] و انواع

۱- جسمی معدنی که مرکب است از گوگرد و ارسنیک و چون با آهک در آمیزند داروی نظافت بدست آید.

۲- یا مرداسنگ و مرداسنج: جوهری است که از سرب و رصاص می‌سازند و برای مرهم از آن استفاده می‌کنند، البته بعلت داشتن سرب سمی است، و در صنایع مختلف مانند داروسازی، رنگ سازی، تهیه لعاب سفالها و کوزه‌ها استعمال دارد.

سنگها و انواع ذخایر مایع که جاری می‌شوند از قبیل نفت و قیر و مومیائی و کبریت (گوگرد) و غیره که مردم در نیازهای روزمره خود بکار می‌برند.

آیا چنین ذخایری می‌تواند بر دانایان و صاحبان عقل مخفی بماند، که همه اینها را حق تعالی برای آدمی مهیّا فرموده، و در زمین جای داده، تا در وقت نیاز استخراج کرده، و بکار گیرد!؟

و باز مردم علیرغم تمنایشان که ناشی از حرص و ولع آنها در بدست آوردن طلا و نقره بود، نتوانستند به علمی[1] که بتوان به آسانی این دو گوهر گرانبها را تهیه کرد دست یابند، زیرا اگر به این دانش دست می‌یافتند، به طور گسترده دست به تولید آن می‌زدند، و دیگر قدر و منزلتش در میان مردم از بین می‌رفت و برای خرید و فروش و معاملات و مالیات حکومتها و ذخیره سازی برای آیندگان مفید نبود، معذلک بجای آن، دانش ساخت چیزهایی مشابه آن‌ها را در اختیار بشر قرار داده، مانند ساختن شبه مس یا برنج[2] و آبگینه یا شیشه که از ماسه بدست می‌آید و نقره (بدلی) از سرب[3] و طلا(ی بدلی) از نقره[4] و مانند این گونه صنعتها، که دانستن آنها زیانی برای مردم ندارد.

پس ببین چگونه خداوند اراده انسانها را در اموری که زیانی برای آنها ندارد عملی کرده، اما در آنچه برای آنها زیانبار بوده، به مقصد نمی‌رسند.

۱- شاید منظور علم کیمیا باشد که بر دو قسم کیمیای کبیر و صغیر تقسیم می‌شود: کیمیای کبیر استحصال طلا از مس است و کیمیای صغیر استحصال نقره از روی و قلع.

۲- آلیاژی است مرکب از مس و قلع و روی و گاهی سرب، که معمولا برای ساختن اشیائی مانند سماور و سینی و مانند آنها استفاده می‌شود و بسیار زردرنگ و براق است و به آن مس زرد نیز گفته می‌شود.

۳- بدل نقره که به آن معدنی هم گفته می‌شود بر دو گونه است: قلعی و سربی قلعی که سفید و روشن است و سربی که تیره‌تر است.

۴- و ممکن است منظور سکه‌هایی باشد که از نقره ساخته می‌شود.

معادن عظیم نقره در ورای دریاچه‌های زیرزمینی

و اگر کسانی بتوانند معادن را آنقدر حفر کنند، تا به دریاچه‌های زیرزمینی آب که در ورای آنها قرار دارد برسند، در ورای آنها معادن بسیار زیاد و غنی نقره قرار دارد. اما هرکسی یارای استخراج و استفاده از آن را ندارد.

حال در این تدبیر حکیمانه تفکر کن، که چگونه خداوند خواسته است به بندگانش کمال قدرت و وسعت خزائن خود را نشان دهد، تا بدانند که اگر می‌خواست کوههای نقره را برای آنها بر روی زمین می‌آفرید، لیکن چون صلاح ایشان در آن نبود، و این گوهر نفیس بی‌ارزش می‌شد، و انسانها دیگر نمی‌توانستند از آن بهره ببرند، وفورش را از آنها گرفت.

کما اینکه گاهی ظرف یا جامه یا شیئی در میان مردم بخاطر کمیاب و نفیس بودن پربها و قیمتی می‌شود، چون خواهان پیدا می‌کند، اما همین که در میان مردم فراوان شد، از نفاست آن کاسته می‌شود و از قیمت می‌افتد، بنابر این ملاک در ارزش نایابی و کمیابی آنهاست.[۱]

۱- مرحوم علامه مجلسی در توضیح این فقره فرموده است: مزید آنچه امام علیه السلام در این مقدار فرموده، و عقول از آن استبعاد می‌نماید، نقلی در خواطر بود ثبت نمود.

در زمان خاقان خلد آشیان اسکنه الله فرادیس الجنان یکی از وزرای ذی‌شأن که تفحص معادن می‌کرد، شخصی از مهره صناع (صنعتگران ماهر) را که به دیانت موصوف و به وقوف مشهور (به اطلاع از این مسائل مشهور بود)، فرستاد به کوهی که در حوالی دار العباد یزد (شهر بندگان خدا) و مشهور است که یکی از اتابکان یزد در آنجا نقبی فرود برده (گودال عمیقی کنده بود) و غاری عظیم ظاهر (نمایان) گردیده، در میان عوام (عامه مردم) شهرت دارد که در آنجا کیمیا (تبدیل مس به طلا و قلع به نقره) به عمل می‌آورده‌اند، و امر کرد او را که حقیقتی از آن معلوم کند. آن مرد به فقیر نقل کرد که دو شخص با خود برداشتم و بر سر آن نقب رفتم، و در چاه عمیقی داخل شدم و یک رفیق با خود بردم و دیگری را بیرون بازداشتم که تا شام انتظار ما را ببرد. چون به قعر چاه رسیدیم، نقبهای مختلف به جهات مختلفه ظاهر شد، و به یکی از آن راهها که رفتمی، در منتهای آن چاه

عمیق دیگری بود و در آنجا فرو رفتیم، باز به نقبهای وسیعی بسیار رسیدیم که آب بسیار از سقف آن می‌ریخت، و در یک طرفش دریاچهٔ عظیمی بود که در آنجا جمع می‌شد. و در طرف دیگر گودال بسیار عمیقی بود، و این آب به آنجا می‌ریخت، و از صدای آب معلوم بود که عمق بسیار دارد، اما تهش را نتوانستیم دید، و در کنار آب راه باریکی بود، به مشقت بسیار از آنجا عبور کردیم و به نقب دیگر رسیدیم، و همچنین می‌رفتیم تا به جائی رسیدیم که استخوانی چند و جامه‌های پوسیده در کنار بود، که معلوم بود جمعی آمده بودند و در اینجا مرده بودند، و در آنجا هر چند سعی کردیم نتوانستیم چراغ افروخت، باز جرأت کردیم دست می‌مالیدیم و می‌رفتیم تا به چهار صفهٔ وسیع رسیدیم، در آنجا روشنائی قلیلی از سقف ظاهر شد، و سوراخ معینی نبود، و هر چند دست مالیدیم رخنه و نقبی ظاهر نشد، و از یک طرفش سنگ عظیمی از سقف جدا شده بود و افتاده بود، بر در آن دست مالیدیم، چنان معلوم شد که چاهی بود و این سنگ روی او را گرفته، ناامید شدیم و به آلت ساعتی که همراه داشتیم دست مالیدیم معلوم شد که اول زوال (ظهر) است، و پیش از طلوع آفتاب داخل نقب شده بودیم. و در آنجا نماز ظهر و عصر را ادا کردیم و بر قادر بی‌نیاز توکل کرده، ارادهٔ معاودت (بازگشت) نمودیم، و از راهی که رفته بودیم به گمان و تخمین برگشتیم. تا آنکه به هدایت قادر ذوالمنن در هنگام نماز خفتن، بر سر نقب رسیدیم، و آن رفیق در آن وقت از ما ناامید شده بود، و ارادهٔ معاودت داشت، و گفت: در عرض راه یکی از نقبها که می‌رفتیم دست بر دیوارش که مالیدیم نرم می‌نمود، بناخن گرفتیم قدری را در جیب نهادیم و دامان را پر کردیم، و در بیرون ملاحظه کردم، لاجورد نفیسی بود. و در وقتی که به آن چهار صفهٔ وسیع رسیدیم، فریاد بسیار کردیم، آن مرد که در بیرون گذاشته بودیم گفت: چون شما رفتید من به آن طرف کوه رفتم، در اول زوال صدای ضعیفی از زیر زمین شنیدم، و چون به قریهٔ تفت برگشتیم، مرد بسیار معمّر صالحی از اهل آن قریه بما رسید. چون بر حال ما اطلاع یافت گفت: من نیز در عنفوان شباب به این خیال محال با چند نفر متوجه آن نقب شدیم، و آنچه دیده بود نقل کرد. همه مطابق بود و گفت چون به آن چهار صفهٔ وسیع رسیدیم در آنجا چاهی یافتیم و در آنجا فرو رفتیم تا به قعر چاه رسیدیم، در قعر آن چاه راهی به قدر آنکه دو آدم تواند رفت پیدا شد، و در آن راه قریب ربع فرسخی رفتیم، تا به چهار صفهٔ وسیع دیگر رسیدیم، و در آنجا روشنائی از یک جانب می‌نمود زیاده از آنکه در غار اول دیده بودیم، و برق و لمعان طلا و نقره بسیار از برابر می‌نمود. چون به نزدیک رفتیم، آب عمیقی پیدا شد، یکی از رفقا اراده کرد که با شنا عبور کند، غرق شد. و ما ترسیدیم و معاودت کردیم (بازگشتیم). و معلوم شد که این معدن عظیمی بوده و هر رگی که پیدا شده کار می‌کرده‌اند، و چون به آخر میرسیده به راه دیگر می‌رفته‌اند، تا به آن آب منتهی شده، و دست باز داشته‌اند. و مؤید این مطلب آنکه می‌گفت که در اکثر جاها اثر کوره و سندان و اسباب اعمال ظاهر بود. چون این نقل غرابتی و با مضمون حدیث موافقتی داشت، به تقریب بر سبیل اجمال مذکور شد.

گیاهان و عجایب خلقت آنها

ای مفضل! به گیاهان و منافعی که بخشاینده حیات در آنها قرار داده بنگر، میوه‌ها را برای خوردن آفریده، و کاه را برای علوفه حیوانات، و هیزم را برای برافروختن آتش، و چوب را برای نجاری، و پوست و برگ و ریشه و ساقه و صمغ[1] درختان را نیز برای انواع منفعتها خلق فرموده است.

اگر میوه‌هایی که ما می‌خوریم بدون درخت بر روی زمین بوجود می‌آمد و بر شاخه درختان نبود، به بسیاری از امور معاش انسان خلل وارد می‌شد، زیرا هرچند از آن میوه‌ها بهرمند می‌شدیم، اما منافع چوب و هیزم و علوفه و کاه و مابقی استفاده‌ها از ما فوت می‌شد، و اینها منافع عظیم و بزرگی است، قطع نظر از لذتهایی که انسان از دیدن گیاهان سبز و درختان خرم و گلهای رنگارنگ و شکوفه‌های گوناگون می‌برد، که هیچ لذتی با آن برابر نیست.

و در این فزونی و برکتی که خداوند در زراعت قرار داده بیندیش، که از یک دانه، صد دانه، و یا بیشتر و کمتر می‌روید، اگر در عوض هر دانه‌ای که می‌کارند تنها یک دانه از آن بوجود می‌آمد، فایده‌ای بر آن مترتب نمی‌شد، زیرا هم لازم است تخم و دانه برای سال دیگر تولید شود، و هم قوت و غذای زارعان و کشاورزان تا سال آینده تامین گردد. ندیدی اگر سلطان و یا حاکمی بخواهد شهری را آباد کند، باید ابتدا تخمی را برای کاشت به آنها مساعده بدهد، که در زمین بکارند، و آذوقه آنها را هم تا وقت برداشت محصول متقبل شود!؟

پس ببین آنچه اندیشمندان با فکر خود به آن رسیده‌اند، پیش از آنکه به

۱- شیره درختان که بر روی تنه آنها مانند چسب ظاهر می‌شود.

فکر و درک آنها به آن برسد، پروردگار مدبر حکیم آن را بکار بسته است.

لذا به زراعت آنقدر برکت و فزونی کرامت کرده که هم به قوت و غذای زارعان می‌رسد و هم برای استحصال تخم و کاشت در سال آینده اضافه می‌آید.

و همینطور در باره سایر درختان، بخصوص درخت خرما، ببین که چگونه تکثیر می‌شود و فزونی می‌یابد! درختچه‌های بسیاری را در حول خود به بار می‌آورد که چون آنها را بکنند و به جای دیگر ببرند و بکارند، باز اصل درخت باقی است و بارور می‌شود و ثمر می‌دهد. درحالی که اگر تنها اصل درخت بود و درختچه‌هایی در اطراف خویش به بار نمی‌آورد، و برکت و فزونی نداشت، ممکن نبود این همه مردم از استفاده‌های مختلف آن همچون غرس در محلی دیگر بهره ببرند و اگر آفتی به اصل درخت برسد، بدلی داشته باشد، تا گونه‌اش نابود نشود.

و در رویدن بعضی از دانه‌ها مانند عدس و ماش و باقلا و مانند آنها تأمل کن که چگونه در ظروفی مانند کیسه و غلاف می‌رویانند، تا از رسیدن آفت به آنها محافظت شوند، تا هنگامی که قوی و مستحکم گردند، همانگونه که خداوند طفل را در میان بچه‌دان[1] برای حفظ از آفات در رحم مادر نگه می‌دارد.

و اما گندم و مانند آن را خدا در میان پوست سختی قرار داده، و بر سر هر دانه در وسط خوشه نیزه‌ای آفریده تا پرندگان نتوانند آن را بربایند و به زراعات ضرر برسانند.

اگر کسی بگوید که پرندگان گاهی دانه‌ها را می‌ربایند، پاسخ دهیم که آری، خداوند دانای حکیم این مقدار را اجازه داده، زیرا مرغ نیز مخلوقی از مخلوقات خداست و روزی می‌خواهد، و خدا برای او آنچه از زمین می‌روید بهره‌ای قرار

---

۱ - پرده‌ای نازک که بچه را در شکم مادر از آلوده شدن نگاه می‌دارد.

داده، ولی این غلافها و نیزه‌ها را برای دانه‌ها تعبیه کرده، تا پرندگان نتوانند زیاد به کشتزارها زیان برسانند، و مفسده زیادی از آن به بار نیاید، زیرا اگر پرندگان دانه‌ها را بدون مانع بدست می‌آوردند، همه محصول را ضایع می‌کردند و از میان می‌بردند، و خود نیز از خوردن زیاد می‌مردند، و زارعان دست خالی باز می‌گشتند. لذا خداوند این حفاظها را قرار داده تا از دانه‌ها قدری محافظت نماید. و پرندگان نیز اندکی از آن را بعد از به عمل آمدن بخورند، و اکثر آن برای انسان باقی بماند. زیرا آنها سزاوارترند و برای آن رنج و زحمت بسیاری کشیده‌اند، تا دانه را به بار آورند. و همین طور چون نیاز انسانها از پرندگان بیشتر است.

حکمت حق تعالی در آفریدن درختان

و در حکمت آفریدن درختان و اصناف گیاهان تأمل کن، زیرا آنها نیز مانند حیوانات محتاجند به غذا، ولی مانند آنها دهانی ندارند، و نمی‌توانند مثل سایر جانوران، برای بدست آوردن غذا حرکت کنند، لذا ریشهٔ آنها را (که به منزله دهان آنهاست) در زمین قرار داده، تا از زمین غذای خود را کسب کنند، و به شاخه‌ها و برگ‌ها و میوه‌ها برسانند.

پس زمین مانند مادر و مربی آنهاست، و ریشه‌ها مانند دهان اطفال که پستان در دهان می‌گیرند و شیر می‌خورند.

نمی‌بینی چگونه ستون خیمه‌ها را با طناب از هر طرف محکم می‌بندند تا راست بایستد و به سویی میل نکند و نیفتد؟! همچنین درختان و سایر گیاهان، ریشه‌هایی در زمین دارند که از هر جانب در زمین فرو رفته، تا آن را از افتادن و متمایل شدن نگاه دارند. و اگر نه این بود، چگونه درختان بلند و عظیم الجثه

مانند نخل و صنوبر و چنار بر پا می‌ایستادند، و در اثر بادهای تند نمی‌افتادند؟

پس به حکمت خداوند حکیم بنگر که چگونه پیش از آنکه بشر در ساخته‌های خود این تدبیر را بکار برد، بر طبق آن در خلقتش تقدیر فرموده، بلکه باید گفت که ساخت خیمه و مانند آن را، از روی خلقت درختان و امثال آنها فراگرفته‌اند، زیرا خلقت بر صنعت مقدم است.

رازهای آفرینش برگ‌ها

ای مفضل! در آفرینش برگ‌ها تأمل کن، که در سطح خود رگه‌هایی مانند رگهای بدن از هر سو کشیده دارند، بعضی ضخیم‌تر و بزرگ‌ترند که در طول و عرض برگ کشیده شده‌اند، و بعضی باریک‌تر که در میان رگهای بزرگ بافته و به یکدیگر متصل گردیده‌اند، اگر مانند ساخته‌های بشری قرار بود انسانها آن را بسازند، حتی در طول یک سال هم نمی‌توانستند از ساختن یک برگ فارغ شوند، و برای ساخت آن نیاز به آلات و حرکات بی‌شمار و گفتگو و مشورتهای بسیاری می‌بودند، ببین چگونه در اندک زمانی از فصل بهار، قدرت خداوند مقتدر از گیاهان و درختان و سبزه و ریحان و شکوفه و گلهای نو، برگهای زیبا، آنقدر برآورده، که از وفورش صحرا و کوه و دشت بستوه آمده‌اند، بدون نیاز به حرکت یا سخنی، بلکه به محض اراده قدرت کامل خداوند تحقق یافته و بوجود آمده است.

راز این رگه‌های ظریف و دقیق آن است که آب و مواد غذایی را به گیاه برسانند، همان گونه که رگ‌ها در بدن غذا را به تمامی اجزای بدن می‌رسانند.

و در رگه‌های ضخیم‌تر حکمت دیگری نهفته است، و آن اینکه با صلابت خود برگ را نگه دارند، که پاره و پژمرده نشود، همان طور که هرگاه صنعتگری

می‌خواهد جامه و یا چیزی شبیه برگ بسازد در طول و عرض آن چوبها و اشیاء محکمی تعبیه می‌کنند، تا آن را نگه دارد و از هم نپاشد.

پس بدان که گرچه آدمی هیچگاه به کُنه و حقیقت تدبیر و حکمت‌های طبیعت نمی‌رسد، اما کار و صنعت او به نوعی حکایتگر طبیعت است.

اسرار هسته‌ها و دانه‌ها

در باره هسته و دانهٔ میوه‌ها فکر کن، همانا از حکمت‌های وجود آنها آن است که قائم مقام درخت هستند، تا اگر آفتی به درخت برسد آن را بکارند، و درخت دیگری بروید. همچنان که چیزهای نفیس و ارزشمند را در دو جا نگه می‌دارند تا اگر به یکی از آنها صدمه‌ای وارد شود دیگری باقی باشد.

و حکمت دیگر آن این است که بخاطر استحکام و صلابتی که دارند، میوه را با آن لطافت نگه می‌دارند و اگر نبود، میوه از هم می‌پاشید و فاسد می‌شد.

و همچنین بعضی دانه‌ها خوراکی هستند و آن را می‌خورند، و از بعضی روغن می‌گیرند و در نیازهای مختلف بکار می‌برند.

شگفتیهای دیگری در باره درختان

و چون به فائده دانه‌ها و میوه‌ها پی بردی اکنون در باره آنچه در بالای دانه‌های رطب و انگور بوجود آمده، یعنی خود میوه آنها اندیشه کن، ببین چقدر لذیذ و شیرین است! حال اگر مانند میوهٔ سرو و چنار بود، باز هم آن لذتی که انسان از این میوه‌ها می‌برد، احساس می‌کرد؟

پس ببین که چگونه خداوند دانای حکیم این لذتها را در میوه‌ها برای

بهرمند شدن انسان قرار داده است.

و تفکر کن در اینکه درختان سالی یک بار می‌میرند، اما حرارت غریزی را در چوب خود نگه می‌دارند، تا در فصل بهار دوباره زنده شوند و انواع میوه‌ها را برای شما به بار آورند. هر میوه‌ای به فصلش، همان گونه که در میهمانی‌ها و ضیافتها هر لحظه شیرینی و غذای گوارا و لطیفی نزد تو می‌اورند.

و چون نیک بنگری می‌بینی که درختان با ارائه انواع بی‌شمار گلها و میوه‌هایی که به بار آورده‌اند، گویا آنها را به کف گرفته، و دست خود را نزد تو دراز کرده‌اند، و به تو می‌گویند بفرما، هر یک را می‌خواهی بگیر.

ای انسان! اگر عاقل و دانایی چرا میزبان خود را نمی‌شناسی؟ و اگر هوشیاری چرا این همه لطایف را نمی‌بینی و نمی‌فهمی، و شکر ولی نعمت خود را بجا نمی‌آوری؟ این همه غذاها و آفریده‌ها و گلها و شکوفه‌ها و میوه‌های رنگارنگ و خوردنی‌های فراوان در باغ و بوستان و کوه و دشت و صحرا برای تو مهیا کرده و تو منکر احسان او می‌شوی؟ و فرمان او را نمی‌بری؟ و بجای شکر، کفران می‌ورزی، و با این همه نعمت، عصیان می‌کنی؟

انار و خلقت عجیب آن

در باره خلقت انار قدری بیندیش، که چگونه آثار قدرت الهی در آن هویدا است! در میان آن، تپه‌هایی از پیه قرار گرفته که در اطراف آن دانه‌های انار را چیده‌اند، و به یکدیگر چسبانده‌اند، طوری که انسان گمان می‌کند که بادست چیده‌اند، و دانه‌ها را چند قسمت کرده و هر قسمتی را به لفافه‌ای پوشانده، و آن لفافه‌ها را با لطافت بافته‌اند، طوری که عقل در آن حیران می‌ماند، و همه آن

قسمت‌ها را در میان پوست محکمی جای داده است.

ببین چه تدبیر نیکویی در این خلقت لطیف بکار رفته! اگر میان انار فقط دانه بود، راه غذا بسوی دانه‌ها نبود، پس این پیه را در میانه دانه‌ها قرار داده و ته دانه‌ها را در آن نصب کرده تا از آن راه، غذا به همه دانه‌ها برسد. و آن لفافه‌ها که بر روی آنها کشیده، برای حفظ دانه‌هاست و طوری لطیف آفریده که ضایع نشوند، و آن پوست محکم را بر روی همه آن‌ها کشیده تا آن دانه‌های به آن لطافت و طراوت، از آفات سرما و گرما و مفاسد دیگر محفوظ بمانند.

آنچه گفتیم اندکی است از حکمت‌های بسیار در خلقت انار، و زیاده بر این بسیار است، برای کسانی که بخواهند در باره آن تفکر کنند و سخن بگویند. هرچند آنچه گفتیم برای دلالت به آفریننده آن کافی است.

❀ نظری به دیده عبرت بر سایر میوه‌ها

ای مفضل! بنگر به میوه‌هایی مانند کدو، خربزه، هندوانه و خیار و مانند آنها، ببین چگونه آفریننده حکیم مقرر ساخته که میوه‌های بزرگی که از آنها بوجود می‌آید، بصورت بوته و بر روی زمین پهن شوند! و اگر مانند زرع و یا درختان دیگر بودند، و راست می‌ایستادند، کجا بوته آنها تاب نگه داشتن این میوه‌های سنگین را داشت؟ زیرا پیش از رسیدن میوه به حدّ کمال، (ساقه و یا تنه‌شان) درهم می‌شکست. پس ببین که چگونه یک بنه کدو و خربزه بر روی زمین کشیده و میوه‌هایش در اطراف آن به بار نشسته است، مانند گربه‌ای که خوابیده باشد، و فرزندانش بر دورش گرد آمده باشند، و پستانهای او را در دهان گرفته و شیر بمکند.

و دقت کن ببین که این میوه‌ها چه وقت می‌رسند، در بحبوحه گرما و شدت حرارت هوا، درحالی که مردم نهایت اشتیاق را به خوردن آنها دارند، و اگر در زمستان می‌رسیدند، مردم از خوردن آنها اکراه داشتند، چون مضرّ به بدن آنهاست. نمی‌بینی نوعی خیار که در زمستان به بار می‌آید مردم از خوردن آن امتناع می‌کنند، مگر افراد شره (که به خوردن هرچیزی حریص) و از خوردن چیزهایی که به آنها ضرر می‌رساند پرهیز نمی‌کنند، و رعایت عواقب امور و سلامت خویش را نمی‌نمایند.

❀ درخت خرما و شباهت آن به انسان

ای مفضل! در باره درخت خرما فکر کن، چون دارای نر و ماده است و نیاز دارد که گرده نر را بر ماده آن لقاه کنند، لذا خداوند مانند مرد که برای او همسری آفریده برای او نیز زوج آفریده که ثمر بدهد.

و تأمل کن در خلقت آن که چگونه از تار و پود بافته شده، مانند جامه‌هایی که با دست می‌بافند، برای آنکه محکم و بادوام باشد و از حمل خوشه‌های سنگین و از وزش بادهای تند نشکنند، تا بتوان آن را برای استفاده در بنای سقفها و پلها بکار برد.

همچنین سایر چوبها را چون ملاحظه کنی می‌بینی گویا بافته شده و اجزاء آن در طول و عرض مانند تار و پود داخل شده‌اند، و مع ذلک با آن لطافتش استحکامی دارد که می‌توان از آن آلات و ادوات و در و پنجره ساخت. زیرا که اگر مانند سنگ محکم و سنگین بود، نمی‌شد در سقف بناها بکار برد، و درب و کرسی و صندوق و مانند آن را ساخت.

و از مصالح عظیمی که در آفرینش چوب و تخته بکار رفته آن است که بر روی آب می‌ایستند و از آن کشتی می‌سازند که مانند کوهی بارهای سنگین را در آن جای می‌دهند، و در دریاها به آسانی از شهری به شهر دیگر می‌برند، و اگر نه این بود در حمل و نقل بسیاری از کالاها که بدون کشتی انتقال آن‌ها میسّر نیست، یا بسیار دشوار است، کار بر مردم دشوار می‌شد.

در حکمتهای گیاهان دارویی

و باز در آفرینش گیاهان دارویی تأمّل کن، که هر یک را خداوند دانای حکیم برای چیزی آفریده، و خاصیتی بخشیده، یکی را مانند شاطره برای درمان مفاصل و نفوذ در آنها و خارج کردن مواد زائد و غلیظ آفریده، و دیگری چون افتیمون[۱] که مواد سودائی بدن را می‌کشد، و سکبینه[۲] که بادها و ورمها را دفع می‌کنند و مانند آن‌ها، که در استفاده‌های مختلف دارویی بکار می‌روند.

چه کسی این خاصیتها و توانائیها را در آنها قرار داده، بجز آن خداوندی که آنها را برای مصلحت بندگانش آفریده؟ و چه کسی مردم را هشیار و متوجه ساخته که این منفعت‌ها در آنها موجود است، بجز از آن خدایی که این منافع را در آنها قرار داده است ؟ و چه کسی می‌تواند این منافع بزرگ را که در این گیاهان است به مردم آموخته باشد؟ و اگر بر فرض در مورد انسانها بپذیریم که انسان با عقل و تجربه به این خواص آگاه شده است! در باره حیوانات چه بگوئیم، آنها

---

۱ - شکوفه گیاهی است که به سعتر می‌ماند و سرشاخههای آن باریک است و طبع آن گرم و خشک و برای کوفت صرع نافع است و بعضی گویند همان زیره رومی است که داروی ضد صرع و ضد جنون است، و سرخرنگ و تیز طعم می‌باشد و دافع صفراست .

۲ - سکبینه، صمغ نباتی که دارای خواص داروئی بسیاری است .

چگونه متوجه می‌شوند که چطور خود را مداوا کنند؟ چنانچه بعضی از درندگان جراحات خود را با بعضی از ادویه مداوا می‌کنند و بهبود می‌یابند، و بعضی از پرندگان اگر گرفتگی و قبضی در طبع‌شان پدید آید، با آب دریا حقنه[۱] می‌کنند، و باعث راحتی و بهبودی آنها از درد و بیماری می‌شود، و امثال این امور بسیار است. و آیا بدون الهام خالق و آفریدگار یکتا امکان پذیر است؟

و شاید این مطلب باعث عبرت تو باشد که در منفعت این گیاه که در دشت و هامون فراوان می‌روید، در جاهایی که هیچ انسانی عبور نمی‌کند، و تو گمان کنی که زیادی است و احتیاجی به آن نیست، و حال آنکه چنین نیست، بلکه همین گیاه غذای حیوانات وحشی است، و دانه‌اش غذای پرندگان، و چوب و شاخه‌هایش به درد هیزم برای مردم شهرها می‌خورد.

و خواص دیگری دارند، که از جمله دوای بیماریهای بدن انسان می‌باشند، و با بعضی از آنها پوست را دباغی می‌کنند، و با بعضی کالاها را رنگ می‌کنند، و مصلحتهای بسیاری مانند اینها (که انسانها از آن غافل هستند).

آیا ندیدی پست‌ترین و بی‌ارزشترین گیاهان که به آن پیزر[۲] می‌گویند انواع منفعت‌ها در آن نهفته است؟ مثلاً از آن کاغذ می‌سازند، که همه مردم از ثروتمند و فقیر به آن نیاز دارند، و حصیر می‌بافند که همه اصناف مردم آن را بکار می‌برند، و غلاف برای محافظت ظروف شیشه‌ای و دیگر ظروف درست می‌کنند که هنگامی که می‌خواهند آنها را در جعبه و صندوق بگذارند (بپیچند و بسته بندی کنند) میان آنها را با پوشال‌های این گیاه پر می‌کنند تا نشکنند، و از اینکه

۱- تنقیه، اماله، فروبردن مایعی از مخرج زیرین بدن.

۲- گیاهی که در باطلاقها می‌روید و برای ساختن کاغذ و بوریا (حصیر) از آن استفاده می‌کنند. در مازندران به آن گزر گویند.

در صغیر و کبیر و ریز و درشت اشیاء مصلحت‌های فراوانی نهفته باید درس عبرت گرفت، هرچند بعضی از آنها در نظر مردم ارزش دارند و برخی بی‌ارزش جلوه می‌کنند.

فواید فضولات حیوانی برای گیاهان

و از مدفوع انسان و سرگین حیوانات چیزی پست‌تر و حقیرتر نیست، که هم پست هستند و هم نجس، ولی فایده آنها در رشد زراعت و کشتزارها و کاشت سبزیها و میوه‌ها بقدری است که هیچ چیز با آن برابری نمی‌کند. حتی بعضی از سبزیها با هیچ چیز رشد و نمو نمی‌کنند مگر با مدفوع و سرگین، که همه مردم آنها را پست و نجس می‌شمرند و به آن نزدیک نمی‌شوند.

پس بدان که منزلت و منفعت هر چیز در قیمت آن نیست، بلکه دو قیمت و دو بازار در کار است، یکی بازار کسب و تجارت، و دیگری بازار علم و معرفت.

ای بسا چیزی در بازار کالاها پست و بی‌ارزش باشد، اما در بازار دانش قیمت و ارزش بسزایی داشته باشد.

اگر طالبان کیمیا می‌دانستند که سرگین و مدفوع چه ارزشی دارد، هر آینه آن را به گرانترین قیمتها خرید و فروش می‌کردند.

مفضل می‌گوید: چون سخن حضرت به اینجا رسید، هنگام ظهر شد و مولای من به نماز برخاست و فرمود: انشاءاللّه فردا بامداد نزد من بیا.

من نیز با یک دنیا سرور و ابتهاج به منزل بازگشتم، و به آنچه مولایم از خزائن علم و معرفت به من آموختند، پروردگارم را سپاس گفتم و شب را به امید وعده صبح با شادی و خرسندی گذراندم.

مجلس چهارم

مفضل گفت: چون صبح روز چهارم فرا رسید، خدمت مولایم شتافتم، و چون رخصت فرمود داخل شده و به دو زانوی ادب، در خدمت مولایم آن امام والامقام نشستم.

پس حضرت شروع به سخن کردند و فرمودند: تحمید و تنزیه و تعظیم و تقدیس اسمی که از نامها قدیمی‌تر است و نوری که از سایر انوار عظیم‌تر است، از ماست، خداوند بزرگ مرتبه بسیار دانا، صاحب جلالت و اکرام، و بوجود آورنده مردمان و فانی کننده عوالم و زمان‌ها، و صاحب علم غیب و رازهای پنهان که مخفی است از دیگران. او که نامهایش نزد دوستانش مخزون، و علومش از اغیار در پرده و مکنون است.

و صلوات و برکات بی‌نهایت بر رساننده وحی، و ادا کننده رسالت، که او را به بشارت ثواب و ترساننده از عقاب خویش فرستاده است، آن چراغ روشن راه هدایت که به توفیق او دعوت کننده بسوی خداست، تا هرکس گمراه گردد بعد از اتمام حجت هلاک شده باشد، و هرکس به ایمان و هدایت زنده گردد، از راه دلیل و برهان به منازل عرفان رسیده باشد.

و درود بر خاندان بی‌مثال آن حضرت، درودهای پاکیزه مزکّی و تحیّات و سلامها و رحمت‌ها و برکات وافر الهی تا منتهای ابدیت، و تا آن زمان که روزگار

باقی است بر آنان باد، زیرا هرآینه ایشان سزاوار هر تحیّت و کرامت هستند.

ای مفضل! براهینی بر وجود و علم و حکمت آفریننده هستی برایت گفتم، و شواهدی بر تدبیر و تقدیر آن پادشاه توانا، در خلقت انسان و حیوانات و درختان و گیاهان و سایر موجودات، آن مقدار که هر عاقلی عبرت گیرد برایت اقامه کردم.

آفتها و بلاهائی که بر عالم نازل می‌گردد

اکنون می‌خواهم بلاها و آفت‌هائی را که در بعضی از زمان‌ها اتفاق می‌افتد و آن را گروهی از جاهلان وسیله‌ای برای انکار خلقت و آفریننده آن، و تدبیر و تقدیر او قرار داده‌اند برایت شرح دهم. و سخنان انکار آمیزشان را که می‌گویند وقوع مسائلی همچون سختیها و گرفتاریها و دردها و مرگ و میرها در عالم مخالف حکمت است، و ملحدینی که به آفریننده و صانع قائل نیستند، و پیروان مانی نقاش، که به دو خدا قائل هستند، و آنچه فلاسفه طبیعی بدان قائلند که اشیاء تصادفی و به طبیعت خود، بدون هیچ مدبر و سازنده‌ای می‌آیند و می‌روند.

اینک در این امور با تو سخن می‌گویم، تا سخنان ایشان بر تو روشن گردد.

گروهی از جاهلان و ملحدان (که خدا آن‌ها را بکشد که چقدر دروغ می‌گویند[1])، گرفتاری‌ها و آفتهائی را که در بعضی از زمانها حادث می‌شود، مانند شیوع بعضی از بیماریها همچون وبا و طاعون و یرقان[2] و سایر بیماری‌ها،

۱- «قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ أَنّىٰ يُؤْفَكُونَ» سوره توبه، آیه ۳۰.

۲- یرقان یا بیماری زردی که نشانه آن زرد یا کبود شدن سفیدی چشم و پوست بدن است و گفته‌اند که در اثر بسته شدن راه کیسه صفرا بوجود می‌آید، و باعث می‌شود این عامل به پوست سرایت کند و اگر امتداد یابد و به قلب برسد موجب مرگ می‌گردد.

و حوادث طبیعی مانند تگرگ و هجوم ملخ‌ها که زراعت‌ها و میوه‌ها را از بین می‌برد، و مسائلی مانند آن را وسیله‌ای برای انکار وجود خداوند توانا قرار داده‌اند، در جواب آنها می‌گوئیم که: اگر خالق و مدبّری در عالم نبود می‌بایست بیش از این فتنه و فساد و آفات و حوادث در جهان پدید آید، آسمان بر زمین افتد[1] یا کره زمین را آب فراگیرد، یا آفتاب از طلوع باز ماند و هرگز طلوع نکند، یا اینکه نهرها و چشمه‌ها خشک شوند، طوری که حتی یک قطره آب در آنها جاری نشود، و هوا راکد شود، طوری که مطلقا بادی نوزد، تا اینکه همه اشیاء فاسد گردند، یا آب دریاها بر زمین جاری شوند، که همه را غرق کند.

و باز اینکه گفته‌اند این آفتنه‌ها که گاهی پدید می‌آیند مانند طاعون و ملخ و امثال اینها، چرا دائمی و همیشگی نمی‌شوند! تا آنچه در عالم هست از ریشه نابود گردد، بلکه بصورت گاه گاه بوقوع می‌پیوندد و زود برطرف می‌شود نمی‌بینی اکثر اوقات، عالم از این حوادث بزرگ که موجب نابودی و هلاکت اهل عالم است مصون و محفوظ است، و تنها گاهی اوقات، آنها را به آفت اندکی گرفتار می‌کند تا بترسند و تادیب شوند، و پس از مدت کوتاهی بلا از ایشان برطرف می‌شود تا وقوع آن باعث پند و نصیحتی گردد و پایان یافتن آن برای آنها رحمت و نعمتی باشد.

ولی ملحدین و بخصوص پیروان مانی، مصائب و گرفتاریهایی را که به مردم می‌رسد را انکار می‌کنند و می‌گویند: اگر برای این عالم آفریدگار رحیم و مهربانی بود، چرا باید این امور ناخوشایند به وقوع پیوندد؟

۱- البته تعبیر آسمان بر زمین افتادن به معنای سخت شدن مصیبت‌هاست در زندگی ولی ممکن است که این مثل را بعد اختراع کرده باشند.

گوینده این سخن گمان می‌کند که باید زندگی و عیش آدمی در این دنیا از هر سختی و کدورتی خالی باشد، و هیچ گرفتاری و دردی با آن نیامیزد، و حال آنکه اگر اینطور می‌شد، آنقدر شرّ و طغیان و فساد در زمین بوجود می‌آمد که موجب فساد در دین و دنیا می‌گردید، و دنیا و آخرت همه به خطر می‌افتاد.

همچنان که می‌بینی عده‌ای که در ناز و نعمت پرورش یافته، و در امنیت و رفاه نشو و نما کرده‌اند، به درجه‌ای از طغیان و کفران می‌رسند، که گویا فراموش کرده‌اند که از جنس بشرند، یا بنده‌اند و تحت تربیت پروردگاری هستند که با قضا و تقدیراتش آن‌ها را تدبیر می‌کند، و یا اینکه احتمال دارد به آنها نیز زیانهایی برسد، و بلاهایی بر ایشان وارد شود! و اصلا به خاطرشان خطور هم نمی‌کند که به ضعیفی رحم کنند، یا فقیری را دستگیری نمایند، یا اگر مبتلا و گرفتاری را ببینند، بر او رقت و ترحم کنند، و یا نسبت به بیچاره‌ای مهربانی نمایند.

اما چون دچار گرفتاری و ناگواری شدند، و مصیبتی سنگین بر آنها وارد شد، آن وقت است که پندپذیر می‌شوند، و بسیاری از آنها که دچار جهل و غفلت بودند، به هوش می‌آیند و می‌فهمند، و از معاصی و کارهای ناپسندی که مرتکب شده بودند منزجر می‌شوند و توبه می‌کنند.

کسانی که این ناگواری‌ها را در عالم نمی‌پسندند، مانند کودکانی هستند که از داروهای تلخ و ناگوار ناخشنود هستند، و از آن به خشم می‌آیند و از ممنوع شدن از غذاهای لذیذ که به آنها ضرر می‌رساند ناراحت می‌شوند، و از کسب علم و دانش و آداب و حرف و صنعت‌ها دوری می‌جویند، و همواره دوست دارند که اوقات خود را به بازی و سرگرمی و بطالت و خوش بگذرانند، و هر غذا و نوشیدنی که می‌خواهند بخورند و بیاشامند، و نمی‌فهمند که زندگی را به بطالت گذراندن

چه زیانهایی به دین و دنیا می‌رساند، و غذاهای لذیذ زیانبار چه دردهایی در بدن ایجاد می‌کند، و نمی‌فهمند که در تحصیل و فراگیری آداب نیک چه عاقبت نیکویی است، و آشامیدن دواهای تلخ، چه منافع خوبی دارد، ای بسا دردها که راحتی‌هایی در پی دارد، و بسا تلخی‌ها که شیرینی‌هایی به بار می‌آورد.

اگر کسی بگوید که چرا خداوند انسانها را معصوم نیافرید تا قادر بر معصیت و گناه نباشند، تا محتاج به تنبیه به این درد و رنج‌ها نشوند؟

جواب دهیم که اگر چنین می‌شد، دیگر کسی بخاطر کار نیک استحقاق ثواب و تمجید و ستایش پیدا نمی‌کرد.

❀ چرا خدا نعمتهای آخرت را بدون استحقاق نمی‌دهد؟

و اگر بگویند: که چه زیانی دارد خدا بدون اینکه انسان استحقاق پاداش و ثواب داشته باشد، او را به نعمتها و لذات بهشتی نایل کند؟ و چه لزومی دارد که او را بر نیکی‌ها و حسناتش مدح و ستایش کنند؟

جواب دهیم که شما ببینید، اگر شخصی که عقل و بدنش سالم است به او بگویند در کمال نعمت و رفاه بنشین و بدون هیچ گونه سعی و عمل و استحقاقی، اسباب آسایش و زندگی برایت فراهم می‌شود! آیا عقل او این مسئله را می‌پذیرد و اصلا به این زندگی راضی می‌شود؟ یا اینکه دست یافتن به نعمت و زندگی را با اندکی سعی و تلاش، بهتر و بیشتر دوست دارد تا اینکه نعمت بسیاری را بدون سعی و تلاش و استحقاق بدست آورد.

نعمتهای اخروی نیز برای اهلش همین طور است، زیرا کمالش به این است که در راه بدست آوردن آن‌ها سعی کرده باشد، و به واسطه استحقاق آن را بدست

آورده باشد، آنگاه است که نعمت بر او مضاعف می‌شود، هنگامی که دریابد که به او قدرت سعی داده‌اند، و راه تحصیل درجات آخرت را به او نشان داده‌اند، و برای این اعمال ثواب‌های بسیار قرار داده‌اند، و این زمان است که لذّت و سرور او در آخرت دو چندان می‌شود.

اگر بگویند: آیا نمی‌بینید که انسانها گاهی بدون اینکه تلاش و کوششی کنند، و مستحق باشند به نعمتی می‌رسند و از این موضوع شاد و خوشحال می‌گردند؟ چرا در امر آخرت چنین نباشد، که بدون استحقاق به مردم پاداش و بهشت داده شود تا آنها خوشحال گردند؟

پاسخ دهیم که اگر این راه بر مردم گشوده و باب می‌شد، (که با وجود گناه، پاداش بگیرند، و از عذاب خدا بیمی نداشته باشند)، مردم هار می‌شدند و در ارتکاب معاصی و کارهای زشت آنقدر مبالغه می‌کردند که ظلم و فساد زمین را فرا می‌گرفت، و قتل و خونریزی و بیداد زیاد می‌شد، و در این صورت عدل و حکمت خداوند عبث و بیهوده می‌شد، و زیر سؤال می‌رفت، و به آن طعنه می‌زدند و همه چیز در غیر جای خود قرار می‌گرفت، و بطلان این امر بسیار واضح و روشن است.

❀ چرا بلا بر خوبان و بدان نازل می‌شود؟

و گاهی این ملحدین به بلاهایی که نیکوکار و بدکار را فرا می‌گیرد، یا نیکوکار را مبتلا کرده و بدکار از آن نجات می‌یابد تمسک می‌جویند و می‌گویند: این تدبیر حکیمانه نیست که نیک و بد در ابتلا مساوی باشند؟ یا آنکه حال بدکردار بهتر از حال نیکوکار باشد؟

پاسخ دهیم که این بلاها اگر چه به صالح و طالح[1] هر دو می‌رسد، اما حق تعالی صلاح هر دو گروه را در نظر گرفته، اما صالحان بخاطر اینکه با بلا متذکر نعمتهای حضرت حق که در حال صحت به آنها عطا کرده می‌شوند، شکر و صبر آنها فزون می‌گردد.

و اما طالحان و بدکاران، از این جهت که این بلاها طغیانشان را کم می‌کند، و آنان را از معاصی و کارهای ناپسند باز می‌دارد، و اگر از آن بلا سلامتی یافتند، هر دو گروه بهره برده‌اند، زیرا که صالحان بر برّ و نیکی و صلاح خود می‌افزایند و بصیرتشان بیشتر می‌شود، و بدکاران چون رأفت و رحمت پروردگار خود را می‌بینند و احسان خداوند را بدون استحقاق مشاهده می‌کنند، به نیکی و گذشت نسبت به هر کس که به آنها بدی کند ترغیب می‌شوند.

و شاید کسی بگوید که این مسئله در اتلاف مال صحیح است، اما در بلاهایی که انسانها در جسم و جانشان مبتلا می‌شوند، و موجب مرگ آنان می‌گردد، مانند سوختن و غرق شدن به سیل و زلزله و مانند آنها چه؟

پاسخ می‌گوئیم که در این هنگام نیز رعایت مصلحت هر دو گروه شده است، نیکان به آن جهت که با مردن و رفتن از دنیا از تکالیف آن راحت می‌شوند، از سختی‌ها و مکاره دنیا نجات می‌یابند.

و امّا گناهکاران، به این جهت که این ابتلائات کفارهٔ بعضی از گناهان آنها می‌شود، و آن‌ها را از ازدیاد معاصی و گناهان باز می‌دارد.

و خلاصه سخن آنکه آفریدگار دانای حکیم، هر یک از این امور را طبق مصلحت و برای خیر و منفعت بندگانش جاری می‌کند، و آنچه به ظاهر شرّ بنظر

۱- بدکار، گنه کار.

می‌آید نیز به جهات خیر جاری می‌فرماید، همچنان که اگر باد، درخت بزرگی را بیندازد، یک صنعتگر دانا آن را برای منافع سرشارش در ساختن در و پنجره و لوازمی مانند آنها بکار می‌برد، و ضرر را به سود مبدل می‌کند. همین طور خداوند مدبر حکیم بلاها و آفاتی را که بر مال و جسم مردم وارد می‌شود، همه را تبدیل به خیر و منفعت می‌گرداند.

اگر کسی بگوید که چه می‌شد اگر این زیانها به مال و جسم و جان مردم وارد نمی‌آمد؟ پاسخ گوئیم که اگر این امور واقع نمی‌شد، مردم به دوام و استمرار سلامتی و رفاه و نعمت به معصیت و گناه میل می‌کردند، و گنه کاران ارتکاب گناهان را از حد گذرانده، و صالحان در عبادت و طاعت و انجام کارهای نیک سست می‌شدند، و چون غالب مردم حالشان اینگونه است که در حال راحتی و رفاه و وفور نعمت آن دو حالت بر آنان غلبه می‌کند، این حوادث پیش می‌آید تا بترسند، و متنبه شوند و مانع آنها از ارتکاب معصیت گردد، و میل کنند به اموری که موجب رشد و صلاح آنها شود، و اگر این بلاها بر آنها وارد نشود، در طغیان و معصیت از حد به در روند، همچنان که در زمانهای گذشته امّت‌ها طغیان کردند و لازم شد به وسیله طوفان و برخی عذابها به هلاکت برسند و زمین از لوث وجودشان پاک گردد.

❀ فوائد مرگ و اندک بودن عمر

و از جمله اموری که مورد انکار ملحدین قرار گرفته، مسئله مرگ و فناست، و گمان آن‌ها بر این است که اگر مردم در این دنیا همیشه می‌بودند و نمی‌مردند و به بلاها مبتلا نمی‌شدند بهتر بود.

امّا چون به عمق این امر بنگری می‌بینی که چقدر خطاست، زیرا اگر همه کسانی که به دنیا می‌آیند بخواهند بمانند و نمیرند، زمین بر آنها تنگ می‌گردد، و ارزاق کم می‌شود. اکنون که انسانها می‌میرند و از دنیا می‌روند، در باره زمین و مسکن و مزارع با یکدیگر نزاع دارند، طوری که جنگها میان آنها بوجود می‌آید و خونها ریخته می‌شود! اگر متولد می‌شدند و نمی‌مردند چه حالی داشتند!؟ در آن صورت حرص و قساوت و سنگدلی و بدیها بر آن‌ها غالب و مستولی می‌شد.

و دیگر اینکه اگر از مرگ نمی‌ترسیدند و امید به حیات ابدی داشتند، دیگر به هیچ چیز در دنیا قانع نمی‌شدند، و از شدت بخل چیزی به کسی نمی‌دادند، و بخاطر کینه هر اتفاقی که برایشان می‌افتاد، هرگز فراموش نمی‌کردند، و آرام نمی‌گرفتند، زیرا با یاد مرگ است که مصائب گوارا می‌شود، و مردم از زندگی و سایر امور دنیا ملول نمی‌شوند، کما اینکه می‌بینی عده‌ای که عمرشان دراز شده از زندگی ملول و خسته شده و آرزوی مرگ می‌کنند تا از سختیها و مشقت‌های دنیا راحت شوند.

اگر بگویند که این ملالت از حیات، بخاطر رنج‌ها و سختی‌های دنیاست، اگر این رنج و تعب‌ها برداشته شود، دیگر آرزوی مرگ نخواهند کرد!

پاسخ این است که همانطور که گفتیم، اگر چنین می‌شد شرّ و طغیان بر آنها مستولی می‌شد و به دین و دنیای خود و دیگران زیان می‌زدند.

و اگر بگویند که لازم است زاد و ولد میان مردم صورت نگیرد، تا با نمردن مسکن و معیشت مردم تنگ نشود.

پاسخ دهیم که: در این صورت اکثر خلق از نعمت حیات و بهره‌های دنیوی و اخروی خداوند محروم می‌شدند، و تنها گروهی که ابتدا پا به عرصه وجود

گذاشته و به دنیا آمده‌اند از این نعمتها بهرمند می‌گشتند، در حالی که نعمت خداوند باید عام باشد، و هر موجودی به قدر قابلیت و استعداد خود از آن بهره‌مند گردد.

اگر بگویند: پس می‌بایست در اول دنیا همه افراد بشر که تا انقراض عالم قرار بود بدنیا بیایند، زاده شوند، و همگی را تا روز قیامت در دنیا زنده نگه دارد.

پاسخ گوئیم که باز همان مفسده تنگی مسکن و ضیق معیشت بوجود می‌آمد، و دیگر اینکه اگر تولید نسل و زاد و ولد نبود، انس گرفتن انسانها نسبت به خویشان یکدیگر، و یاری آن‌ها نسبت به هم در هنگام سختیها، و لذّت تربیت فرزندان، و شادی و سرور از وجود آنها، و رعایت حقوق پدر و مادر و خویشان و نزدیکان، و ثوابهایی که بر آنها مترتب می‌شود از میان می‌رفت.

پس آنچه گفتیم دلیل است بر اینکه احتمالاتی که در اذهان می‌گذرد بجز آنچه مدبّر عالم تقدیر فرموده، همگی باطل و سفاهت محض و خطاست.

❀ چرا ستمگران در رفاه و صالحان در سختی و زحمتند

و شاید کسی از جهت دیگری بر تدبیر خداوند طعنه بزند و بگوید: چگونه نظام این عالم به تدبیر می‌گردد، و حال آنکه می‌بینیم در این دنیا مدار بر ظلم و فساد است، و قوی بر ضعیف ستم می‌کند، و مالش را می‌گیرد، و ضعفا پایمال اقویا می‌شوند، و صالحان فقیر و مبتلا هستند، و بدکاران روزگار خود را به عافیت و نعمت می‌گذرانند، و کسی که مرتکب زشتی و فحشاء و گناهی شود، زود دچار عقوبت و عذاب نمی‌شود، اگر در عالم مدبری بود، می‌بایست خوبان روزی‌شان فراوان و بدان محروم باشند، و اقویا نتوانند به زیردستان خود ستم کنند، و

می‌بایست هرکس مرتکب معصیتی شود، بزودی عقوبت آن را ببینند، تا از گناه منزجر شود و این مسئله موجب تنبیه دیگران گردد.

جواب آن است که اگر چنین بود، فضیلتی که انسان بر سایر حیوانات دارد که کارهایش را از روی اراده و اختیار و برای تحصیل رضای خدا، و اعتقاد به ثواب‌های اخروی بجا می‌آورد، از بین می‌رفت، و مردم مانند چهارپایان می‌شدند که باید آنها را ساعت به ساعت به ترس تازیانه و طمع علف و دانه بکار گیرند، و دیگر هیچ کس از روی یقین برای ثواب و عقاب آخرت کار نمی‌کرد، و بدین سبب انسانها از حد انسانیت بیرون می‌رفتند و به درجه بهائم تنزل می‌کردند، و مدار عمل بر نفع و ضرر زودگذر دنیا قرار می‌گرفت، و مردم از ثواب آن جهان غافل می‌گشتند. و دیگر صالحان عمل شایسته نمی‌کردند، مگر برای فراخی روزی، و وسعت در امور دنیا، و کسی ظلم و فحشا و معاصی را ترک نمی‌کرد، مگر از ترس عقوبتی که همان ساعت بر او نازل می‌شود، تا آنجا که همه اعمال بندگان بخاطر دنیای زودگذر انجام می‌گرفت، و بخاطر یقین به آخرت مطلقا مأجور و مستحق ثواب و نعمتهای دائم روز جزا نمی‌شدند.

و علاوه بر این، فقر و غنا و بلا آنگونه نیست که همیشه برخلاف قیاس جاری باشد، بلکه گاهی بر وفق مراد جاری می‌شود، چنانکه مثلا می‌بینی که بسیاری از صالحان، مال فراوان دارند، و به رفاه زندگی می‌کنند. برای آنکه مردم گمان نکنند که کفار همیشه در نعمت هستند و خوبان پیوسته در زحمت، و این باعث شود که مردم فسق و گناه را بر صلاح و نیکی اختیار کنند. بعنوان مثال بسیاری از فاسقان چون فسق و گناه آنها به نهایت برسد، و ضرر آن‌ها برای مردم و نسبت به خودشان فزونی یابد، در دنیا بر آنها عقوبت‌های عظیم نازل می‌شود،

چنانچه خدا فرعون و اصحابش را غرق کرد، و بخت النصر[1] را هلاک نمود، و بلبّیس[2] را به قتل رساند.

و اگر عقوبت و جزای بعضی از اشرار و ثوابهای برخی از نیکان را برای مصالحی به تأخیر می‌اندزد و یا به دار آخرت موکول می‌فرماید، بخاطر مصالحی است که این تاخیر موجب بطلان تدبیر خداوند نیست، زیرا بعضی از پادشاهان نیز گاهی انتقام از بعضی نافرمانان، و پاداش عده‌ای از مطیعان را، برای مصالحی به تأخیر می‌اندازند، و این منافی تدبیر آنان نیست، بلکه اندیشمندان این گونه امور را از تدبیرات نیک بشمار می‌آوردند.

در ثانی اگر براهین قطعی و دلایل یقینی دلالت کند بر اینکه موجودات آفریننده حکیم و توانایی دارند، باید آنچه می‌بینند حمل بر حسن تدبیر او کنند، زیراکه هیچ سازنده‌ای خلقت خود را عبث و مهمل نمی‌گذارد، مگر به یکی از این سه وجه: اول آنکه عاجز باشد. دوم آنکه جاهل به کیفیت تدبیر باشد. و سوم آنکه بدی و شرارت او مانع از رساندن خیر و منفعت به بندگان شود.

و همه اینها در باره آفریدگار جهان محال است، زیرا که خالقی که چنین خلقت با این عظمت و وسعت و کمال آفریده عاجز نیست، و نظامی اینچنین با این همه نظم و تدبیر و مصلحت که در عالم مشاهده می‌شود که در همه چیز به کار رفته، از جاهل به وجود نمی‌آید، و نمی‌توان چنین صانعی را به جهل نسبت

۱- پادشاه کافر بابل بود که سه بار به بیت المقدس حمله کرد و آن را خراب کرد و بنی اسرائیل را از آنجا کوچ داد. نام او که مرکب از بخت و نصر است به معنای بنده نصر که نام بتی بوده ترجمه شده، بعضی گفته‌اند او پدر نداشت و در کودکی او را در کنار آن بت یافتند و او را پسر نصر یعنی پسر آن بت نام نهادند.(لغت نامه دهخدا).

۲- از طواغیط بزرگ مصر بوده که به هلاکت رسیده و اینک یکی از شهرهای مصر به نام اوست.

داد، و خداوندی با این کمال و رفعت، و با این لطف و مرحمت، و منعمی با این همه نعمت‌های شایان، را به شرارت نمی‌توان منسوب نمود.

پس معلوم می‌شود که حضرت آفریدگار این خلق را به حسن تقدیر، تدبیر می‌فرماید هرچند عقل ما به مصالح بسیاری از آن‌ها نرسد. زیرا بسیاری از تدابیر ملوک و حکمت کارهای آنان را رعایا و مردم عامی نمی‌فهمند، بخاطر آنکه از اسرار پنهانی آنها اطلاع ندارند، ولی چون سبب آن را دانستند، می‌فهمند که بسیار حکیمانه بوده است، و از بعضی از کارهای پادشاهان می‌توان بر افعال پادشاه حقیقی استدلال کرد، زیرا اگر مثلا داروئی را دو یا سه مرتبه بکار برند، و اثر حرارت یا برودت آن را مشاهده کنند، حکم می‌کنند که سرد یا گرم است، و دیگر در آن شک نمی‌کنند، اما چرا این جاهلان آن همه شاهد بر درست و حکیمانه بودن اشیاء مشاهده می‌کنند، که عقل از احصا و شمارش جزء کوچکی از آن عاجز است، ولی حکم به درستی تدبیر و وجود مدبّر آن نمی‌کنند!؟

اگر به فرض محال نیمی از آنچه در عالم بوقوع می‌پیوندد، حکمت آنها مخفی و پنهان باشد، از عقل و ادب به دور است که آن را عبث و مهمل بیانگاریم، و وجود سازنده و مدبر آن را انکار نمائیم، زیرا حکمت و صوابی که در نیم دیگر آن ظاهر و هویداست، کافی است برای اذعان و اعتراف به وجود پروردگار توانا و تدبیر نیکوی او. و این مسئله انسان را از شتاب زدگی در حکم کردن و زود نظر دادن نسبت به این امر مهم باز می‌دارد. چه رسد به اینکه در باره تمام موجودات جهان هستی تفحص و جستجو کند، آنوقت است که به هرچه می‌نگرد درستی حکمت و صواب تقدیر شگفت پادشاه آفرینش را در می‌یابد، و جز درستی و حکیمانه بودن عالم هستی به ذهن احدی، خطور نمی‌کند.

نام عالم به زبان یونانی

ای مفضل! بدان که نام این عالم به زبان یونانی «قوسموس» است، و معنایش در لغت آنها «زینت» است، و فلاسفه و مدعیان حکمت، بدین خاطر آن را چنین نام نهاده‌اند، که از حسن تقدیر و نظم پایداری برخوردار است، اما با این وجود راضی نشدند آن را منظم یا مقدّر نام نهند، بلکه پا را فراتر نهاده و به آن نام زینت را دادند، تا نشانگر این مسئله باشد که جهان علیرغم نظم و تقدیری که دارد، در نهایت حسن و بهاء و زینت و زیبایی نیز هست.

ای مفضل! تعجب می‌کنم از گروهی که در علم طب حکم به خطا و اشتباه نمی‌کنند، با آنکه می‌بینند پزشکان خطای بسیاری دارند، ولی نسبت به هدف جهان حکم به پوچی و بی‌تدبیری می‌نمایند، با آنکه هیچ یک از اجزاء آن راگتره و مهمل نمی‌یابند.

و از این شگفت‌آورتر آنکه گروهی که دعوی حکمت می‌کنند، چون صواب و درستی بعضی از امور عالم بر آنها مخفی می‌ماند، زبان به مذمت آفریدگار می‌گشایند و آن را نادرست می‌پندارند. افراد پست و بی‌مقداری همچون مانی که دعوی دانستن اسرار می‌کند، چون بعضی از شواهد حکمت در خلقت اشیاء بر او مخفی مانده، خلقت را به خطا، و خالق را به جهل نسبت داده است. «تبارک الحلیم الکریم»[1].

۱- بزرگ و پاک است خداوند بردبار کریم.

چرا خدا به حس درک نمی‌شود؟

و از همه عجیب‌تر معطّله هستند که می‌خواهند چیزی را که ذاتش به وسیله عقل درک نمی‌شود به حس ادراک کنند، و می‌گویند تا خدا را با حواس ظاهر ادراک نکنیم، به وجودش اقرار نمی‌نمائیم.

و چون به آنها بگویند که خدا با عقل ادراک نمی‌شود، می‌گویند چگونه ممکن است چیزی با عقل ادراک نگردد؟

جواب می‌دهیم که او بالاتر از مرتبهٔ ادراک عقل است، همچنان که چشم مرتبه‌ای از ادراک را حائز است و بالاتر از مرتبه خود را نمی‌تواند ادراک کند، و با آن شرایط نمی‌تواند ببیند، مثلا اگر سنگی را ببینی که به هوا پرتاب شده، می‌فهمی که شخصی آن را انداخته است، و این علم نه از راه چشم، بلکه از راه عقل است که می‌فهمد و حکم می‌کند که سنگ بخودی خود بالا نمی‌رود، نمی‌بینی چگونه چشم در اینجا عاجز است و در عوض عقل حکم می‌کند!؟

عقل هم در معرفت خالق همین گونه است، و حدّی دارد که از آن نمی‌تواند تجاوز کند، و همچنان که چشم می‌داند که جائی هست که آن را ندیده، و به هیچیک از حواس آن را ادراک نکرده، و حقیقت آن را نمی‌داند. همین طور عقل می‌فهمد که آفریدگاری دارد که او را ایجاد کرده، اما احاطه به کنه ذات و صفات او پیدا نکرده است.

اگر بگویند که با این وجود پس چگونه این بندهٔ ضعیف را مکلّف ساخته تا با عقل ضعیف خود او را بشناسد!؟ و حال آنکه عقل قاصر است از احاطهٔ بر او؟

پاسخ می‌دهیم که خداوند معرفت خود را به این اندازه بر بندگانش تکلیف نکرده، بلکه به اندازه وسع‌شان آنها را مکلف کرده که از آن بر می‌آیند، و آن عبارت است از معرفت به وجود او، و اطاعت از امر و نهی او، ولی تکلیف نکرده که به کنه

ذات و صفات او برسند تا او را بشناسند.

چنانچه بعنوان مثال هیچ پادشاهی به رعیت و زیردستان خود تکلیف نمی‌کنند که بدانند او دراز است یا کوتاه، سفید است یا سیاه! بلکه آنان را مکلف می‌سازد که به پادشاهی او اذعان کنند، و فرمان او را بپذیرند. لذا اگر مردی به در خانهٔ پادشاه بیاید، و بگوید که خود را به من نشان بده تا تو را بشناسم، وگرنه تو را اطاعت نمی‌کنم، او را مسخره کرده و مستحق عقوبت پادشاه می‌دانند؟

هم چنین اگر کسی بگوید که من آفریدگارم را اطاعت نمی‌کنم، تا او را به کنه ذات نشناسم، هرآینه بخاطر این جسارت، خود را در معرض غضب و خشم خدای بزرگ قرار داده است.

اگر بگویند: پس چگونه ما او را به این اوصاف که عزیز و حکیم و جواد و کریم است توصیف می‌کنیم؟

پاسخ می‌گوئیم که اینها همه صفات اقراری است، نه صفات احاطی، زیرا با وجودی که اقرار می‌کنیم که او حکیم است، ولی کنه حکمت او را نمی‌شناسیم، بلکه به گونه‌ای آن را تصور کرده‌ایم.

و همچنین است صفاتی چون قدیر و جواد و سایر صفات کمال خداوند متعال، که آن را اثبات می‌کنیم، اما کنه آن صفات را نشناخته‌ایم.

همچنان که آسمان را مثلا می‌بینیم و حکم به وجودش می‌کنیم، اما حقیقت و جوهر ذات آن را نمی‌فهمیم، و دریا را می‌بینیم اما عمق را و انتهایش را نمی‌دانیم، با این تفاوت که مسئله شناخت خداوند بالاتر از این مثالهاست، و مثل‌ها قاصرند از تشبیه او، ولی عقل را بسوی معرفت او راهنمایی می‌کنند.

اختلاف مردم در باره ذات و صفات خدا

اگر بگویند که چرا مردم در باره ذات و صفات خداوند اختلاف دارند؟

می‌گوئیم: برای اینکه اوهام و عقول قاصرند از رسیدن به ساحت جلال و عظمت او، چون از اندازهٔ خود تجاوز کرده‌اند، و معرفت ذات او را خواستار شده‌اند، و می‌خواهند به کنه ذات و صفات او احاطه پیدا کنند، با اینکه از ادراک بسیاری از امور جزئی که اصلا قابل قیاس با خداوند نیست و از آنها پنهان مانده عاجزند، لذا حیران شده و اختلاف کرده‌اند، و هر یک از روی نادانی سخنی گفته‌اند.

از جمله چیزهایی که عقل از معرفت آن عاجز است، همین آفتاب است که می‌بینی که بر عالم می‌تابد و کسی حقیقت آن را نمی‌داند، و بدین سبب حکما در حقیقت آن سخنان مختلفی گفته‌اند! مثلا بعضی گفته‌اند که فلکی است میان تهی، که مملو از آتش است، و دهانه‌ای دارد که این حرارت و شعاع نور از آن ساطع می‌شود. و بعضی گفته‌اند مانند ابر است، و بعضی گفته‌اند مانند آینه است، و حرارت را از جهان می‌گیرد و شعاع نور و گرما را بر عالم منعکس می‌کند، و بعضی گفته‌اند که خورشید متشکل از اجزاء بسیار زیاد آتش است که جمع شده و به این صورت در آمده، و بعضی گفته‌اند عنصر پنجمی است، خارج از عناصر چهارگانه (آب باد خاک و آتش).

و باز برخی در شکل خورشید اختلاف کرده‌اند: بعضی می‌گویند صفحه عریضی است، و گروهی می‌گویند که کره‌ای گرد و مدور است.

و همین طور در مقدارش نیز اختلاف دارند: بعضی گمان کرده‌اند که به اندازه زمین است، و بعضی گفته‌اند کمتر از زمین است، و بعضی گفته‌اند که از جزیره‌ای بزرگ، بزرگتر است. و دانشمندان هندسه گفته‌اند که صد و هفتاد برابر زمین است.

پس اختلاف اقوال در باره آفتاب دلیل بر آن است که حقیقتش را درست

درنیافته‌اند، و با ظن و گمان سخن گفته‌اند.[1]

وقتی آفتابی که با چشم دیده می‌شود و حس آن را ادراک می‌کند، عقل حکماء و دانشمندان این قدر از درک حقیقت آن عاجزند، چگونه می‌توان حقیقت خداوندی را که به حس در نمی‌آید و عقل و وهم به ساحت عزّتش راه ندارد برسند؟

سپس حضرت فرمودند: اگر کسی بگوید که چرا از مخلوقاتش پنهان شده؟ پاسخ گوئیم که مستقر و پنهان شدن آن ذات مقدس نه به این معناست که به اراده خود پنهان گردیده، آنچنان که مثلا پادشاهان یا دیگران به وسیله در و پرده و دیوار از مردم پنهان می‌شوند، بلکه بدین معناست که ذات مقدس او لطیف‌تر و رفیع‌تر از آن است که عقل بتواند او را ادراک کند، همچنانکه نفس ناطقه که یکی از مخلوقات اوست، با وجود فکر و نظر، ادراک او برایش میسّر نیست.

اگر بگویند که چرا لطیف و متعالی گردیده، که از درک اوهام خارج شود؟

می‌گوئیم که وجودی که خود خالق همه اشیاست، می‌بایست در صفات متباین با همه آنها و والاتر از همه چیز باشد.

اگر بگویند که لطیف و متعالی بودن او چه معنایی دارد؟

گوئیم: سؤالی که در باره شناخت اشیاء می‌شود می‌تواند به چهار صورت باشد: اول آنکه بدانند که موجود است یا نه.

دوم آنکه بدانند کنه و حقیقت ذاتش چیست.

سوم آنکه چگونگی و صفات او را بشناسند.

۱- علامه مجلسی فرموده است که اختلافی که در حقیقت شمس میان حکمای متاخر است این است که جوهر (عنصر) دیگری غیر از عناصر اربعه است، در باره شکلش مشهور آن است که کروی است و در مقدارش گفته‌اند که صد و شصت برابر زمین و ربع و ثمن است.
سپس فرموده است که این اقوال مذکوره، اقوال قدمای حکماست که در این زمان متروک است.

چهارم آنکه علت و غایت وجودش رابدانند.

و حال آنکه هیچ یک از این وجوه را در مورد حضرت آفریدگار نمی‌توان شناخت، بجز موجود بودن او.

زیرا فهمیدن کنه ذات، یا کنه صفات او از محالات است، و طلب معرفت در این مقام ساقط است، زیرا کنه ذات خالق متعال، علت همه اشیاست، و او را علتی نیست، و غایت در جایی متصور است که معلول علتی باشد، و علم انسان به اینکه خدا موجود است، مستلزم آن نیست که کنه حقیقت و چگونگی او را بداند، بلکه برای تصدیق وجود یک چیز، تصور مفهومی از آن کافی است.

همانطور که امور لطیف و ماورائی، با وجودی که می‌دانیم موجود هستند، حقیقت آنها را نمی‌دانیم.

اگر بگویند که طوری از قصور علم به او سخن می‌گوئید که گویا به هیچ وجه معلوم نیست.

جواب می‌گوئیم که آری! از جهت کنه معرفت همین طور است، و احاطه به کنه ذات و صفات او میسّر نیست، اما از جهت دیگر به ما از همه چیز نزدیکتر است، و آثارش در ما از همه اشیاء واضح‌تر و روشن‌تر است، و با دلیل و برهان وجودش از همه چیز هویداتر است. پس او از جهتی آنچنان واضح است که بر هیچ کس مخفی و پوشیده نیست، و از سوی دیگر آنگونه غامض است، که احدی به ساحت معرفتش راه ندارد.

عقل نیز همین طور است، به وسیله شواهد ظاهر است، و به ذات مستور و پنهان است.

❀ نظر قائلین به آفرینش طبیعت

و اما طبیعیون یعنی قائلین به آفریدگار بودن طبیعت، می‌گویند که

طبیعت کاری را بی‌فایده نمی‌کند، و سعی می‌کند که هر چیزی را به منتهای کمالش برساند!

جواب آنها این است که چه کسی چنین حکمتی را به طبیعت عطا کرده؟ و چه کسی این اطلاع دقیق و وقوف کامل بر حقایق اشیاء و کمال آنها را به طبیعت ارزانی داشته؟ که از حدّ قابلیت هیچ چیز تجاوز نمی‌کند، در حالی که عقل دانشمندان بعد از تفکر بسیار و تجارب بی‌شمار به حقیقت آن نمی‌توانندبرسند؟

اگر طبیعت از چنین شعور و ادراکی که ورای عقل همه مردم است برخوردار است، پس در واقع آنها اقرار کرده‌اند به چیزی که قبلا آن را انکار کرده بودند، یعنی به آفریدگار حکیم دانا قائل شده‌اند، هرچند در نامش به خطا رفته‌اند (یعنی خدا را طبیعت نامیده‌اند).

و اگر طبیعت را همچنان بی‌شعور و بی‌اراده می‌دانند، همانگونه که ما می‌دانیم، پس نسبت دادن این کارهای حکیمانه به طبیعت بی‌شعور امری است در نهایت بطلان، زیرا هر ذره‌ای از ذرات عالم به زبان حال فریاد می‌زند که من آفریدگار حکیم ازلی و دانایی دارم.

عده‌ای از حکمای قدیم نیز عمد در اراده و تدبیر اشیاء را رد کرده‌اند، و گمان کرده‌اند که عالم اتفاقی و تصادفی پدید آمده، و مدبّری ندارد که آن را حکیمانه بیافریند و اداره کند. و از جمله اموری که بدان تمسک جسته‌اند و آن را حجت خویش قرار داده‌اند این است که چرا گاهی از اوقات زنان، فرزندان غیر عادی بدنیا می‌آورند، مثلا انسانی که یک عضوش ناقص است، یا عضوی از بدنش زیادتر است[۱]، و مانند آن، و آن را دلیل بر عدم مدبّر حکیم گرفته‌اند.

ارسطوی حکیم گفتار آنها را رد کرده و گفته است: چیزی که گاهی از اوقات

---

۱ - مانند انسانهای شش انگشتی، دوقلوهای به هم چسبیده، انسانهایی که عضوی از بدن را ندارند، و یا کور و کر و معلول بدنیا می‌آیند.

بخاطر عوارضی که در رحم حادث می‌شود بوجود می‌آید، منافاتی با اصل حکمت و تدبیر مدبر عالم ندارد، زیرا عقل حکم می‌کند که چون اکثر امور بر طبق قانون و حکمت پدید آمده، پس حتما می‌بایست مدبر حکیمی داشته باشد.

ای مفضل! تو می‌بینی که اکثر جانداران غالبا بر یک نهج و روش بدنیا می‌آیند، مثلا انسان همواره دارای دو دست و دو پا و پنج انگشت متولد می‌شود، و آنچه گاهی بصورت نادر برخلاف عادت بوقوع می‌پیوندد، به خاطر علتی است که در رحم حادث شده، یا در ماده‌ای که جنین از آن بوجود آمده تغییری بوجود آمده، همچنان که بلاتشبیه سازنده‌ای چون می‌خواهد صنعتی را به وجود آورد، بخاطر نقصی که در آلات و ادوات او پیدا می‌شود، آن صنعت خوب از کار در نمی‌آید و طوری دیگر ساخته می‌شود، و این منافات با حکمت و تدبیر آن سازنده ندارد.

اگر بگویند که خداوند قادر بود که این علت را از رحم برطرف و آن ماده را زائل کند، تا انسان موزون و متعادل متولد شود.

پاسخ دهیم که بدین خاطر این کار را نکرد که مردم بدانند که اشیاء به صرف طبیعت (اتوماتیک) بوجود نمی‌آیند، تا همیشه بر یک روش و یک نهج باشند، و دیگر جز آن نمی‌تواند صورت پذیرد! بلکه اندازه و تقدیر و اراده‌ای از ناحیه آفریدگار حکیم در کار است که گاهی چنان می‌کند، و گاه چنین. و بدین وسیله استدلال کنند بر اینکه همه موجودات محتاج به ایجاد آفریدگار و قدرت او هستند، تا به نهایت کمال خود برسند «فَتَبارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الخالِقِين»[1].

❀ پایان بیان امام﵇ و یک معجزه از حضرت

ای مفضل! آنچه به تو سپردم بگیر و حفظ کن و نعمت‌های خدا را حمد و

۱- پس چه مبارک است نیکوترین آفرینندگان.

ثنا گوی، و شکر پروردگارت را بجای آور، و مطیع دوستان او باش. زیرا برای تو براهین خلقت و ادلّه و شواهد درستی تدبیر پروردگار را شرح دادم، و این اندکی بود از بسیار، و جزئی از کلّ. پس خوب در آن تدبّر کن، و از آن عبرت بگیر.

عرض کردم: مولای من! من توانایی حفظ اینها را ندارم، مگر به یاری شما؟

حضرت دست مبارک خود را بر سینه من گذاشتند و فرمودند: به مشیت خداوند آن را حفظ کن و فراموش مکن، انشاء اللّه تعالی.

ناگهان بیهوش شدم و افتادم، و چون بهوش آمدم فرمودند:

ای مفضل! در چه حالی؟

عرض کردم: به تائید و یاری مولایم خود را از آنچه می‌خواستم بنویسم بی‌نیاز می‌بینم. همه چیز نزد من آنچنان حاضر است، که گویا از کف دست خود می‌خوانم. و مولایم را سپاس می‌گویم، همانگونه که لایق و سزاوار آن است.

سپس فرمودند: ای مفضل! دل خود را فارغ گردان، و ذهن و فهم و عقل خود را آماده کن که بزودی می‌خواهم به تو قدری از علم ملکوت آسمانها و زمین و آنچه خداوند در آنها خلق کرده از عجایب مخلوقات، و اصناف ملائکه، و صفوف و مقامات و مراتب آنها تا سدرة المنتهی، و سایر مخلوقات ارضی، از جن و انس، تا هفتمین طبقه زمین و آنچه در زیر زمین آفریده است بیاموزم، تا بدانی که آنچه اکنون فراگرفته‌ای مقدار اندکی از آنهاست.

اکنون اگر می‌خواهی برو، که تو از اصحاب مایی، و در حفظ و حمایت خدائی، و نزد ما مکانتی داری، و دلهای مؤمنان بدنبال تو می‌گردند و مانند تشنه‌ای که آب می‌جوید، تو را می‌طلبند، و نسبت به آنچه به تو وعده دادم، فعلا سئوال مکن، تا خود زمان آن را به تو بگویم.

مفضل می‌گوید: از نزد مولایم با نعمت و کرامتی بازگشتم، که هیچ کس تاکنون با چنین حالی باز نگشته بود.

فهرست مطالب